

بیت ما از خاک کویت پیرایه است بر تن بهم زاب دیده صد خاک تا کن
نظم مرا از شیرهای او پندیر گشت مر پلو کهن و اینچو اسم سعوی آن کان بر تو
و اگر سلطان از اسم بن سلطان سکنه بن سلطان ببول چون سلطان سکنه
رحمت حق است بقای امرا و اعیان مملکت منصب عظیم القدر حلیل الشان سلطه
بر بزرگ او سلطان ابراهیم که بجز است کیا ست شاعت و اخلاق حمیده
معروف و مشهور بود و ار کردت اما از اینجه که اهل سیاه تحصیل دم منافی و اطلب
اصول نظام مہام خود و قوتی روح نو کرنی سیاه کرنی که می نگارید خدم چشمی
بیر و سعی مضرت است که در ملک سرمان وانی بر تخت حکم آری متصل در نهان
تسلط و غایب است بلا نباشد نبای علیہ وارد و اند که سلطان ابراهیم بر تخت دلی نشاند
ولایت جوئی و در مان کرد ابراهیم بر بند جوئی و شامزاده جلال خان ملوک
منوچهر بر ممالک آنطرف و مان وانی نماید اماند باشند که بادشاهی نیکو گشت
و در یک نام دو شمشیر گنج بیت دو جان مرکز یکایک گنج بیت دو و مان ده
یک کشور گنج بیت القصه شامزاده جلال خان ابرای حکم دار بر کنات جوئی و منوچهر
سوگشت بر بند سلطت آن ممالک استقلال یافت فتح خان بن اعظم مایون بر وانی
را وکیل و منوچهری خود ساخت در نیوقت خان جهان پور خانی از رپر علی ملامت سلطان
ابراہیم آمده زبان طعن ملامت بوزرا و کا کشود که امر حکومت و سلطت از شرک
داشتن خطای عظیم سعوی بیم بود و قبول امینی از عطا دور نمود عاقبت ابراهیم
دولت در ملاء آن کوشید مصلحت دیدند که چون منوچهر شامزاده جلال خان را خدایان
استقلال استعفا حاصل نشده بدلی با بدلی طلبید و بخت طلبش را مرده است

b7i

و مودت و محبت را بدست دولت و غرور و ماریان و دستان صبر
نماز و ازان یافت کاه و سبب دست بی که چون ستمی داشت و آن دست
سید را با جان قوی کن بجای که از خواب و آهنگ آید به تنگ و مجتهد
علم و بویست در کوشش نشان انجمنه تا زکی عمر و ممنون جان مرهون عیان
خود کرد و نیده خاص و عوام را از خود راضی و خشنو ساخت و بر قهر و مباد
انوبات خیرات برکشاد و مدد معاش و وظیفه او را از میده زیاده کرده و کمبود
ششمان و متوکلان متوحات فزود و استاد امور سرداری جهان داری را
نشد یعنی بخشید و کار ملک را بر استقامت که متوجهین شانه مرده جلالت عیان انکار و
معاینه کرده مخالفت امای آن ممالک عین القصر او شده و ریشه کبابی است و دست
که با سلطان ابراهیم او را جای مد او زمانه سازی مانند بر علانیه طریق محاسن
و مشورت جمعی که با و اتفاق اشتداد و لایست مجبور قطع نظر کرده در کالهی
استقامت و زبده خطبه سکینه نام خود کرده مخاطب سلطان طلال این
شد و کاه شتر نو کرب و سیاهی سر انجام ششم تو خایه بیلی را جها و میند است
بر کباب او را در آخر چون قوت و کمکت پیدا کرد بر سر غلام همایون که با لشکر کرا
طالع کلخرا حاضر داشت متوجه شد که آن داود دستاده بنجام داد که تو بجای
بر روغم من و خود میدانی که از من بعضی زرقه و نقض عهد از جانب سلطان
ابراهم شد و قلی که از ملک و مال بطریق ارشاد من بخور نموده بود در آن
جسم دوخته پیوند موافقت بریده علیه رحم از میان داشت شما را باید که از این
حق از دست ندمید اعانت مظلوم نماید چون در اصل اعظم همایون را با سلطان

ابراهیم سوی مزاجی بود و وضعیتش به شکستگی و ملائمت سلطان جلال الدین تاج
 که دو مهند در خود تاج و دست و محاربه با شاهزاده مذمیه دست از قلع و کلع
 داشت و خدمت سلطان جلال الدین شتافت و بعد از و ثواب و عفو بیان
 فرمودند که اول و لایت جمع بنور و آن حدود را تصرف بیاورد و بعد از آن مکر
 و مکر باید کرد باینست که داده کوچ کوچ بر سر سید خان سپهر مبارک خان بود
 که ضابطه او ده بود و دستند و تاج و دست و متناهی و ده خود را ملک بشود
 حقیقت حال را سلطان ابراهیم عرض داشت نمود سلطان ابراهیم اراده نمود
 که با شک اینجایی متوجه و بر مع آن قتل کرد و درین وقت مشورت و پند
 جنیدی از برادران که معینه و نیکو شایسته و امیل خان و حسین خان و محمود خان و
 شیخ و دو تاجان او بود که رده و دست و نسی محافظت نگا دارند و بجهت خدمت
 دو حرم نیز مقرر داشت که از کون و ملبوس و سایر تاج و تفر داشت و زیست و
 حایم شهر و چنانچه شیرین و ستایه ریاست سلطانی متوجه شرف و کوشش و کوشش
 و عصبه و کاتی رسید از انجاء و شرف واقع شد و در شایه اده و حرسید عظم سالون
 با بر سر شید و فتح خان از شاهزاده جلال خان وی کرد و ان شت غایم ملازم است
 ازین پنج یه سلطان را بجا یست و دل حاصل شد چون اعظم مایون و یک یه سلطان
 ابراهیم که امر را با استعجال او و تساده او را با بطاف روانه سر ملیند کرد و این
 و درین وقت خبر رسید که چند زمین در حریوبی از توابع بر که کول که از مواضع
 هر یک سکنه سوختن کرده و او را بشهادت سانیه ملک هم حاکم بنیل بر
 و آمده و فتح کرده آن معینه و بعل سانیه و آن قتل گاهانی را بیکم داده و فتوح

بمحل نزول شکر سلطان بود بکار رسید و اکثر مردم امر او جایگزین جوانی
سعد خان و شیخ زاده محمد علی و غیره مانجه مستحق و اصل دولتخواهان شدند در
اعظم مایه یون سر وانی و اعظم ملوک و دینی نصیر خان خانی و غیره هم با شکر بسیار
میلان کردند و در بار بر سر شامده جلای خان یقین برمودن محل شامزاده
جلای خان در کاپی بوشیلان که اسرار میریخا رعیت خان و اتباع قطب خان
بودی و عماد الملک و ملک الدین متعلقان خود را با جمعی دستلو کاپی کندی
خود با سی هزار سوار و جبهه میل جانب دار السلطنه اگر متوجه نشدند
سلطان این جبهه قلم کاپی محاصره نموده چند روز محاصره و محاربه و تفکک
آخر الامر محل قلعو عاجر آمدند و تسلو کاپی مسخران جامع شد شهر غارت کردند
و غنیمت بسیار بدست کرمان قواد سلطان بجهت محافطت اگره ملک آدم با
سکرا است سیر بر سر تاسا دشا مرده جلای خان کج ایلی کرده رسید و با
کاپی خواست که اگر در بغارت بد مقدار این خیال ملک آدم خود را با کرده
و جلای خان ابجرف و حکایت شیرین که موافق مزاج او بود ملازم ساخته از
تاریخ اگره معطل داشت تا از بی او ملک اسماعیل سیر سما و الدین علوان
و کبیر خان بودی و بهادر خان و حیدر خان و کرباب کرباسینه و ملک آدم
و نقوی بسیار حاصل شد بعد از آن جلای خان شجاعت کردند که اگر از هو و هوس
باطل بایده قهر و آفتاب کیر و نوبت و تقاره و دیگر علامات و امارت
باد شاهی بطرف سازد و بطریق امر اسلوک نماید نصیر و تارا از سلطان باز
مانند و سر کاپی بست و سابق در جایگزین داشت جلای خان بن شهر ابط

شده امارات بادشاهی ابرط و ساخت بدت بکجه بر جای نبرگان توان بود
 بکرافت بکراساب نبرکی هم آمده کنی بملک آدم خبر و امانت کمر
 نقار خانه و را کر قه بلازم سلطان که استنوح برشته تا ده رسید بود آن
 اسباب ادر نظر و آورده و کیفیت حال عرضه داشت نموده سلطان قبول
 مصالح نموده بدفع جلای خان متوجه شد شانه را در استماع این خبر راجع
 نیاه برد و سلطان در آنرا که آقامت نمود و امر سلطنت بادشاهی که بعد از وفات
 سکنه ترزل باویت بود استحکام پذیریت و امری الحاق به بازگشت نموده و از
 اخلاص درآمد بعد از آن بیت خان کرک انداز و کرمد و نوع و دو تاجان است
 و محافظت و متادیشخ زاده منجه و اما فقط و حراست حیدر و میشوا
 محمد خان نو اسه سلطان ناصر الدین لوی معتبر نمود و بعد از مرور ایام خاطر سلطان
 از میان هووه که اعظم امر او و وزرای سکنه ری بود منحرف گشت میان بود
 با اعتماد سابقه متاضاعی طر سلطان غفلت نمودن گرفت کار بجای
 رسید او را مقصد ساخته زنجیر کرده ملک آدم سپرند و سپر او را عا بیت
 امتیاز بشیده بجای بد نصب کردند میان هووه مدران ندان و دعوت حیات
 سپرد درین وقت بکار سلطان رسید که چون سکنه همیشه قصد تسخیر کوالیار و باقی
 طلاع و بلاد آن نواحی داشت و بارهاش گشتی نموده مراد حاصل شد اگر اقبال
 رهنمایی دولت و مشیونگی بدین غریم ملوکانه تسخیر حصار کوالیار و سایر ولایات
 متعلقه آن نماید تا بران اعظم تمام یون وانی کرده را باسی هزار سوار و سیصد
 تسخیر کوالیار و ستاد و چون اعظم ملایون نواحی کوالیار رسید شانه را

جلال خان از انجا برآمد و بجایست ما لوه پیش سلطان محمود درخت زین و بیکان
 بر عالم خان و دی جلال خان بودی سیلطان علی و صاحب در خان نو خانی
 بهادر خان سروانی و اسماعیل خان سپهسالار و وزیران و خضر خان و دیگر بیکان
 بودی خان صاحبان ابا بکر عظیم و خید سلیمان و بکرم علی و عظیم و عیون و محاصره
 و تیسخران با حیت تعین نمود اتفاقا در آن اوان راجه مان الی کوالیار که شجاع و شجاع
 از انشان اوان متناز بود و سالها با سلاطین و حلی معاومت نمود و در
 بود و حلی و اوی بکرم با حیت قایم تمام بد رشتند و در استحکام قلعه مبارکه و
 امرای سلطنت ابراهیم صاحب الامر سلطان و ولتخانه سلطانی را بر پا کرده و روزگار
 جمع می شد و بهیات معاملات می رید اخته و در محاصره قلعه سعی و
 می نمودند اتفاقا در روز قلعه راجه مان شکست کاساخته بر دور آن قلعه
 متین بر و چاه باده بادل کرده کرد اینده بود بعد از مدت که سلطان نهبان کنده
 و از داروی تعسک ساخته اش دادند و دیوار قلعه را نخبه در آمده ان
 منزل واقع کردند و راجه مان استوی و مین یافتند که سالها بنویشتن آن می
 حسب الامر سلطان آن دستور و مین را بد حلی رده بر دور و روزه بر دار کردند
 و تا ایام دولت حضرت خلیفه الهی آن کا در دور و روزه و حلی بوده مولف یا
 آن ا دیده است القه در آن ایام سلطان ابراهیم را برای تدبیر سکندری بی
 اعتمادی بهم رسید اکثر جوانین بزرگ را مقید و مجبور کرد اینده و بعد از
 شام رده جلال خان که از کوالیار پیش سلطان محمود رفته بود سلوک او بر نیام
 و از پیش سلطان محمود را رفته بود و ولایت کرده کنده رفت و انجا دست جمع

بودند و آن گرفتار شد و اُمید ساخت سلطان ابراهیم مرستادند و سلطان او را در قلعه
 روان ساخت و در راه شهاب و سپاه نیز از لشکر شربت و سلطنت ماه و چهار شربین
 که شهبان پزنی او خون را در ریزند و خون از روده و لان را بلی ملک میزند که ترانیه
 بحر و مباحر ریزند و بعد از چندگاه حسب الامر سلطان مایون سر و آقا و قح خان
 که محاصره داشتند تخریب کردند و یک سائید بودند و السلطه کرده حاضر شدند و سلطان
 ایشان را اُمید و محبوب ساخت بن محمد اسلام خان پسر عظم مایون که سر
 برآورده و اموال و ششم بدو را متصرف شد احمد خان که به بقدراری انجام میشد
 بود و صل داده بنیادش کرد و قریب جمعیت نمود و شد احمد خان با و خباب کرد و دست
 سلطان ابراهیم از شیند این خبر در مقام تدارک شد و منجواست که مرشد بایرگاه
 اعظم مایون سعید خان بودی که از امری کبار بود و نذرش کرد و از موده بولایت لکنو که جا
 ایشان بود رفتند و با سلام خان اسلات موده در طغیان شدند و مادی کردند
 سلطان ابراهیم احمد خان پسر اعظم مایون بودی پسران حسین علی و مجلس علی
 و شیخ اوده محمود و علیخان خانانان سدری و مجلس علی بهکمارنی علی و اود
 پسران خان قطب پسر غازی تلوانی و سکنه پسر دوم کا که غیر ذلک است
 ابنوه ربابه و تعیین نمود و چون بنوای قصه بکر موقوفیت بنوح رسیده آوا
 خاصیل مایون بودی پنج هزار سوار و جت و زنجیر و بل گاه از کمین آمده خود را
 با سکر ایشان بود و خیلی مردم کشته و زخمی ساختند و ایشان را بر هم زده و دست
 چون این خبر سلطان رسید تا من بسیار بنوشت حکم مرستاد و مادی که
 ولایت از دست اهل یعنی برین نیامد و ریزند و نامرود و دانی مطرودان جواب

بود و بجهت قضا و جمعی دیگر از امر او خویش را اما بشکر بسیار که بواسطه این نعمتی
 و در جانبی نیز قریب پیل نزار و اسلح و ممل و با یصد نهج محل جمع شده بود و چون
 طرین پیش بند و نزدیکان شد که محاربه کنیم واقع شود و شش از جوی کجای
 که مقتدی آن عهد بود و در میان آمد و منع طرین نموده و اصل نفع را بضعای بلند
 و موی غطار چندی است و آنجا بوی عباده از غدا بسیار التماس نمودند که اگر سلطان
 اعظم به این سر و اخلاص ماند است و لایب سلطان و مخالفت بد است
 بلکه پادشاه دیگر و یوم چون اینجاست سلطان سینه سپرده نقیاد و بدریا خان
 حاکم بشار و نصیر خان و خانی و شش پادشاه و محمد و علی حکم و ستاد که ایشان نیز
 آنجا بسم بر باغیان آن وقت را اسکیکن دهند چون شکر از این طرف آمد
 اصل نفع از غوری که داشتند از شیه قوت طالع سلطانی و غلبه اسکر و دینا
 کردند و حکایتش آنست و صعبا است عساکر طرین اوج جابین در هم او
 و خوریزی کردند که از شاهان چشم و کار خیره و تیره گشت آخر الامر
 چون شیو بنی فکرمی آن شوم است سرگرمیت ندارد و اسلام خان با
 گشت شد و سوختن بودی و دست گریان و یا خان و خانی اسیر گشت و آن قند
 و گشت و مال ایشان تمام در تصرف لشکر سلطان درآمد و نظم کنان با تو
 کا و نعمتی با نعم و مکرم که یا بد نعمت از بحر و زند بر بنویکانش و جو دریا با تو
 حق کداری رسم عادت کن که بدید بر آب و بحر بی یک قطره بارانش و سلطان
 اینجاست خبر کار اینها در بایست آخر الامر چون سینه مرا از دل او بر نیاید و او را
 مزاج او با امرای مخالفت ظاهر و باطنی امر با سلطان از حد گشت و بسیار

از امر او ملوک مثل میان موجوده و اعطاسم نمایون سروانی که امیرالامرا بودند در قند
 و حبس و کات و تندی و دریا خان و خانی حاکم بهار و خان جهان لودنی میان
 حسین علی و غیره ااک از خوف و ترس کسی برایشان تسویلی شده بود سر از اطاعت
 سلطان بامت و امجی اعلت و اجرتند اتفاقا در نیوقت میان حسین علی در
 خطه خیدی باشار سلطان بشیخ زادهای او با شش خاکشیده و انمعی بشیر
 با تحف و امرای سلطان گردید بعد از چند کاه دریا خان و خانی فوت شد
 و پسر او سلطان کشته گردید و به جایی بدرشت و امرای که از سلطان بر
 با و نفی شده بودند در حد و دها قریب یک کاک سو اجمعیت کرده تا اول
 سبیل متصرف شده و خود را سلطان محمد خطاب داده خطبه و سکه بنام
 خود در وقت نصیر خان و خانی حاکم غازی پورا و فوج سلطان بنام
 پیش او رفت و چند ماه در ولایت و مصافات خطبه بهادر خان خواندند
 و درین وقت با فوج سلطان جنگها کرده مقاومت نمود و اتفاقا پسر دولت خان
 از لاهور کلازمت سلطان آمد و از سلطان متعظم شده که تحفه پیش بدر وقت
 دولت خان بهج وجه ارقه و سیاست سلطان خلاصی خود ندید بکابل قمر
 نیا به حضرت و دوس مکانی با بر باد شاه برده حضرت بادشاه ابر بر نه
 آورد در انانای اه دولت خان فوت شد و در جانب بهار سلطان محمد
 و کاتیت و با وجودی که اسباب نیر و فستان مصالح تدبیر آن کلی مرتفع شد
 بود حضرت بادشاه توکل محض تا مدت لمی نموده در حوالی پانی پت سلطان
 بر اسم مصاف نمود و در نریت ر بکر سلطان بر اسم افتاد و سلطان با جمعی از

امرا و میدان کارزار گشته شده و سلطنت و تان از سلسله افغانان بود
با من و دوستان معا و نشان اتقان با و ایام سلطنت او مدت سلسله خیزد
و کردار و نیت و نمودن حضرت حسان بانی نزد و بس مکی فی المیزان الدین محمد باری
غازی بن سلطان عمر شیخ بن ابوسعید بن میرزا سلطان محمد بن میرزا میرزا
شاه امیر و دیگر کورگان طیب اندر اتم و جعل الخیرة ابو محمد بن محمد بن محمود
و قاع مستان است سوانخی که آن حضرت در ولایت و در انهر و حراسان جا
و دیگر دست داده است بآن احوال تاریخ کتب نام از تالیفات فاضل بن
حقایق کاه مقرب حضرت اخا قانیه علامی شیخ ابو الفضل و واقعات باری در
تواریخ نمود شروع ما نحن کرده می آید و چون در سلسله ای بودند حضرت
بارباد شاه بعد و بس مکی اشتها دارد و درین مجموع همین کلمه تعیر خواهد
بود شیده مانند که چون ولایت خان غازی خان دیگر امرای کبار سلطان انار هم
اتفاق نموده عزت داشت مشغل التماس شریف و م حضرت نزد و در و بس مکی
نهیست معصوم عالم خان بودی ستاد حضرت و در مکی مجمع از امرای نام
و اتفاق عالم خان بعین نمودند که بیشتر بر جد نهاده بدین صلاح وقت دانند عمل
و آن جماعت بعت متوجه گردیده شجر سیالکوته و لاهور مصافا ان نمود
حقیقت حال امرو من استند حضرت و در و بس مکی بیعت ابیت ازلی
بیت لم یزلی از دالامان کابل عازم کشید و را اول حواله قریه یعقوب
مغرب خیام حضرت انجام گردانیدند و چند روز بقطع قیل از مسافرت
داده در مرز مینی کرد و مقام مروده انتظار شاهزاده محمد تاجون بن مرزا که

لکریه خشان آن حدود در کابل توقف فرموده بود می بردند تا آنکه شانه را ده
 جوان بخت باو جی آراست در منزل چهار باغ و با بلای مسید و از اتفاقا حسن
 و یمن و زسادات و درخواجه کلان یک که اعطای ارکان دولت باو داری
 شرف یکا پس اختصاص یافت چون از ویار دولت قاهره منتظر مقرر شد
 در طی منازل نموده در کنار است که با بنای شتهار دارد اعلام نصرت را در
 درین وقت حکم شد که خشیان خطام سان بخور دیده مدسور و پیاده را بر من
 رسانند مجموع کار زیاده و سوگو و اکا بر دانی و اهل نرم دوم بدو مر سور انجام
 انفسه شیرا حاجت کردند خاصه که بود از روی صید عیش در سر مهر خلی
 عیسیر صیلم که بود که در ایستادن عیان از غاوری در ان اثار امرای خیر
 رسید دولت خان بخت بکش و غازی خان شقاوت رفته از جاده بیعت انعام
 و از و تون عیسایان بنیاد دتل تجاوز نموده قریب بر مردم کاری را فغانان کوه
 جمع آورده کلا نور است که در دوسوی تو به مقابل امرای لاهور دارند چون صورت
 بر صحرای جان کشای نقش بست موسی تواجی ابقدر تمام حکم شد که خبر تو جرم را با
 منصوره بامری مکرر رسانیده تا زمان رسید شهر بار نصرت را مر از برین
 حصار و اقدام نمودن در خباثت یکا بمنوع گرداند و سرعت تمام لشکر طهر از آب نیلا
 بموسر زبده بجالی که کوه رسیدند و سیفیه تال از آب کوه کوه تیر سرعت
 که ازینده مصلحت و مقرر شد که باده دامن کوه که بنجر کوه و دیالکوت است غریب
 چون الی موضع تالی که کوه تمام زول اردو علی کردید از من ل سرعت تمام قطع
 از نموده کوه و دشت عبوده برین کوه متواتر ایت عیال کوه کوه کوه

تمام پائانه سایه قبایل تنیده روز دیگر لوائی نهضت از بنجا بر او افتاد است
عجور نمودند در آن منزل بعرض رسید که امیر مشرک کلهکاش که قلعہ سیالکوٹ بمضبوط
بود بر سید خان غازی خان سپهسالار عالی ساخته قرار نموده با امیر ولی غزل
که بمکوٹ او تعیین شده بود سایه بریر گردون میسر آمده مشایخ الیها ازین مورد دعا
خاقانی گردیدند و عاقبت کرم حبلی بادشاهی ظلم عصور جبریم الشیطان کشیده
درین وقت نجران آگاه رسید و خبر رسانید که غازی خان بی سعادت و دلخوا
بی دلست باطنهار سکر بعد از شماع طلوع کوکبه شامشکاف دل ربحا ریحناؤ
با جمل نمر سوار است قبال اند مجدداً و امین توقف محاربه امرانی مادر نصرت
تا زمان طوفان طهر اعلی شرف و ریاضه کنایه خیابان نسیم عساکر نصرت
گردید بعد از آن در سینه او نشین و تسعیه قبضه بملول بود در سلک مالک بادشاهی
انظام پذیریت چون آن قبضه کنایه خیابان در زمین مرتفع واقع است مان قضا
مجرمان مه و ریامت که در آن محل تسلیه وسیع ساخته نعم البدل شهر سیالکوٹ
با وجود جوایز جنین دریا مردم نجا از کولاه با آب منجورند تعمیر نموده سکه انجا با تبحر
دلپذیر منتقل گردانید و دوسه روز در آن فرخند بعشرت شش کداینه و بسواد کلم
اتفاق نول نمودند از منجنق منہیان سیرع السیرین شده با امر حکم و دست خصوصیت
احوال نخلان مقصیل قلم نموده پایہ سرریحلی ارسال دارند درین وقت با جبری
پایہ نسبه السیاحاؤ و خبر عالم خان بعرض رسانید که با سلطان ابراهیم
نموده منصوبه بطرحی نشست که مغلوبی طرفین ظهور یافت آن بن سوال است که
چون عالم خان بودی بگری امر از ملایمت مدانده متوجه شدند سنانند عت

تمام خود را بلاهور رسانیده چند روز با خوارام گرفته بار بار با جیفت از قریه افغانا
 شنیده بود امرای و شاهجی اگر که بگویم که بعضی شده بودند از روی حاجت تکلیف
 که چون بلیط لاهی شاهی بگویم که من تعیین نموده اند مرا تسخیر ملکیت که اندر سلطان
 حکم شده و قاضی خان بامر آن شاهی صلح کرده لایق است که بموقت من تمام این
 صلح و صلح را منی بوده توجه بجانب علی و اگر نه نمایند امرای ما در صایت بیه که اگر آن
 جامعه گاه بودند این بنجام را بوجه حسن بسمع ضا اضا نموده جواب دادند که قاضی خان در
 نهایت بغض و نفاق است اعتماد بر قول و فعل او نیست باید که لامیتی و جابجوسی او
 اینجا رفته بوی ملحق شده از قاعده و نامی دین است اگر حاجی خان پذیرش را درگاه
 و یا لاهور را بدولتخواهان رسم کرد و بسیار بدین معنی اقدام توان نمود و عالم خان تقصیر
 گفته حضرت علی شاهرآقا مباحثت من نموده نه مرا باطاعت شما رخصت مباحثه کرد و امر قبول
 نکردند شاهرآقا بپیشانی خان و عالم خان این اساس واقعت پیش باید استحکام داد و عالم
 و دلاور خان که مدت میزباید دولتخواهی حضرت علی و رفیق غازی خان بود و برآورده که نجبه
 بلاهور آمده با مجموعان که خان صاحب آن نیز در سلاک دولتخواهان نظام داشت متعین
 او را با خود موافق و ملحق ساخته از سکران جدا شده با غازی خان بوست و باقی بکیر متوجه
 دلی شده بعضی امرای که مانند سایل طوایف و غیره که از سلطان ابراهیم بویس شده در بوا
 دلی بودند با خود متعین ساخته میان محاربه با سلطان ابراهیم بویس نیست او اخذند چون بقصبر
 رسیدند سیلان شنج زاده حاکم قصبه کورنیر با جی بویس ملحق شدند و آن لکسار بکیر بپرسوا
 کشیده همه بکیر و کشید و دلی را محاصره نمودند و سلطان ابراهیم استماع این خبر
 شد و هر که ندانم آن حاجت که دید و بعد از آنکه خبر توجه او را عالم خان آن حاجت شنیده از

حوالی و حلی مایه عالم استعجال نموده با هم قرار دادند که چون احوال افغان را از یکدیگر
ناموس بسیار است و هنگام مصاف و بی لغت خود و گریختن و بدشمنی سخت و مایه
ظاهر است چنانست که اگر وقوع محاربه در روز باشد یا مقصود ارتق و مار و می نماید و
حیات و امن که متفقان نهانی کشاید شرم یکدیگر به یکس جانب بنیادناست که بعد از انقضای
خمره شوق که تقاب شب و ی نایب و در یوشد بر هم شجون قصد لشکر سلطان ابراهیم
موقعان نهانی را با خود می ساختند کجا بخان خان بطر جمع یروازیم القطع شش کرد
اروی سلطان ابراهیم که عسکر ایشان بود است بغرم شجون یورشده در آخر شب
ایشان از قوت تعجل آمده تمام لشکر سلطان ابراهیم زده طبلان خان و بعضی اراما
و یکدیگر و عده و ما و عالم خان کرده بودند و دست و حامی باشند آن محو شدند و سلطان
ابراهم حیدری از خاصه خدایان خود در راجه خود نمکین استیاده تا طلوع صبح و دست
کشاده و نه بانی در طوبی و ارض و ده جویان عالم خانیان با عتقا و غلبه خویش و مغلوبی و
و طمع غارت تا ارج احوال و غنیمت است و درون متعرق شده بودند بعد از طلوع صبح
کشای عالم خان بعد و چند پیش بودند سلطان ابراهیم که نظر رقبه شمس اقا و با جامه
که با او بودند پس را پیش کرده خود را بر سر عالم خان ساییده برداشتند و
و هر کس در مرجا که مشغول تا ارج بودند از راه بخاره کریمش کردت امرانی نمود جانب
شدند و عالم خان میان و آب سید راه لاهور بسیار کرده جویان نهر بند رسیدند
رسیدن بایست منصور با و شش بجه و سیالکوت و قمع قلع و بلو ششند شکست
شکست بایست تا دست مانع شد و مر که ام بجای بی مر کای بی ششند
که همیشه در زمهره و و تخوانان در کاه و بود و متاعش با عالم خان ابراهیم

و خطای اجتهاد بی موزر سیه نایبات عالیله البمع سرک سماع موزده توجیه است
 بوسه شایسته گشت موزدی خید یغیا موزده بان سادست سحر گشت موزده
 غامری او با مخالفان مسموع شده لوازم معهودان ظل ایله در شان انطباق
 رسید عالم خان بمواقعت حاجی خان قلعجه لککوت که حصاریست بغایت تعجب
 قلعجه کوچه از توابع بلوت بنابر اتمام نظام الدین علی علیه وکیل السلطنت بود موزده
 بنده از مرده و افغان از معکر بادشاهی حد باشد سیر من دامن که می نمودند چون
 بجای آن تسلیم یکم طبع لککوت معیشیت بهر تمام دست بکار و زار و
 میکرد و چنانچه کار محصوران کوه تاشه و نزدیک سید که فتح حصار شود چون خاک
 اخر روز شده بود برده شب در میان جان محصوران این شاه مقصود روی نمود
 عالم خان و بی نظار به تاقچه با جمعی ایشان با برشتن از یکجانب قلعجه آمده اقامت خزان
 یاد میدان چرانی و در بیان کردانی بخت در روز دیگر التجا بهرگاه عالم بنابه که
 بادیه حرمان اوستیکم و کشتگان به عصیان از غریز بود و راه خلا و طریق تاج
 نهایت لاجرم اعتماد کریم جلی حضرت خانانی موزده روی نایر خاک است نایر نایر
 زمان است نمودن او حضرت و دوس مکانی خلعت را و از بیست و معمود جمعیت
 مطلقا زبان مغربان با اعتراض نمکشوند و هنگام در آمدنش مجلس عالی تمام نمود
 و باز جمعیتش انظام پذیریت و در نیوقت فاصدانی که جهت طلب امرانی مدد
 و امین مطاعه مایه رورده بودند خبر و موصول ایشان بجای اردوی طهر قرین رسانید
 و دیگر که رایت منصوبه بعبیه پرورد تو به نمود از جمله نیک اندیشان میر محمد علی
 و حسن شریف و یوان جمعی از نیک خوانان متخص اصوان غازی خان که در کنار آب

بر جانب لاهور بروج دند رفته سیوم روز مرا حوت موزه بعرض اشراف ساند که لقا
خبر قدوم عا کر بادشاهی اشنوده بعزت گزینان کشیده بیت دزه بامهر محاسنت
که جوید ناوردید صعو با بازبان بازگند نیج بجاک و تا غایت تو قشایان مبار
عدم یقین در آمدند حضرت جهانبانی بود ازین خبر حضرت کشورت مانی بعزت تمام
ایلیعاز موده و بنجیاں تعاقب نمودن آن جماعت بر کشیده در حوالی کلانوز رزول
و مودند و در آن منزل سلاطین عالیشان محمد سلطان میرزا و عادل سلطان
سایر امرا و لاهور آمده روی خلاصه بکا معسلی نهاده نشکیشه با کشیده بر تپ
ما د شاهی قدر مرا بهم استعدایقند و زدیکار کلانوز کوچ کرده و مان و
الاذعان بخاند رسید که امیر محمد کوکلتاش و امیر محمد پروا بنی و امیر قیصر
و اکثر امیران بشت که عظیم در عقب که بچکان متوجه شوند و اطرافت لوه بوبت را فطنت
نموده جنابان سازند که هیچ کس از درون آن تله بر نرود و خراین دقایق این
نشود مقصود اصلی درین احتیاط گرفتاری غازی خان بود و زدیکار در حوالی قلعه بروج
رزول جلالت موده امیر علی عظمی حکم شد که حصار را محاصره نموده کار بر مخالفان
گیرند و زدیکار اسماعیل خان که مسلی خان که بنسپرد و دولتهان بود بیرون آمده خبر نمود
غازی خان در حصار ماندن دولتهان سائر اقوام با غیبه ز تقریرش را الله بعرض
و حضرت ابو عذ و وعید استمالت تهدید موده او را با بحصار و مرست ماند و
عالی بر تسخیر قلعه کاشته میباید زدیکار بود و بدین از استیلا میساکر حضرت
تبریز کار و بابی قامت از جای و دولتهان از راه غر و اکساران خجاس
بادشاهی مل مان او شده کنان او و معومقرون گشت حسب حکم و دستور

از پیش او نجات در باز عام و در آوردن خون زنده یک سید و روان برداشتن ستمش با یک
 مذکور شد و با آنکه ادب خدمت بنمایید مقید بر ساینده حضرت علی از روی کمال ذکا
 بیرونی و یک خانین حاجی داده قلم معوی بر جرم او کشیده بیت کرم است که احسان
 بکنه کار کنند و در نه با دو و سبب احسان کنند اهل کیم و در مانع که دو تنان کوا
 اولاد او را موافق قلم در آورده بسیار میان اردو بی طمع قرب قسمت نماید و خواجه
 میران صد رجا فطرت و حرست اهل و عیال و تعیین شد چون طبع تبرکات و دولت
 و موسی کانی در آمد علیخان ملازمت آمده معذری شرفی بر رسم بخش آورد و از هر روز
 خلیفانه حرها خود را جمع نموده با جمعی از افسر برون آمد و یاران از دور مردم
 میزدند و تمامی آن جمع را بخانه میر میران رسیده بشا رایه سپردند روز دیگر حضرت علی را بجام
 ضبط قطعه نموده امیر سلطان ضبیه لاسن امیر محمد کنگاش امیر محمد بوبخی و امیر عبدالعزیز
 و امیر محمد علی خباب و امیر قتل مقدم و چند دیگر از امرار با محبت اموالی که در قلع بود گذاشتند
 چون معلوم شد که غازی خان در دست ملوک بوده است را به بلالی از بی غازی خان در
 حرکت آمده دو تنان عسلیخان اسماعیل خان جمعی دیگر از انجا به عند شکن با معینه
 حکم شد که در قلع ملوک که مستحکم ترین طلاع آن نواحیت کاهارند دو تنان در را
 و در بیعت حیا سپرده بعد از آن حضرت دوس کانی که اراده معص و بس و دست
 آوردن غازی خان بجای اعاش رسانیدن کوش نموده را نام موافق و نموده
 و امیر دین که گویش پس بزرگ داخل کوه سواک است نول اجلال از زانو
 داشته تندی بکیرا با جمعی نعتین نمودند که آن کوه و نامون اجست جوی بود
 نموده آن کراه راه را دست آورد و چون کشته و کار نیم زبان سرور کوه و

و بجای خود بر رقیه بود بدست و رسانید بعد از قطع کید و منزل از کوه دوان و آمدن
شاه عماد الدین شیرازی تا به برادرش رسید و مراد را در پیش خان مولانا محمد
که در ساک امر او مصلحا سلطان را بر ابراهیم منظم بودند مشتمل بر تجربی آمدن اظهار و تحوا
نمایان به بعضی ساینده و حضرت در دوش کانی یکی از قاصدان شاه عماد الدین
نشیو غایت محبت نموده بجانب ایشان حصه نموده شد از منزل قهر و درو
و طایب سلم فلج مبلغ از نقد جنس مسجوبه ای باقی شاد و که بکومت دیالو برادر
یا قه بود از سال نموده بکابل نیز حربه برزدان توابع سایر مستطاران از امتعه فاشه
نقد و اقوس و خاها دستا دهند در منزل را با ولان و قاقان لشکر منصوبه در کوه و راه
از طلع و موضع انیسیر نموده غنیمت بشمارا بر دوی آوردند و از آنجا بدو منزل قریب منظم
انتقال وقوع یافت و از سرمنه و منزل اعسا کر منصوبه بحوالی قصبه بنور رسید و کنا
رو و گلزن و مودند چون از آنجا لوانی طهر انجام بحوالی سامانه و سامان را خسته شد
معروفند و شنید که سلطان ابراهیم خبر توجیه رایات عالیه استماع کرده از نواحی
و بی که بعد از شکستن عالم خان آنجا ممکن بوده است کوح کرده زد و تکرار کرده و مان سگما
که امیر کنه یکب بحوالی اردوی سلطان قصبه کعبه آن لشکر را بدین مقدمه و رشتان به معلوم
نموده و ردوی را آید و برین اسلوب اسلوب مومن که تحقیق لشکر حمید خان خا خا
ابراهیم که از حصاری و زه جمعیت کرده می آمد متوجه شود و در قصبه ایاله مردود
معاودت نموده خصوصیات راه و کعبیات احوال بخان و پیش آمدن ایشان بر
رسانیدند و در همین منزل بن افغان که بعد از بغی و استبداد و در تعالم انقیاد و اطاعت
آمده بود امان یافته بغرب طریقی مستعد چون را بی کشور گشای دانم شد که

حمید خان را حصار مرو زده دو سه روز نشینتر آمده حکم شد که شاهزاده مایون حسن و
 بایک شایسته در حرکت در آورده خواجه کلان بیک امیر سلطان محمد دوله ای
 و امیر فی خازن امیر عبدالغریز و امیر محمد علی خاکی شاه منصور راس امیر علی
 ولد میر خلیفه بعضی دیگر از بکلیان یکبار در رکاب طغرل شاه شاهزاده مایون روان شدند
 و بطریق ایلیا قطع مسافت نموده چون پیشکرمخانان رسید و بیست سواران نمود
 راقم الحسین خان در نیمه اولی بنشیند دستار داول تمهید شاهزاده که قریب یک
 غنیمت میرسد بمقتضای شکر ایشان مقابله نموده تمهید بقبال اشتغال می نمایند اما که چون
 شاهزاده عالمیان رسید افواج آمدن رسید می شود و آتش کارزار بلند شد از نظر
 بهم در او سختی یکبار صرصر فتح طغرل کرد و موبک منصور در دیده فغان در آورد
 و فرقه فاعه از انهدم میگرداند و قریب دویست هزاران مجادیل اسیر شد جمعی دیگر
 میرسنده بیت اگر چه بود سیاه عدو بقوت عادی نسیم ایشان بود چون
 صرصر فتح نامه امیرک فعل در میان نخل که از شاهزاده کامکار خسته بود
 با شمشیل از دنا پیکر و جامع سپهران لشکر فاعه و سرهای سرداران پای حصار
 استغایا و ساینده اسیران حسب حکم بابت مادی علی علی دادند که نشان بود
 و بد تفکک گرداند و سرکار حصار مرو زده و مصافات آن مجمع یک و سر و یک
 دیگر نقد در وجه جلدی شاهزاده عالمیان محبت شد بعد از آن سیاه طغرل
 بدو منزل از شاه آباد و کمار آب چون نخل اعلان نموده بتواریخا سلطان بهرام
 و نایب کران سنک تانک محاربه مقابله آمدن و اطلاع یافت و بمنزل دیگر
 از آن مقام قطع نموده بود و حیدر علی ملازم خواجه کلان بیک که حسب حکم زبان گوی

رقه بود بار آمده بعرض اشرف رسانید که او دو خان و جمعی را امرای سلطان ابراهیم پنج
و شش هزار سوار را جمع کن که شش هزار دوی سلطان ابراهیم چهار گروه دور
نشسته اند چه قطع مسلح قطع آنجا بحدید میهند و خواجه محمد سلطان مبرز را و عادل
سلطان سلطان جنید برلاس و شاه میر حسین امیر متقی قدم و امیر یونس
و امیر عبد الله کتاب دار و امیر احمد پروا و پنج امیر کبیر یکایک مقرر شدند این را و آن
شعار از آن جمع کن که نشانه گاه بر سر سیاه دشمن بیند و آنجا عجز و غیر مقابل
انچه مقدور ایشان بود در مردا کنی و تردد و پایداری تقصیر کردند اما در سار
شیردلان سیاه آن قوم را از ایشان داشت جمعی را بقتل رسانیدند بیت حشمت
نحبت یا و باشد و دولت بود در مهربانی پاهش را بود و در دما فتح و ظفر
برخی را اسیر ساخته پای میان کنیه گذار و پیری دشمن او را داده آن گروه را می دواند
و می زنند و بقیه السعی که نهر ارجیه بان سلامت بردند بار دو سلطان ابراهیم و عونا
عظیم در معرکه مشارالیه انداختند و خید بر دارا با جمعی از سیران دگر کرده و بنحیر اقل
سر ریز سیر در معرض غرض داشتند و نبار سیاست غافلانه و بیست و هفت سال
بقبل آنجا بخت صد و یازدهت و چون ازین مقام کوح شد حشمت از آنجا
چو انکار و برانکار و عول با اتمام راست کرده بنظر حضرت علی در آورند و با شتاب
ای صواب تا غل الهی مان شد که تمامی سیاه با تمام نموده از بهار امپاسا
جانب پنج شصت و یازده در یکروز کامل شد است اما علی قله را علم و موند که بدستور
روم از بهار بنحیر و خام کاو که بصورت ارمی ساخته اند بیکدیگر اتمام داده در
میان دو راه شش هفت توره تعبیه نمایند تا تفکات اندازان بر وز معرکه که در

آیه و توبه بعثت تفکات خواننداخت پنج شش روز دیگر در یک منزل حبس
مکمل این ادوات و تحویل این آلات تمام شد بعد از آن تمامی و تلخو مان به بر طریقی
و کرمی بن قلمت پای بیان کثرت را مضمون کردیم من سیاه بلبست و کثرت
باذن الله در صحنه طبع نقش تیز را دادند که کوچ کرده شمرنی بت را و عقبش که انداخته
زول نمایند و صف آرا به را در پیش سیاه دشته نیاید سازند و سوار و پیاده در
به تیر و تفکات تلمه نمایند و دیگر سواران از اطراف جوانب وین ناحیه مبادعه مجادله
نمایند اگر زوری انغم رسد بار عقب آرا به معاودت نمایند و در خشبه سلخ
جادی الاخر بلیده پانی بیت شش و شش و حی شکر مخالفان زول واقع شده و عدد و
سلطان ابراهیم یک کاک سوار و یک هزار و یک عدد لشکر سیما بیازده هزار سوار و پیاده
بجمنین نموده بودند چون پانی بیت فامت شد اندک اندک از سبب میان بخار
مخالف و و با سیکار از سکریان حاکم ده غالبی آمدند و در دو
از حضرت ایزد جوشن تیر و بر سر و از لطف طعم منعز نشانی که بود
الهی با و دیگر همان بشود از سکریه شیح پاک و زمان مان سر با مخالفان او
تو اک ساخته بر دوی طفره تیرین آوردند و با وجود آنکه دست و جنود سیما برایشان
مکر واقع شده بود از جانب ایشان حج کتی ظاهر نمی شد و امری که دلالت بر این با
عقب قس ایشان نماید صادر میکشت آخر بعضی از امرای هند که داخل دولتخواهان
بودند جهت مع آن کشاکش شبنون وین مصلحت دیدند و این مغربی پندیده را
جهان آرای گردیده حسب فرمان سعادتشان مهدی خواجه و محمد سلطان مهرزا
عادل سلطان امیر ملی خازن امیر محمد شیبی مابین یکایک امیر و قوزی با پنج

شش هزار سوار متوجه اردوی سلطان را برآیدم شدند اتفاقاً قریب بصبح ما بر دو
مخالعان قدیرون شکریه داده داد مردی مردانگی دادند بعضی در حوالی اردو
دست بر تیغ نهاده بسیار از آن دم را بر وجه هلاک رسانیده همه سلامت این
بجایمان دو لخواهان آسیبی نیفتد عینم نیز را کینه نشد ثبات قدم نمودند ^{نقصه}
روز جمعه ششم ماه رجب المرجب نه مذکوره در خیال کریان جان سلطان ^{ارایم}
کریمه اوج مقابله جنوفا فیض المقصود بادشاهی آورده جنود مجده خانقا چون ^{سلس}
مبارک آمین راسته بویرتج و طهر بر پستی ایستاد میدان جلالت پادشاه کرده ^{مقام}
نصرت باو اخت حضرت سلیمان بنی نعش ^{مجلس} و چون روح در قالب تمکین متعده ^{مهمینه}
و همیشه ترتیب سپید است قتل و جدان ساخت چون یقین متعارف شد که یکدیگر ^{میر}
مخاصمت ملا خط کرده و در آن قضایا بر این اخذ یافت که جانب حوائع امیر و قوری ^{میر}
شیخ علی دامیر ابوالحمد نیزه بازو شیخ جان از جانب العارولی فی بیابان ^{میر}
جماعه متول مجموع دو دفعه شده از عقب پناه مخالف به ششغال نمایند و از مقابل ^{میر}
را نغار و جوانان با تمام از فوج خادامه محمد کوکلاشش امیر نویس علی امیر شاه منصوب
برلاس امیر حمدی و ابانجی را میر بهار کتاب در مقابل درآیند چون مخالفان ^{میر}
میشهر توجه نموده بودند امیر عبدالغزیر را که مطر کد است بودند و مان ^{میر}
چون آن شیران شبیه گراز را رخصت بجای یافتند مراکب یکم بخویان ^{میر}
و بدین یار مجبان شش بهام خون آشام روان کردند که اجساد مخالفان ^{میر}
زود یک بود که برافقه طیار و اوج ایشان را از عالم دیگر نماید ^{میر}
دو زبان آن بوبال مسلم می شد احتمال طران منعی بود سرهای ^{میر}

نرم کردید و بار اجل در صعد اکرم انعم ضایع جان و ان شد بدشت نزد
 آن چون سیل روی جانپای مردی سیمی که آید سخن از تعلیم دهد بوی جان حکم در
 انرا لام عن حسن الی محسن لطف تمنای شمنان سیاه کار تبار روزگار معلو
 و مقهور گردیده بیشتر نقل سینه و معنوی چید که نیم کشیده مجروح در میان
 نهاده امید خلاص شد طعمه مرغ و مرغی کردیدند سلطان ابراهیم را در ویران
 ناشناخته جمعی از روی کاشش تنغ خون زیر ملک کردند و عاقبت شانه
 سرش را بر کاه سلاطین نهاده آوردند و بیست و پنج شش هزار سیاه نزد ملک
 ابراهیم در یک موضع نقل سینه بودند و در تمامی معرکه چیدین هزار کشت سرت
 مانش پیدند و حضرت علی محمد انندی پادشاه در زبان ستایش بیان آورد
 لوی محمد زیدانی او را حه سم در روز اول فتح حاجت کاتب بلا و لایا سرت
 بدار الملک و نصرت نمودند و آن خیر البلاد و البلوغ انوار شاهنشاهی منور گردید
 روز جمعه بروی منابر مسجد جامع خطبه دول سلطنت نام نامی و اسم سان خسرو
 صاحبقرانی خوانده شد و مان سعاد نشان شرف و نایاوت که شانه کرده عالمیان
 محمد مایون میرزا و امیر خواجه کلان امیر محمد کوکلتاشش امیر یونس علی و امیر شاه منصور
 بر لاس جمعی دیگر بطریق انجاری بجا بیا کره رفته آن سله تصرف نمایند و خوانه
 از تصرف عوام و خواص محفوظ دارند و منتقاب ایشان آنحضرت نیز غمان مست
 بجا بیا کره معطوف شده در آن بلده نزول اسباب فرموده بهر یک مسند
 بایه خلافت و مناسب حال تمت نمودند و دست در میان نشان زبان کوهر نشان
 بخشش خراج کشته داده و کشته پادشاه محمد مایون میرزا انعام فرموده امرا

هر یک در کار داشت که ستمش که بیج کاسته تفاوت مرثیه و دعا
از روی قنوت مرثیه نظم کسی که کند جان مبدان ثبات برور که از نزد
احسان نشاند اگر چند باث جگر دار مردن جوی برکشاید بخود بزد و بماند
که جوایز سایر طایران انعام که از تقو و خست از مرثیه پند و جمیع
اکابر و سادات شیخ و طالب علم و احشام و تجار و اهل مال و بار و اسباب
و اعلی هر یک را نصیبی که در قسمت شامل رسیده و بحسب تورات هر عرصت
نفسه و اتمش نازده و ررنج سعید و نعمات تعین یافت و رایی نام مغنیان درگاه
و منظران عواطف بشاهی سمرقند خراسان عراق کاشغر انعام است ساد
و بکه معطوفه بدین معنی و مرآت تهر که نذر مار سالک شده اند و تمامی متوطنان کا
و خوست بدیشان که مردم بخار و بدو مع استیاز دارند هر دو از رزن مردک
شاه رخی انعام شده و وجه رسانیدن و قسمت کردن آن مردم متدین تعین
و از تنه ان بارگاه سلیمان از حاضر غایب هیچ متفنی نماند که از غنائم و ثمنان بهر
نیابت و چون خاطر اشراف بر روی حال امانی بلاء و مالیق قلوب را باطلع عا
متوجه بود و در همین احوال با طواف و جانب ابلاغ یافت اما بنا بر عدم موافقت
بر کشتگان بنده ی جهان محوش و متنفر بودند که مطلقا بر متابعت او ای نمی نمود
و بجنگها و کوهها که تخته راه دبار می می بودند و متحصنان تسلع در دولت و خوش
مستد است و داری می یافتند و غیر حصار و حلی اگره که بقدم شریف و شایسته
فتح یافت و دیگر تمامی قلاع اساس محاصره و توار بود و بنا معا رب و حصار
تا سهمی داشت و طبعه بانه نظام خان و حصار الوار و لایت میو است خان

سیوانی محکم ساخته و حصار کو ایستاد تا رخاں سارنگ است حکام داده بود و ربربری را
 حسین خان نوخانی و اتاوه اقطب خان کاپی عالم خان محافظت می نمودند و بعد از
 سیار بلا و ناخواب آب گناست در تصرف افغانان بود که در زمان سلطان ابراهیم
 اطاعت می کردند بعد از ارتفاع اقباب دولت سلیمانی و انحطاط کوا افغانی بسیار
 از ولایت دیگران نیز فایز شده و دولت سلطانان که بهار خان نام داشت به پیشانی
 بر داشته سلطان محمود لقب کردند و نصیر خان نوخانی معروف بود و بسیاری دیگر از
 افغانان به و بیعت کرده خیال فاسدی کردند و بعد از اطاعت پیشانی شیوع یافته بود که
 مقصد جهاد آنرا که نسبت کرده می متصل کرده است مرغوب با غلام سلطان ابراهیم حکام
 داده و اطاعت می کردند و اتفاقاً در آن سال حرارت تند در مرتبه طغیان کرده بود که
 بسیاری از طغیانان در یار هلاکت رسیدند و باریان جبهه گاه حضرت ظل الهی در دارالامان
 اگره عساکر حضرت ناصر آسایش داده در سایه عاطفت انبشای پرورده چون استیلا
 حرارت عوارضی در نقصان آورد و نند به هوای سموم شمال بنسایم اعتدال ریش
 مبدل گشت و نصلی زن هوای روح افزای که شت امرانی مدار جبهه فتح ماکانات
 و قطع بهر طرف از ولایت متوجه شدند و با دنی توجیه بواب مقصود مستوح گردید و
 غمناک به معارک کار کرد آن دولت با دشمنان از تعالیات که تمام می نمودند
 دو رفته و در کمین تباران مجرب می نهادند و در تحت انوار فضل و ظل الهی استیلا
 عموماً آنرا آورده مکرر هر طرف متوجه بود سایه رحمت سرودی بار آورده و فرود
 سازنگ شیخ بازید را در مصطفی ملی و شیخ جنبه جمعی دیگر از امرای فاعنه و اطاعت
 در بگاه سپهر تنباه بر نهاده و علو و جاگیرهای لایق را وار شدند شیخ که چون با ما

رکش نبدان میان دو آب انداده صد و صواب برگاه معلی شاعت از انظار
 ام و در زمره امرای دوی لاقه اختصاص یافت و چون طاقدر از انعام خزان
 موفور فارغ گشت تو جانی تقسیمت یکنات و سرکارهای معمولی گماشته بر ملک الملک
 محروسه یکی از سلاطین مادر و امرای کارنامت و در موند و لایسنل در موشاب
 عالمیان محمدیون مریز متعز شد در انشاء ایض التجای ستم بنی بدرگاه آمد
 بعضی سید برین حرام خوار که از معکریا بدستیا کر نخبه بان نواحی قه بود محبت کرد
 حصار سنبل امحاره منوده است بر مان بدشاهی صد ریایت که امر کتبک
 ملا فاسم بر دریا با فشفه مغول مع را دران مولانا آقا و شیخ که یون بازگش نبدان
 میان دو آب سیر منده بکای ایغا کرده بر بران کرده روند امر احب العزبان
 منوده بکشتن آب ککات مشغول میشد و ملک فاسم مع خوان از نا می عساکر
 نشان سبقت کرده با قریب و بنجاه بر نما مشین سنبل میریندین بسیار کرد
 متعابله می آید ملک فاسم بی توقف و در نک آغا حباب که نماید بطرفه العین
 از پیش بیدار و قح میکنه قتل عظیم منوده چینه خیر میل عظیم و اسبان تازی و
 اموال آنها بدست آورد و مبلح روز دیگر که باقی امر اسنبل میریند فاسم
 از محاصره خلاصی و به صحبت امرانش تمام است از بی ومان واری نکتند اما بیدار
 حصار را با روز و روز و انداخته روز به بنایه موقوف سیدار و امر تدبیر کار ریخته
 روزی فاسم شیخ کور مجابیس امر آورد و سیاه میان نصر نشان تنخر حصا
 در می نیند و فاسم را با متعلقان پای پر سر سلیمانی میرشد و عین ایام تقبش
 و انظار نظام خان می بود که مستمول حکم را بتمسانی که حصول آن نظر حالت

او محال بود موقوف داشت و مدیرین محل را ناسا نکا که از راههای عظیم ایشان
 دریند مشهور است که از نسل نوشیروان عادل است از مقام خود خروج کرده حصا
 کند را که حسن له مکن اینجا ممکن بود محاصره کرده آغاز وقت و فساد و بنیاد و
 و غنا و نموده و باندک قتی حسن له مکن محاصره کرده حصار کند را بوی داده در وقت
 حکم شد که امیر سلطان جنید برلاس و شمس عادل سلطان امیر محمد کوکلتاش و امیر شاه
 منصور برلاس و جمعی کثیر از سلطان ملک نادر حصار دهلیو را از محمد زیتون گرفته
 با امیر سلطان جنید برلاس سپرده بر بر نظام خان قانص حصار بیانه روند و فتح
 آن طبع و اتصال نظام خان بل بعد بقدر رسانیده بعد از تعیین احوال قاهره و سایر
 از امرای صاحب دمان شد که پایه بر رعایت مصیر مجتمع شوند و بعد از اجتماع این
 طوایف و انعقاد مجلس کش و مشورت نمودند که باغبان بخانی با و سبب بهر
 سواران شورش و شورش این مقام فساد و ناسا نکا حصار کند را اگر قوه را حاکم
 در بی کشتی غنا و است باریان ربسات که مانع ارتحال بود و در وقت طاعت
 یکی از جانبین حضرت لازم شد جوین مت ناسا نکا معلوم نبود و طعایش نوعی که در
 آن طاعت شد که اول دور می نمود و اهل مشورت بعضی رسانیده که ناسا نکا این
 ولایت و است نزدیک آید نش باایت مستعد مع نوغانیان که بغایت
 اند تقدم نمودن از این نمای حضرت علی نقیوت با امر او نمودند و مبر
 که آنحضرت بن نفیس عیسی و در دفع مخالفان شرقی اقدام و مانع درین محل حصار
 شهر کامکار محمد مایون مریز بعضی رسانیده که اگر رای جهان کشای حضرت اقتضا نمود
 اینجاست را بعد از مقرر سازد امید آن است که با غنا و دولت با نوبی بادشا

و مع آن مخالفان اعا یا به اید و محنت طول الهی پسندیده باشد بمعنی پسندیده
اقدس کرد و بدو معر شد که امری که جهت و موبو متعین بودند در کار باشد مراده
کامیاب کابیش رونق بنمایند و سینه بندی اجه و محمد سلطان میرزا با سکر
که تعین آموه متعین بودند نیز متابعان مرده عالمیان تعین یافتند آنحضرت این امر را
در مقام حلبیه مضافات که جمع نمودند و خیدر و زردان مقام حبش جمع سلاطین کور
توقف نموده متوجه شدند باندک وزی تسخیر تمام ولایت بلاد نموده بدار السور و چون
زوال طلال از رانی داشت در شان انا سا کا قوت که قبه بغوای حسن جان میو
و دیگر اثر آن بایر متوجه ولایت بادشا شد نظام خان کلم بیانه از شر او ملاحظه کرده
عزایض التجا بدرگاه دستا و چون سبب الام موسوم بود و عدم اطاعت او
را با معلوم شد سید مع الدین محمد شمسوی که مقتدای علمای وقت بود شمع شسته
قاجار بایه استیلم نیکان درگاه نموده نظام خان ابعادت بایوس سلطانیه او
در باره او الطاف اندازه ظهور رسید هم درین وقت تا تارخان سازگاری
که قابض تلو کولیا بود چون دید که انا سا کا قوت که کیدار اگر قذریه بیایه
جندی از رایان را بجا و منیدار کولیا و بعضی از مسلمانان اتقان نموده در مقام
اگر قتل کولیا شدند و تا تارخان از شور و فغان ایشان بنگاه است کولیا
را منی شده قاصدان بدرگاه دستا و حضرت غافانی خواهر حیم داو از سرین
از خراسانی مندی نموده شیخ قوم قیطار را بنا بر سبقت خدمت ترقی داد
همراه مشارالیه بکومت کولیا را مرده نموده مولانا قاضی و شیخ کورن بکوبک
و امداد تعین یافتند چون انجم کولیا میرسد ای تارخان منتظشده اهلما

مردم اطاعت میکنند درین اثنا شیخ محمد غوث که احوال او درین کتاب سیحند مذکور است
 در مقام دولتمرد می آید چون قاهره اعلام داشت که لایق دولت نیست که بهمانه ساحت
 بنده از کرم و زنی اثر بقدر آمده مقصود حاصل نمایند چون شیخ مذکور در علم و عبادت
 اعظم الهی کامل بود ظاهر او را بنیستج قلعه بهی از اسامی آمده غوث نموده یقین که تیر دعا
 بهد با جابت سید باشد بهر تقدیر خواهد تبهیر دل و زنده شش اقبال زواران
 بادشاهی خواهد بدعای آن درویش صفا کس چون امر اتا با خان بنام می کنند
 از آمدن عساکر نامدار مرغ ساد کهار بودند تسخیر این حصار و بنا بر خوف بنجون نشان
 در خاطر مبرسد که جمعی بلکه محدوی حصار در آمده با بی شک و قریب ریناه کرده مرگ
 وقت کار شود همه اتفاق نموده بیرون آیم و بموقعت یکدیگر اطعمه ناریه
 خلاف نیایم این معنی را تا تا خان بعد از گفتن بیا رفتن نموده خواجه رحیم داد را باده
 از مردم بمحارزه داده و خواجه شاد را در آن حین که از دیک دروازه حصار
 میگذارد که در شرف است بیا و دروازه را بکشایند که مردم بیرون نیرد آینه آنها شب
 دروازه را بر فوج کشاده سکر را در آورده اند و تا تا خان را در دادن حصار بی اختیار
 ساخته خواهی حصار را از قبضه اقدار او بر آورده و شاد را قلعه را بخواجه رحیم داد سپرد
 بنابه حصار حصار نشی حار حایت دولت و شوکت زواران بوده و محمد زین
 نیز بی اختیار قلعه دهو لیور پیشکش نموده تقبل آستان ملکای شایان بر او ارشاد فرمود
 کتبی بعد دولت سر بان می جبان: شش مجموعه صدم و روضه بان: از طرف
 با و نموده طغر: از مرکز کان شیند توان نعره امان: القصه عن راناسا نجا بعد و
 بایه رسید بنیاد دست انداز ماکس نعره بادشاهی نمود و او استیلا غرض و

کثرت و جمعیت و بر بر و زاریاده شد حضرت جهانگیر باطنی از سیاه آورد
اگره بود باقی عساکر منصوبه را بر جانب یقین موده بودند نشان واجب الاقبال
در طلبش آمده عالمیان تا یون مرزا بولایت شرقی شرف صند را بهت که
دارالملک جوینور را با بعضی از امرا و سرداران سپرده خود بطریق رعیت ^{خفت} مرا
مانند و زمانی که شش آمده کامکار بر مخالفان شرقی نصرت یافت در میان
چون بر تصرف موده بود در میان سعادتشان میرید و حقیقت حال مطلع می شود
درین وقت خرمطعمان نصیرخان میرید که اراده کشتن آب کنگه و از نمودن
از غازی پور دارد شش آمده عالمیان غیاث نیتان طرف معطوف شده
نصیرخان از غازی پور راه و از موده و ادب مبلغ و موده و حربه و بشارت
و تاج ذریه و زبر کرده و لای دولت کابین چون نو پیر تحریک مساز و و حسب حکم بادشاه
خواجهر شاه حسین امیر سلطان جنید برلاس را بکومت جوینور نصب فرموده
متوجه درگاه سلیمانی شدند شش آمده جوان بخت نیا بر مصلحت و تدبیر که مهم
عالم خان کاکم کاپی که از عظمای دولت افغانه بود خواه بصلح خواه بجهاد ضروری
راه لکس منصوبه را کاپی انداخته بستیلا آتا خوف اگر عالم خان ادرسلکات
نبدگان درگاه آورده در رکاب طبیب انساب خویش ملازمت حضرت آورده
نواز شاکر بکنند یافت و همین فرقه و و اعظم و الاکابر خواجهدولت خواند از
کابل بخدمت رسید چون استعد و لشکر طهر از بدع را نادرمیان بود حکم شد که نوزاد
را از انجام وانی نموده بطن کیمیا اثر دارند و استماع قلی ملوغم آن خدمت انجمن
برداخته که مورد الطاف و مودت و کثرت و زور و کثرت جهاد با انا سانکا را و

عظمت در سواد اگر منصوب و مودر کردید درین منزل خبر آسما لکبر خالف
 متواتر آمد بویونج سوخت که با لشکری از نور و طبع بیشتر و سبب بنایه رسید درین منزل
 بحسب اجتماع عساکر توقف موده لرزان یقین شدند تا مجاهدان را جمع آورده
 بطول ارتحال غلج در شش حقه انکته خروشن خار و نهیر جبرخ اثر برآید و بعد از
 قطع ساقی در حوالی قصبه اندک زول جلال واقع شد روز دیگر به سقواب امر
 صایب بیر در نواحی کول سیکری که حال متحیو شهر است خیام قبال مود
 و اولان یقین شدند که مود از عبوطه ابقیه باور خبر رسید که محبین منزل نهرن خم
 رفول و احبار یقین مے آوردند تا اکیه مقابله سبب و نباه آن معا صله دو کرد
 زول مودند و حضرت و دوس کانی امری و الا قدر و ساری اعتبار بلکه بیشتر
 از احاد الناس اسم طلبیه مجلس نکاش منعده کشت رای اکثر از مردم را رفت
 که بعضی از اقلع اسحکام داده آنحضرت نفیس با اکثری از سببیه بولایش
 بنجاسته ریف به منتظر لطیفی باشد و حضرت کسوتانی سخن مرسد شینه طبع
 تا بل بسیار زبان کوثر بتبریر در آورد که بادشاهانی که در اطراف انکاف
 اند چه گویند را بجه زبان پاکدند قطع نظر از کت و کوئی طعن و ملامت اهل دنیا
 و داد و عرصه قیام شمع روز محشر چه بگذر تو انم گشت که همچنین ملکمی از دست بادشاه
 اسلام جدا کرده خوشی کثیری را که شرکایت ما بودند بقل ساینده خود را حساب
 نمود لایس خدایم و امروز از پیش چنین کاری عزا کرده اقل مرتبه در شرعی به
 نیاورده راه بازگشت بجویم تا از دست این کار بر خلق این دیار چه رسد
 عظمت و ذلت آنست که دل بر شهادت باید نهاد و ندای الجار در داد نظم

چو جان آخر از تن ضرورت رود: چنان که مابری نعت رود: میراجام
همین است و بس: که نامی پس از مرگ نماند: کس: از تاثیر اخیر جان سوزان
در نهاد و عاقده سه بان سماع و طعنا کشود که گفتند: ای فتیله مراد جانها
تو با وجود و حی سوزان: امیطع متعاقبم عاقبت تو را و یکدیگر و کرمی مصحح
در میان آورده تقسیم کلامی بانی مورد و از دایا و اعتماد شدند و یکدیگر بطرف خدا
کرده طلب جن و مبین و بسیار ترتیب داده عباته استمداد فتح و نصر
در میدان مادی بسیل اندادند و شیران شبیه جلادت و دیران معرکه شجاعت
انجیان بخت و سرور مجاریه نمودند که گویا هنگام زرم است: محل زرم علی الخصوص
شانه کرده عالمیان محمد باون: او مرد و مرداکی دادند به هفت در احوال کار
رودا غطیم با آورده و حسنی تقالی فتح و نصر نصیب بادشاه اسلام
کرده که بار مغلوب و منکوب ساخت بعین که شکر عینی مدشکر اسلام بوده
در مع که حسن خان سیاتی که طریقه ارتداد و رزیده بان کار حربی موقت نموده بود
و با وجود سی هزار سوار شکر خالصه بر روی او تیری میزد که مردم شکر خود
او را و بجای انداخته میزدند و ازین فتح عینی حضرت ظل الطی بر سجده شکر آورده
مجاورند و ندی: با و ختمه قنایات با طراف و اکناف لایات صلوات
از تسخیر ممالک هندوستان بالکل خاطر اشرف جمع شد روز بروز بهایمان
مملکت بدوخته شد: ستان از رخس حاشاک: بابت نه و وفادار پاک
در تاریخ سبب و تیشین و تسایه بذات یارکات بادشاه بن شاه
طاری گشت و در سیم ماه جادی الاول سنه کور محبت ای انس به علم

شهادت ایام سلطنت اس بادشاه سیس مارا اول تا آخر سی و هشت سال بود از جمله
 ویت و ستان پنج سال در سن دوازده سلطنت میزد و در پنجاه سالگی جهان
 فانی را پدید آورد و در نظرس آسمان را که بحر جو نباشد سر کاش نیست که هر
 گز خون حکمرانی لاله اند تهاج شرف ناکند با یال اهل از جور ستر با جور
 نظم از ان سر و است اس کاخ دل آویز که چون ماکرم کردی بدست خیمه نکته
 ملک را شیوه غیر از جهانیت و ماد طینت این بویا میت و بعضی خصوصیات
 این بادشاه جهان ناه از غریب این امورات از جمله موز و دیانت بر یکبارهای
 کابل حبه میزد و گاه دو آدمی را در دو نعل گرفته از کمره بکمره میخسخت از خراج
 کرده خط باری میزد بودند و بان خط مصحف کتابت کرده بکه مغرور است ماند شعر
 و فارسی بک گفت و تربیت فضلا و علما و شعر بسیار می نمود و کتابی در کلام و قصه
 که زبان کتب سلیم آورده همین نام کرده و رسایل عروض ایشان مشهور است قانع خود
 ترکی نوشته او فصاحت و بلاغت داده اند ذکر آن تا قان بعد تا یون بادشاه
 بنابر بادشاه چون در اصطلاح این سلسله عالیله آن بادشاه جهان نپاه
 بجهت بیانی مذکور می سازند این ضعیف نام می آن بادشاه کامکار جهان عبارت
 می نماید قصه چون دوسر مغانی بابر بادشاه در آورده از جهان فانی بهشت جاودا
 خرامید و ان ایام میر جملست بار خیمه میزد و در منزه ملازمان دوسر مکار
 ان نظام داشت و خدمت یوانی توانا سر او را بود چون امیر نظام الدین علی
 خدیجه که در کار خایه سلطنت بود از شاهان مرده جوان نجیب مدد مایون بواسطه
 شخصی لهو که در محالای دنیا واقع میشود و هم و مر اس داشت سلطنت او را منی می

و مرگاه سلطنت بر بزرگ ارضی نباشد به پیران خوردگی ارضی نباشد به پیران خوردگی
ارضی خواهد بود چون مهدی خواجه داماد و سر دوش کانی سنج و بادل بود و بامیر خلیفه
رابطه محبت داشت میتر و از داد که او را سلطنت بردارد بلکه شایسته را از میان
دارد و این سخن در میان مردم شهرت کرده و یکنه آن سلام همه خواجه میترتند و این
بمخفی او را یاده بشاید سلوک می نمود و در زمان شاهی در مرض و دوش کانی
روزی مهدی خواجه در بار بادشاهی آمد و بود و قطع و طمطان عجیبی بر وی کار کرده
اتفاقا میر خلیفه کلمات او رفت او در حرکات می تنها بود و غیر میروید و میروفت
خواجه کسی نماند چون امر خط نشسته دوش کانی میرا طلبیدند چون میرا نخرگاه
بیرد آن آمد که خواجه از حرکات شایسته معذره در میان است یاده ویدر ملک
از ملاحظه ادب او و عقبت یاده ماند چون که خواجه شبایه خون بر میسب
بود از بودن در قیصرانی دهن شده بعد از وایع میر دست برش خود کشیده
گفت اشاکند این تا جیک بوبست کنم و از تواضع او خلاص شوم مجرب گفتند بر بند
را دیده متغیر شده کوشش درم را تا که گفت تا جیک اسرع زبان رخ سر سبز
بر باد ویدریم رخصت کرد قبریون آن بر سرعت تمام خود را بامیر خلیفه رسانیده
که مرگاه شاماد و جو مثل محمد یون میرزا و دیگر برادران قابل رشید چشم بر جلال
بوشید منجوا شایسته باید که این دولت بخانواد و بیکایه انتقال کند بر آینه شجره
بعین این منیب سخن مهدی خواجه بامیر خلیفه شایسته در ساعت سرعت تمام کس لطلب
محمد یون میرزا و دستاده سیا و لان ستاد که مهدی خواجه حکم رسانند که
با دشتاه حکم دستاده که شما خانه خود روید در نوقت مهدی خواجه طعام شایسته

دست دراز کرده سفر بسته او را خواهی نخواهی بیا و لان زبانی هم کن خانه
 دستاوند بعد از آن مهر خلیفه فرمود که منادی کنی که بهکس خانه مهدی نبود و سلام
 کند او نیز در برابر بنیاد چون برباد شاه جهان فانی را دید بود که محمد بن یونس را
 ازینبل رسید بسعی خلیفه که وکیل السلطنت بود در نهم حادی الاول سنه سی و شش
 و تسعایه هجری تحت سلطنت جلوس فرموده اگر در رشک جهان ساخت و نیز الملک
 تاریخ جلوس آنحضرت است فو زم شمار و انبار بقدر رسانند امر او اعیان را از حم
 خروانه سر بلند گردانیده و مناصب اشغال که در خدمت ردوس مکانی نبوده مردم نو
 بود بحال قدیم مقرر داشت میرک بغاتی نازه و لطمی بے اندازه خوش ساخت
 در همان ایام میرزا مندا ل از بدخشان رسید با انواع الطاف نوازش باقیه باعام و خزان
 از خزانهای سلاطین ماضی که بدست افتاده بود مباحی گشت چون زر را کشتی
 کردند کشتی ز تاریخ شد با بکله تقسیم لایت نموده ولایت میوات بجاکیر میرزا مندا
 رحمت شد و ولایت پنجاب کابل و قندهار بجاکیر میرزا کامران قرار گرفت و سبیل
 عسکری غنای شد و مرکس را از امر بربادتی جاکیر و او لکه اختصاص یافت بعد از نظام
 مهام سلطنت لایت جلال بجانب کابل و حرکت آمد راجه انجا از راه انقباد و عبود
 پیش آن داخل و لتخوانان شد چون در آن ایام سلطان محمود بن سلطان سکندر لود
 با تعاون بن بایزید امرای افغان بغلیه استیلا علم مخالفت او خسته ولایت چپ نیو
 و نواحی را و رو کرده بود از انجا راجه جهان کشا بدفع مع آنها نهضت نموده بفتح و دیو
 منوشت و هم رکاب نصرت و طفر کامیابی و امتیال با کرده معاودت نمود
 و بخشی عظیم ترتیب داده مرکب از امر او اعیان سلطنت کلتهای فارخ و اسبان

با دیار اوز شدند گویند در آن رسم عالی دوازده هزار کس با تمام خلعت بمناسبت
از جمله دوازده کس سابلایوشش کلمه مرصع زرد و زری شرف اختصاص یافتند نظم
ملک را بود دوست چهره خوش کرد دل آسوده داشتند نیز چو دارند گنج را
سیاهی درینج به درینج آید شش دست بر دینج به از اتفاقات درین
ایام محمد زمان میرزا ولد بهیچ الزام میرزا بن سلطان حسین میرزا که سابقا از پنج پناه بود
مکانی آورده بود و ادعای خلع نموده گرفتار گشت و او را بیا و کا طعنه بپای
و ستاند و حکم برین کشیدند باینجا ساختار و مودند نوکران با دیکار بکشت
از اسبیل محافظت نمودند و او در اندک روز مرار نموده پناه سبطان بهادر
کجراتی برد و محمدان ایام محمد سلطان میرزا با بر دو پسر خود دایم میرزا و شاه میرزا
وار نموده بقبو قبه بنیاد و محافل و دینج شایانی مکاتیب محبت اسالت ب
سلطان بهادر رسا و دشته طلب محمد زمان میرزا و مود سلطان بهادر از روی تحیر و
تلاطم جواب داده گشتی و محاسن و عری غیرت و حمیت سروان در حرکت آمد
فرم کجرات و کوشا سلطان بهادر در ضمیر الهام پذیر یقین یافت و همین وقت
ایت فتح آیات جانب کوا الیا نهضت و موده دو ماه بسیر و شکار گذشت
معاودت کرد و اتفاقا درین محل سلطان بهادر بانگهای کجرات مالود فله
مبتور محاصره نموده با براناسا نکاح را به داشت و تا تا رخا بودی اگر از امر
دیشا بود از روی کمان لیری باده سری تسخیر قلعه بایه و نواحی کرده و
واقت لویه بایه را فی الحال تصرف آورده تا اگر دست انداز کرد و جنگ
میرزا مهنا را به بر مع او نامزد کرد و اکثر لشکر او را به خرامان میرزا متصرف بکنند

و او با سپید کردن بر برادران با موی خاصه میرزا را تحت حرب صعب نموده با تمام
 سواران خود کشته شده بنیاد مصافات متصرفات و یک دولت در آمد سلطان
 از نشیندن این خبر حیران و سرسیمه گشت درینو جنبش اشیا گوشمال او را
 میشنیدند و همه را خلع کرده بغرم دست و آن شد درین حال سلطان بهادر
 مرتبه فی الزکرات آمده به جاهر حبیبو اشتغال داشت و مدین سال میرزا کامران
 از لاهور بقندهار رفته بود و تفصیل این احوال آنکه چون حضرت شاه کرد و درین
 شاه طهماسب بنی حکومیه را از انغور خان تغر داده نامزد صفی خان خلیفه سا
 انغور خان سلام میرزا را که برادر حضرت شاه است اعوا کرده بر قندهار بر د
 به بهانه فتح قندهار که یکجانبی و بهم رساند و خواجه کلان بیک که از جانب
 میرزا حاکم قندهار بود و حصار کشی گشت و سام میرزا داشت تا قلع قندهار را محاصره
 داشت اما خواجه کلان بیک چون بغایت شجاع کار دیده بود و ذل با نشان
 کاری از پیش رفت و میرزا کامران که بیک خواجه کلان از لاهور روان شده
 و رونوچی قندهار با بنام میرزا مصاف داده بتدبیر شجاعت خواجه کلان
 نظر و انغور خان معرکه گرفتار شده مقتول گشت و سام میرزا اسارت و درین
 حال بیرون رفت و این صراع آن جا و آنه است مصراع زده بادش کامران
 سام را چون سلطان بهادر از توجه رامت جهان کشا اکا بهی بدست
 مشورت در میان انداخت اکثر لشکریانش گفتند که محاصره باید کرد و صد
 که بزرگترین امری او بود گفت که کار را محاصره کرده ایم اگر درین وقت بادش
 مسلمانان بسرمایید حمایت کار کرده باشد و این معنی تا روز قیامت در میان

سلمان گفته خواهد شد بهتر است که استقامت مایم جیگان است که درین
وقت بر بر مانیاید و جیشانی چون سباز نک یوز را ز ملاد و لوه رسیدند
و این سخن بعضی ایشان سید بن سبب توقف سلطان بها در خاطر جمع حضور
مخامره نموده قهر و جگر گرفته غم بسیار یافت بکار این متح طوی غلیم تو نعت
داده آنچه بعینیت یافته بود بشکر این تقسیم کرده متوجه خوابت آشیانی شد
و آن حضرت بنشیند خرقه بجانب کوچ کرده در نواحی مند سوار نواحی مایه
مردوشکر یکید مکر رسیده منور خیمه زده بودند که سید علینا و خراسان که در
بباد بودند از صد اوج قاهر شکست خورده سلطان بها در میوستند و شکست
و شکسته شده و دو آمدند سلطان بها در در باب خوابت با امری خود مشغول
کرد صدر خان کعب و در آنجا معجب باید کرد چه شکر بان از فتح حبیب قوی دل
آمده اند و هنوز از شکر مغول چشم ایشان ترسیده رومی خان که صاحب
تو بخانه بود گفت که در خواب تو ب و تفکاک را نمی آید و تو بخانه بسیار هر سید
جانبی غیر قیصر و دیگر می مثل این تو بخانه ندارد مصلح در است که بر کرد و سکر خند
زده مرور حجاب انداخته شود و لشکر مغول چون در مقابل آیند بفرض تو ب
تفکاک که ملاک خوانند شد سلطان بها در این رای را پسندیده برگردارد و می
خند می مود و مدت دو ماه مردوشکر در مقابل یکید مکر نشسته بودند در اگر نام
جوانان کا طلب تلاش نام و نکات میکردند و سیاه بیان مغول در برابر تو ب تفکاک
میرتند حضرت بادشاه اوج تعجب نموده اطرافش که بهادر را محامره و موده منع
آمدن غله بگاه و نسیم می نمودند چون چید رویدن منوال کند شت در اردو

بهادر قحط شده غلایا بکشت و علمی در آن دیکی بود تمام شد که بر تان گونا
 سلع از تیرهای زره و زینت و استند و ت و علف آورد و اسب و شتر و گاو و اوا
 بسیار از بی قوتی هلاک شدند لکن کجرا سیدل کشته بهادر چون انست که دیگر وقت
 موجب گرفتاری است پنج کس از امرای مقبره خود که یکی عالم ربان بود دیگر
 قادر شاه عالم بود و از عقب سوار شده بر اسب بجانب منه و کریمیت
 از در سلطان کاخ شدند هر کدام برای کجاستند تاریخ این واقعه در این میان
 با قندهار و قندهار شاهی برادر مخالف آگاه شده بغیریت تعاقب سوار شده به
 که با جمعی بسیار برده مندر میرسد به کجا که سلطان بهادر در آن وقت و منوره
 با حضرت درین وقت از سه چهار کس زیاده همراه بنود و باقی لشکر این تبار مشغول
 بودند بسیار از لشکریان کجرات بغل رسید حضرت با پای قلعه مندر نشسته
 سلطان بهادر در آنجا حصار کشیده و محاصره امده ادایت و آخر بهایه
 شبی بهت و سامند سلطان بهادر در خواب بود دید که غوغا بلند شد که در آن
 مضطرب شد و مرکب و بره کز او زدند سلطان بهادر پنج شش سوار
 راه کجرات بر روت و صد خان و سلطان عالم قلعو سو مکر که ارک طلوعه و
 پناه بردند و بعد از یکروز بیرون آمدن صد خان که خشم دار بود ملازم حضرت
 شد و سلطان عالم اولی بریدند و آن حضرت بعد از سه روز از قلعه پان آن منو
 کجرات کشت و سلطان بهادر خزانچه را که در قلعو جانپایز داشت با خود گرفته بجا
 احمد آباد روت و چون پای قلعه جانپایز آمدند سلطان بهادر قلعو را و رده از آن
 تصرف مغول در آمده غارت و تاراج شد و غنیمت بقیاس نیست افتاد و تاراج

حضرت نجف سلطان بهادر و جمیل روان شدند و سلطان بهادر چون کینا
رسید سباین مانده شده و را که نشانی است از روز تبدیل نموده
و آنحضرت آخر همان روز که بهادر رفته بود و کینا رسیدند و آخر روز دهم
شخصی بسم داد و خواهان بهادر را که بهادر بعرض رسانید که امشب در
اطراف انبولا پیش بخون خواهند آورد آن حضرت پرسیدند که ترا این خبر
باز شنید که کجای است و جواب گفت پسر من شنید که تیکر است و بهم
که حق شهادت کرده و او را خلاص کنم آن حضرت آن شب در کمال احتیاط گذرانید
و صبح پنج شش نفر بپایه شبخون آوردند و شکریانی که آگاه بودند
خیمهها برآمده و بیرون آورد و جمع شدند و آنچه در او بود نهارت و چون
مطلع شد مغولان از اطراف جوانب ایشان را در میان کرده بسیاری از
ایشان را بقتل رسانیدند و جامه و زر را که جا کم تیر بود از شکریان
کجرات آمده بود و خود را سلطان بهادر داده و بوفت سلطان بهادر
سکه حضرت کرقا شده بود درین شب محافل شکریان که مبادا و اینها
رسانیدند و بمیان صدر خان کجراتی که در تسمه سونکر ملازمت او بود در
شب بقتل رسید و دیگر اردوی طغرلین کجایت لوه جانیا نیز کوی کرد و آن
قلعه محصور شد و اختیار خان که ضابطه قلع بود و از م حصار داری می آورد
آن حضرت بدو قلعه سپرد و بودند که نظرات ایشان جمعی است که از کل
آمدند و از دیدن شکریان متوهم شده با یکدیگر در آمدند حضرت جمعی را تعاقب از
چون حیدر لای ایشان بدست آوردند معلوم شد که لوه سید از منظران غله و

و عن قلعی بر دند و درین محل که نه بجا نیست و کایت براند از وسعت و
 خرمی نفس که بهمان مکان که علی بالا می کشند نشسته و دند و بنظر احتیاطی مشاهیر
 نموده بار دوم رحبت نمودند و بخاطر افسانین رسید که از بیطرفت و لطف و احسان
 که مردم متل و جمعیت خاطر خواهد بود و با سبانی و محافظت کمتر نمیدوید و به
 شیخ فولاد بسیار رتبه داده روز از مرطوب حک انداختند و شب به شصت کس به
 موضع رفته جمعی منجایی لادی را حبس و محکم کرده بیا لافرت شدند چون
 خاطر مردم متل ازین طرح جمع بود آگاهی یافتند و نشانی که کس ازین
 ایشان برهم خان بود بیا لافرت شدند و آنحضرت نیز خود بیا لافرت شدند و به
 بهین یوراد میست : نماینده جوهر آدمیت : بود و محمد مردان ز جان باختن
 رسد بدلان را سر و اخص : و تا طلوع ببح این ششصد کس بدرون طعم
 درآمدند و بمن موضع محل انبار نای غله و روغن و ما بحتاج اهل متل بود و القصد
 و نشانی لشکر یکبار متوجه متل شدند و آنحضرت بآلاکیر کویان متوجه در
 شدند و دروازه نار بر روی شکران کسوده طعم این استحکام را متوجه ساخت
 اختیار خان قلع را که مویا شهوار است پناه برده اکثر اهل قلع را بقتل آورد
 و بسیار از زنان و جوانان خود را از متل بیا لافرت کردند و جمعی خود را به هر حال
 ساختند اختیار خان بیا لافرت آمد و آنحضرت را ملازمت نمود و چون اختیار
 از کربانیا بفضیلت متمنا بود در بیت یاقه داخلند بیا محاسن نشاند و خواب
 بادشاهان کجرات که ساکها درازند و خفته بودند بصر در آمد و زیر سر
 لشکر بیا منبشت و متوجه افش روم و ترک و خطا و اکنا عا لم که در خوا

انسان جمع شده بود و تباراج رفت بواسطه آنکه نزد ابابک در ویش
بی نهایت دست سکیان آمد و آن سال بحکیم متوجه تحصیل ولایت گشت
نشده و رعایا انجا کس در بهادر فرستادند که چون در آنجا رسیدند ولایت گشت
مغول نیست اگر و جی تعین شود و آن را جی در اوصل می سازیم سلطان بهادر
علاءالملک غلام خود را که شجاعت اقصا داشت فرستاد که تحصیل نموده
نماید و علاءالملک در مقام جمع شکر شده و چون دیکت آباد رسید
بسیار سپاهی زمین دارد کرد و او جمع شده و چنانچه بخواهد از سرسوارت
میکردند و در ظاهر احمد آباد نزول نموده شروع در تحصیل مال کرد و چون
این خبر به از فتح جانیا بهر محبت رسید و بسیار از غنایم کجرات کرت ثانی برین
تقسیم نموده جانیا بهر تبردی بیک سپردند و خود متوجه احمد آباد شده و میرزا عسکر
و میرزا یار کا ناصر و مد و بیک از نزول ساخت از خود کمیزل بشک کردند و
تو احمی احمد آباد است علاءالملک به میرزا عسکری حاکم کرد و شکست یافت بسیار
از طعین کشیده این منعین بدو خود که در آن وقت وزیر میرزا عسکری بودند
که در نبروز که مواکال حرارت داشت و کجراتیان از احمد آباد بهر عسکر آمدند
میرزا یار کا ناصر مقدار نیم کرده در جانب الفار میرزا عسکری و دو آمده بود
و امیر هند و بیک به همین مقدار فاصله در جو الفار میرزا منزل گرفته بود و کجراتیان
جنیان بهر عسکر رسیدند که میرزا را در صفت آراستن فوج نشد و با معده و جیب درخت
از قوم در آمده است و کجراتیان به میرزا پذیرد و خسته متوجه غارت شدند و غنایم بسیار
از قریه بکنند گشتند و در نیمت میرزا یار کا ناصر و هند و بیک با جوهه ارا

نمایان شدند و کجراتیان روی بهار بخت دند و مرزاعسکری نیز از خارج به بیرون
 آمده علم و تقاره خود را طاهر کردند و اما احمد آباد تعاقب کجراتیان کردند و باده از
 دوزخ را کس در آن معرکه بقبل رسید بودند اتقیه از شب حشمتی احمد آباد
 با توابع بجای مرزاعسکری داده نهرواله متین میرزا یادگار نام غایت کردند و برو
 میرنده بکایت جانیا نیز تزدی بکایت واریادت بقاسم سلطان حسین بوده مر
 و خان جهان شیرازی و دیگر امرا کجوات مفر شدند و جنبشانی کامیاب مراحت
 بر بانیون شریع آوردند و از آنجا بمرقه بعد از مدتی یکس از امرای بهادر در
 طرف نوسار که قریب صورتیست جای حکم مید کرده در مقام جمعیست و نوسار
 تصرف در آورد و دروغی خان از بندر صورت با خان جهان منقوش شده بر بروج آمده
 و قاسم حسین سلطان طاقت نیاورده جانیا نیز کجراتی و همچنین کجراتیان از اطراف
 آغاز مخالفت نمودند و مرعابین خلل رجا است اتفاقا در شبی مرزاعسکری
 مجلس شراب از روی مستی بر زبان اند که مباد شاه ظل الله ایدم غصفر که از کوه
 میرزا و برادر محمد قاسم خان بود آتش کشتی اما جوشش مستی هم نشینان افروخته
 کردند و میرزا از حقیقت خنده معلوم نموده در غضب غصفر در صحن انداخت
 و بعد از چند روز از صحن خلاص بقیه شب سلطان بهادر رقه او را با بدن احمد آباد
 و تحریص نمودن گرفت و کوه که من از کجاشش مغولان خبر دارم که همه قرار بر و
 داده بهای طلبند مرا مقید است به مغولان بویا اگر مغولان بحکایت اقدام نمایند
 بر ایستاد ساریند سلطان بهادر با بقای من در آن لایت سورت جمعیت نمود
 بر احمد آباد آمدند در وقت مرزانه بکایت مرزاعسکری را برین آتش که خطبه

که بنام خود کرده و لای سلطنت بر او زد تا سپاه میان از روی امید واری در طار
او با سپاه گرانمایه میرزا عسکری شهبول بمغنی نگه داشته و همه آستان نشاء خرام را
قبل و قال بسیار در برابر وایت میرزا عسکری میرزا یادگار ناصر میرنده بکایت
دیگر از احمد آباد برآمده و در عقب شهاب اول محاذی سر کج لشکرگاه چنانچه سلطان
نیز در سر کج و دو دایره مقابل نمود اتفاقا توپخانه لشکرگاه میرزا عسکری از آنجا
سلطان بن بادرسنگون ساخته و با و مضطرب شده و غنیمت را در خصوص طلبه
در مقام سیاست آورد و غنیمت گفت که تا وقت صف آرای اموقوف دارند
که بمنج رسیده که میرزا عسکری در شب در خواب نموده چون شب میرزا با
امرا جادوهای نایدنی را که اشتهار به جانیانیر شده در ده کرده و دایره
سلطان بن بادرتعاقب کرده خود را رسانید در نیوقت میرزا عسکری بکنک
سوار شده حرکت المندوبی کرده امر حبت کردند و چون جانیانیر رسیدند
باشان بنیاد مخالفت و بغی نموده متحصن گشت و بحسب بیانی اعلام نمود که میرزا
عسکری و آن مخالفت داده غریت آن دارد که خود را با کرده رسانیده و
سلطنت بر او زد و و شهبول از که میرزا عسکری از احمد آباد و از نمایه سخن جاران و
طلبان جهان قهر سخن که میرنده بکایت در باب بادشاه شد میرزا عسکری در میان
آورده بود با وجود که میرزا شهبول نگه داشته بود و بحسب بیانی نوشتند که میرزا
عسکری را داده مخالفت دارد و القصد بحسب بیانی لبرعت تمام از من و متوجه
اگره شدند و حسم در راه میرزا عسکری ببلار رسید و حقیقت حال را بوض
رسانید و سلطان بن بادرتودی بکایت جانیانیر الصلح کرده و در اول این

حضرت شاه طهماسب اینی بیستم سال میرزا بر سر قندلدار آمد خواجه کلان بیست و
هفت سال کرده ملا بور رفت کوه خواجه کلان بیست و هفت سالگی قندلدار شد و در وقت
و شش ماهی ظروف لطیف آید بر آن و حضرت شاه را نهایت شوق میشد و میخواست
از او بخواهد پس به بوی وقت باز میرزا کاروان را ملا بور غریب باز نمود و در کاروان
مقاومت نماید و در وقت محاضرات با آن بوی آن بوی قندلدار بود که در وقت
باجه چون حضرت آشنائی با کرده رسید یکسان قرار گرفته شش و شش سالگی
به باد در وقت شکست خود محمد زمان میرزا را انبند ستاده بود که در وقت از دهن
آمد ملا بور وقتی که میرزا کاروان بر سر قندلدار بود محاضره کرد و چون مراجعت با
شاه کرد کجراست و در وقت خود چون شیر خان افغان لایق بود و چون قندلدار
انصراف درین وقت که حبشانی در ولایت کجرات با او بودند وقت یکست
گرفته بود حضرت حبشانی دفع او را امداد تبارخ بهم شهر مصر است و این
تسویه با لشکری است به مع شیر خان متوجه شد چون طاعت نماز و ایت
جهان کشا کردید و میخان که از نزد سلطان بهادر گریخته ملازمت آنحضرت در رعایت
یافته بود متوجه است آن قلمه شد حضرت او را مطلق افغان ساخته بودند که آنچه جهت
طلب نماید میسازند رومی خان اطاعت او را ملاحظه نمود و میسازد که آنچه از قلمه
متصل شدنی است غایت حکم است و دست به او را از قلمه میسازد و بار
از جانب حبشانی کلان شیب داده بر آن شروع در ساختن مقابل بر کوبیده و چون
مقابل بر کوبیده گشت و کاشنی تاب محل آن نیاورده گشتی را بطرف آن
بخش اول استند و مقابل بر کوبیده و کوبیده ساخت و هم در آن کاه گشتی طاعت

نیاموردی گشتی دیگر آمد و نمودی تا آنکه سر کوفت سلو طیار شد و یکبار مقابل هر کوب را
تقلوع متصل ساخته و متعوی گشت و در آن اهل قتل و قتل و چون کار در دست
دیدند در شبی نیز راه آب رگشتی ششصد بر روت و از حضرت حبیبانی
رومی خان انواع نوازش یافت و بپایان که اندون قتل بود و بدین حکم هر
مقطوع الیه شدند و شیر خان افغان درین وقت با حکم نجاره خطاب دادند
حاکم نجاره جنس درار پیش او گرفته و برگاه جهان سپاه آمد و حضرت جنس
بکوی قنوار متوجه نجاره شدند و شیر خان پسر خود جلالت خان خواص خان امجا
کرمی که بر برهه نجاره واقع است تساهل و این کرمی جایست نجاری که از کنگر
او کوه مرتفع جبل غلیم واقع است که پنج جبهه صعد و بران متصو نیست و جانب
دیگر دریای گمان است که هیچ اسطه است میان بر و بکاره و آنحضرت نیز
مغول را نامزد کرمی نمودند و مندا میرزا تانگیر در رکاب طغیان تاب بود
بعد از آن بنوع محمد سلطان میرزا و بالغ میرزا و شاه میرزا که از آن حضرت
و رولایست ملکی کردند و بجا نیاید که در حص گشت و محمد زمان میرزا چون در
کاری ساخت البیان و آنحضرت رسا و التماس آن نمود و امان یافت
متوجه درگاه گردید و بیا که بکرمی رسید قطب خان شیر خان خواص
ایجا کرده و روفت و و و آمدن شکر رید بیا که بکرمی را شکست دادند
و بیا که بکرمی خورده بلا زمت حضرت آمده آنحضرت کرمی و موده بپای
در حاره کرمی رسید قطب خان خواص خان تاب مقاومت نیاورده
نمودند و آنحضرت را کرمی کردند کلاه و آمد شیر خان تاب مقاومت

میاورده از راه چهار که بجانب شمال و قریب آن حضرت سواره در بحاله توقف نمود
 ششم نیز کور را حینت نامی دلام کرد و نزد میرزا داشت آن در ششماه از بعید و سبعا
 و اگر در دست یا مدعی و امی اتقوا طلبان بنیاد مخالف و شیخ بهلول را که از مشایخ و
 بود و علم دعوت الهی امتداد داشت و آنحضرت باو محبت تمام داشت آنحضرت
 را نسبت به که بخیر است که میرزا را حینت نامی میگوید و سازند بهبانه که با بنحان مشفق است
 قبل سینه خطبه نام خود خواند چون این خبر رسید حضرت شش ماهی رسید که بهراجی بکمر
 سیده و پنج هزار کس انجالی کمک داشت و شویج کرده شد و محمد میرزا بن بیع الزمان میرزا
 در نیوقت از کجرات با جمالت تمام ملازم رسید و آنحضرت گناه او در گذشت و سخنی نبرد
 میاورده و بواسطه بواسطه امتداد سفر به هوانی بخاله اکثر سپاهیان با می تلعت شد و بی
 بجو سار رسید و امر می که در حین و چهار ماهه بودند ملازم است و شیرخان را ریشیه
 لشکر آگاه شد و نزدیک آمد و حضرت و بروی او اقامت نمود و مدت بله نامه
 امتداد و مایهت میرزا کامران بعد از مراجعت آنقدر ملاهوار مخالفت میرزا مندان و معاد
 باو شاه و قوت شیرخان اطلاع باقیه غرمت کرد و نمود میرزا مندان و بن علی رسید
 میرزا علی میرزا یاد کار ناصر را قبله در آورده حصار شد و حین میرزا مندان سعی کرد فتح
 توانست نمود و چون درین زمان میرزا کامران بنوای علی رسید میرزا مندان ناچار باو یک
 طاقت نمود و میرزا علی نیز از قلعه رانده میرزا کامران ادید کشت میرزا یاد کار
 حصار علی را از دست برد و تبر است که شما متوجه اگره شوید اگر آنجاست قیاد
 و علی شما متسلل دارد و لا جرم میرزا کامران متوجه اگره کشت و در آن بنوای میرزا مندان از
 میرزا کامران جدا شده بجانب اوردت چون خبر مخالفت میرزا مندان و این میرزا کامران

خجسته یانی و جو سار ساجسته از دیا و تفرقه خاطر گردید درینود شیرمان
باین نام درویشی را که مشغول می گشت بهت حبش یانی در شاه در مقام صلح شد
قرار داد که بغیر کمال تمام ولایت اگدا رود و بسو که کلام آمد صلح را مبادرت نمود
خطبه سکر دادند و حضرت حبش یانی را جمعیت حاضر شد شیرخان باو
بر سر شکر پادشاه اید اوج قاهره را در دست نشاند و شکست ده و قاعه خود را
برین ساینه بل اسکت بودند و بخشی بر توپچی تیر انداز بر روی دریا نشاند از دل سکر
در آب می یافتند نیزه زده غریب بنامیاست محمد زمان میرزا در آب و شد و اخضر
اسب در آب زدند و بیم غرق بود و بدو دستیک استغای از آب آمده متوجه اگر
شدند کامران میرزا قبل ازین باکره آمده بودند ان میرزا در ان ایام در امور نجاست
اوقات گذرانیده خود را مصلحتی این بی دید نیست نر خجست نتوانم که رارم ازین
گیر رسند که از یار چه حاصل داری و چون حضرت حبش یانی با چند سوار که در اینجا
نمائی کرده بودند یکی از آنها بدو موعظ بود باکره رسید میرزا کامران اصلا خبر ندا
و حبش یانی چهار سوار بریده میرزا کامران را آمدند و میرزا شرف یابی پس در یاقه مهر
با در حداب در چشم کردند و هند ان میرزا بعد از آنکه گناه او معفو شد آمده است
محمد سلطان میرزا و وزندان او که مدتی مخالفت در زید بودند و وسایل انکینه میرزا را بدست
و شروع و دشواری شد میرزا کامران در ان وقت در ایچه مراجعت ملبوریه آمد و چون
لی انداره می نمود و خجست جمع قتمسات او را غیر از معاودت سون نمودند و خواجگان
در معاودت میرزا کامران سعی می نمود و این کعت و کوشش با کشتی درین ایش
میرزا کامران با مرغن متعاده بیا کشتی و بچنان باب در من خاطر گذرانید که این باب

در این امر است که بهر موده خرب حسب بیانی با و داده اند و همچنین بار متوجه لایق
 و خواجه کلان بیک اینچهره ستاده بود و در داده و همسر را بطریق کت اگر بکند
 و بخلاف در داده و همراه برده و در کس را بهراری اسکن در داده که داشت
 حیدر و علاقه شیر که بهر را گامران همراه بود و در حضرت حبت مکانی توقف نمود
 رعایت یافت میرزا گامران بسیار از لشکریان اگر ره را به همراه خود برد و بواسطه آن
 اتفاق که در میان بهر سید شیرخان در کشته کنان کت آمد و جمعی از آب که را نیند و بر
 و آمده دست ما و قاسم بن سلطان از کت باقی با صر و دیکار میرزا و اسکنند
 سلطان میرزا با افغانان در نواحی کابل خبا که دو کت به شیرخان که سرداران
 لشکر بود با جمعی کثیر بقتل آورده سر او را در داده و باز دست و حضرت ایشان
 شیرخان بکبار کت متوجه شد در بار قنوج از آب که نشت و یک یاه در بار بستم
 و ریخت و در کت با و دست بکات سوار می کشید لشکر افغانان اینجاده نمر سوار
 نبود و چنین محل محمد سلطان میرزا و فرزندان او بجا کرده دیکار باز لشکر بمحض
 و بگذرد و جمعی که میرزا گامران کت داشت بود نیز کت بجهت مایه و رستند و آن
 معهودت بسیاری از لشکریان معزول شده طواف مند و ستان کت بجهت
 رسید با آنها باریدن کت و جای محل نزول لشکر بود و بکشته و در بار
 یافت که از آنجا کوچ کرده موضع نفع مژد آیند و بجهت که دند در نیو و دست
 و جبار است که ده مجاریه آمدان معز که در دم هم آن سال بود اکثر با بیانی
 بکشته تری بی خانک که نمودند و تسلی از جوانان و دانه باز را در آمدند
 چون کار از دست رفت بود و در کت بکشته بیانی افتاد و حضرت در بار

که یک جا شده بودند بمسجد سید الدین محمد غزنوی که در آن که حضرت خلیفه الهی
 بختاب خان اعظمی امتیاز یافته بود از آب بیرون آمده باکره مرحوم دند چون مجرای
 نزدیکی رسیدند و اگر توفیق نمود بجانب لاهور روان شد در غره رح الاوایل
 سال جمیع سلاطین و امرا در لاهور جمع شدند محمد سلطان مهزیار و فرزندان که ملائک
 آمده بودند از لاهور که تخته بجانب ملتان قنبر را بندان و میرزا یار کار یکایک صانع
 بجای قبیل کبر و تیره دیدند و میرزا کارمان بن کله بود که زود ازین جمع متفرق شوند و کجا
 رود و مسرت را بکراچی و کمر و سودای عاشق بکری است به مجلا آنکه چون حضرت
 جنبش یانی را یقین شد که اتفاق امر او بلوران لیا داده محال است که خاطر مبارک
 بسیار طول گشت و بعد از گذشتن بسیار مزاجیه را با جمعی که قبول خدمت میسر کرده بودند
 با نظر مقرر رسیده مقرر ساختند که خواجه کلان بکایت متعاقب میرزا جید روان
 شود و چون میرزا جید بنو شهر رسید خواجه کلان بکایت یا لکوت و تخریب حضرت
 جنبش یانی رسید که شیر خان از آب سلطان پور عبور نمود و به لاهور رسید
 غره رحیبان مذکور حضرت جنبش یانی از آب لاهور که گشت اند و میرزا کارمان
 بعد از تفحص کند نای غلیظ شدید که از اتفاق رانچ واریا بدوئل نماید بامر مصلحتی
 تا نواحی سیره سمرهی کرد و خواجه کلان بکایت خورشید ارسیا لکوت یا لیغابار
 آمده طی شد میرزا جید بکشمیر در آمده و اگر کشمیران با یکدیگر مخالفت داشتند جمعی
 میرزا جید را دیدند و کشمیر بخت ایشان بی خجاست و تراج تبصره میرزا جید در آمد
 بیت دوم جنبش یانی در کشمیر حاکم نشد چنانچه در طبعه کشمیر کور است و میرزا کارمان
 در نواحی سیره یا میرزا عسکری از جنبش یانی جدا شد و اتفاق خواجه کلان بکایت

کامل است و جنبش آسانی بطرف منتهی می‌شوند و میرزا مندان و مایه کارها
 میرزا در ملازمت بودند بعد از چند منزل اظهار خلاف نمودند و اندوختند و از آن
 حضرت جدا شدند هر کدام مسکین شدند و بار دیگر به نصیب راه ابوالبخار ملازمت
 آمدند و در کنار دریای سند که دارد و مخطط شده بود و کشتی بخت عبور بهم
 نجات گاه کشتی بسیار طوفان گرفت که بار دور رسانید نوارش بسیار داشت که از
 آن کشت متوجه برگشتند قصیده بهار می‌نویسند و منجم اقبال کشت و میرزا مندان
 از آن کشت قصیده تر و رفت چه اینجا ما محتاج لشکر اعوان هم میریزد از هر
 که نزدیک کر است تا بر بنجاه کرده راه است و طاهر صد با بلخی که بنوشته
 حسین ارغون حاکم تهر رفت و رسید و بیک که از نزدیکان حضرت بود و اسب
 بشاه حسین داده او را ترتیب ملازمت نموده و خلاصه تمام که آمدن بولایت کرد
 تهر از روی ضرورت و غرض اخلاص کجرات است اکنون ملازمتی باید
 که مشورت تسخیر کجرات نموده شود شاه حسین ارغون پنج شش ماه ملازمت
 ایمل که رانیده جواب داد که ولایت کجرات بجا صلی است اگر اردو بولایت
 نزدیک تر شود بهتر است چه تا کشت بنود سخنان پنج شش ماه در میان میکند و بعد از
 نزدیک شدن آن پنج صلاح وقت باشد عمل نموده شود چون در کجرات نماندند حضرت
 توج کرده و بیک که محل نزول میرزا مندان بود و شریعت بداند چه مسموع شده بود که میرزا
 مندان آمده و قرض قند دارد و حضرت جنبش آسانی در میان رفتی که اردو به
 میرزا مندان محل نزول ساخته حضرت میم مکانی حمید بانو بیگم والد حلیقه
 اردو ساکت عقد دارد و در جنبه وزی دارد و میرزا مندان بعین عشر

بگفتند! آنحضرت منرا مندا را از رقص لغت بند ما منع فرمود و دیگر با بعضی
هماری رفتند و راجه خان که در قندهار حاکم بود با میرزا مندا را عراض نوشت و
مقتدر بقندهار طلب نمود و میرزا کوچ کرده متوجه قندهار گشت! آنحضرت چون بر آن
اطلاع یافت بی اتعاقی را در آن تبحر شد و میرزا یادگار ناصر دودگری از اردو
بادشاهی و ترور و دامنه بود و آب شیر در میان بوج داده رقص قندهار کرد و او
بعرض آن حضرت رسید و میرزا بوالبعایت اطمینان خاطر میرزا یادگار ناصر دست
و میرزا بوالبعایت انواع مضامین و معروضات را یادگار ناصر را از رقص قندهار منع آمده بود
را حجت و عبور از دریا جمعی از قلع و کبریا و آن اهل کشتی را تیرباران کردند و میرزا
بر مقتل میرزا بوالبعایت آمده شهادت یافت و آنحضرت بوقت او اظهار تأسف
نمود و سرور گنای که بحباب ابدی نصد چهل و هفت مد دست تاریخ شهادت میرزا
القصد بعد از آن میرزا یادگار ناصر را آب کشید و بدوی آن حضرت آمده بعد از شهادت
بسیار مقرر شد که میرزا یادگار ناصر در کربلا باشد حضرت خبثت بیانی متوجه تهر شونده چون
از میرزا شاه حسین درین ستان اتفاق و دو توحای مطلقا ظاهر نشد و آنحضرت چون
متوجه تهر گشت جمعی کثیر از لشکریان جدا شده در کربلا متوقف نمودند و میرزا یادگار در کربلا
توقف نموده فوت گرفت چه در آن سال مرزومات و لایت بکار آمد و
و اراضی نعمتی رسید بود و حضرت خبثت استیلا کوچ بر کوچ نبوی تسلط یافتند
و جمعی از سپاهیان که در کشتی بودند در نزدیکی کشتی برون آمد و بعضی مردم
که از کشتی برون آمده بودند حمله کرده اند و آن حاجت طاقت نیاورد و بطله در آن
و آن سپاهیان کشتی را از دست آمدند و تسخیر قلع در نظر آنحضرت نفاست

اسان و امانودان حضرت ارب عبور در موده تسلو سايوان اماره نمود
 اما قبل از رسيدن جمعی از ارامی ميرزا شاه حسين قلعه در آمده بد پنجه مقدور بود
 استحکام قلعه سعی نمودند و ميرزا شاه حسين چنان از توجه حضرت محاصر قلعه اطلاع
 يافتی در آمده نزد کاک بر دور رسيد و آمده و نشد و بار دوی انحضرت
 و کار بر شکران بابت دشوار شد چنانچه اکثر مردم کوشش و نيات وقت ميکنند و نند
 بهفت ماه محاصر امتداد يافت و قبح سير نشد لاجرم کس نند و ميرزا ياد کار ناصر بگريه و
 که قبح است موقوف بايد نماند است چنانچه ميرزا شاه حسين و مع او متوجه
 مردم تسلو خلاص ميشوند و ديگر بعبود آورد و مجددا استعدا و می نماند و بواسطه
 سکی و عزت نند توقف در بای قلعه ممکن نماند اگر اراطوف شاربوف ميرزا شاه حسين
 روان شود و اطاعت و متابعت ندارد و ميرزا ياد کار ناصر جمعی از شکران خود را
 مبد و دستا و اما آمدن آنجا و سودی نکرد و ديگر باره کس لطيف ميرزا روف و عبد الغفور
 نام شخصی که ميرزا شاه حسين را بر آوردن ميرزا بقصر گشت و عبد الغفور چون نند و ميرزا ياد
 ناصر و شخصی چنانچه که نياست از پيشانی اشک انحضرت گشت و ميرزا ياد کار ناصر و شکران
 خودش صلاح خود در توقف نیکو دانستند و ميرزا شاه حسين کس نند و ميرزا ياد کار ناصر
 دست داده در مقام ياب آمده و وعده و اطاعت و خردا و ن خطبه نام ميرزا خواندن کرد
 و ميرزا انکال شادمانی از و سبب زده در مقام مخالفت آمده و ميرزا شاه حسين
 چون ظاهر جانب ميرزا ياد کار ناصر جمع نموده و پيشانی بی قوتی اسکر حشمت پادشاه
 دیده زد و کمر آمده کشتهها اردوی انحضرت را بضرر آورد و ديگر انحضرت
 در بای تسلو بودن ميرزا شاه حسين را چنانچه که معاودت نموده و زردی کمر را ياد

میرزا کا کشتی بحیث عبور طلب نمودند میرزا با مردم تم موافق بود با ایشان مجامع کرد که
 شب آمد کشتیهای بصرف آوردند و صباح عذرت که مخالفان کشتیهای آوردند
 و آنحضرت نیز روز بواسطه کشتی محفل ماند آخر الامر دو کس از زمینداران بکر بلا مرتبت
 آمد و جبده کشتی در آب غرق کرده بودند نیز آن آوردند و آنحضرت عبور فرموده میرزا یاد
 نامرجون از عبور آنحضرت مطلع گشت از غایت حریت و مخالفتی که بلا مرتبت
 شرف شمع و بر سر میرزا شاه جدیدی عامل بود ایامی نموده و جمعی کثیر از مردم تم که اگر کشتی بر
 آمد بود رسید بسیاری از ایشان بخل آوردند و جمعی او شکر نموده معاودت
 کردند میرزا شاه حسین بن بعد ازین شکایت بمعاودت کردند میرزا یاد کار نامہ بخل و شرمساری
 آنحضرت آمد سرطانی مخالفان انبند آوردند و بکر آنحضرت کمانه او را عفو فرمود
 از کشتی مطلقاً ننحی زبان نیاوردند و باز میرزا شاه حسین میرزا یاد کار نامہ خطها
 نوشتہ اتفاق نموده او را بجانب خود کشید میرزا شاه حسین از میرزا یاد کار نامہ
 دوزمینداری اگر کشتی بحضرت بادشاه داده بودند طلب نمود و ایشان از آن
 مطلع شده بکرد حضرت بادشاه نیاہ بردند و میرزا کس استاده مؤمن داشت
 کہ با این کس معاملات کفایت بکر کہ بجا گیر عینا شیده در میان است آنحضرت
 فرمودند کہ جس از زمینداران قدم بعد از نفع سلامه ایشان ابارد و آنحضرت باز
 چون چشم میرزا یاد کار نامہ را ایشان بفرموده فی العوم مردور اگرک با دستاورد
 کہ قدم میرزا شاه حسین تبارد و دیگر باره بر سر مخالف قدم بکر بلا مرتبت آنحضرت
 نیامد و مردم زار و وی حضرت بادشاه کہ غایت ایشان بودند یک دود
 نمود میرزا یاد کار نامہ رقتن غار نمودند و غم غار برادرش نریندیشہ کہ بچنین

و اینمغنی بحضرت ظاهر شده بحسب ایشان حکم فرمودند و میرزا یادگار ناصر از غایت
 از روی اراده نمود که با حضرت بجای بیرون آید با این میت سوار شده و آنحضرت نیز
 مطاع شده بقصد جانب سوار ایختیار فرمودند تا ششم بجای که زرد میرزا اعتبار تمام
 داشت او را از این امر تشییع بازداشتند خواهی خواهی کرد و اینچنین بحضرت پادشاه ظاهر
 که مرید اینجا توقف واقع میشود مردم جدا شده زرد میرزا یادگار ناصر مرید و ابوبنی عباس
 ارام است آخر الامر قناتچی خواهد کرد و لاجرم بجانب مال دیو که یکی از زمین داران معتبرند
 بود و در این بقوت جمعیت او درمندان دیگری نمود و روان شدند چه مکر را با
 عرابین ستاده اظهار اطاعت آمد و در تخریب و ستان نموده بود و برادر حبیب
 متوجه ولایت مال دیو گشت و حاکم حبیب خاک بی مروتی بر دوش خود و بخت جمعی را بر سر راه
 آنحضرت ستاده و جمعی تسلیل که با حضرت همراه بودند جانب کرده آنجا
 با قبح و جوه منهرم گردانیدند اما جمعی ازین طریقی زخمی شدند و آنحضرت اینها را
 بولایت مال دیو رسانید که خان زرد مال دیو که در جانب و ستاد چند روز در
 منزل توقف نمود و میرزا مندا ل چون بقصد باز زد کایش تو اچو خان بست
 بیرون آمد و شکر قند مار تسلیم نمود و میرزا کامران را بمعنی اطلاق وید متوجه
 گشت و چهار ماه قند مار را حاضر کرد و در دست میرزا مندا ل مضطرب صلح
 بیرون آمد و وقت گذراند میرزا کامران میرزا عسکری داده میرزا مندا ل را بفرستاد
 و بعد از چند روز غنیمت از تو غیر نمود و میرزا مندا ل چون دانست که میرزا کامران
 در مقام غایب است بضررت ترک سلطنت کرده در کابل مشرک گشت و میرزا
 کامران را کابل و قند مار و غنیمت منقل شده خطبه نام خود خواند و حضرت حبیب

در حد و دلاست کمال دیوانه و دست انکه خان است و رای مالدیو
از وصول آنحضرت آگاه گشت خبر یافت که جمعی قلیل با آنحضرت همراه انداخته
شده چه در خود طاقت مقاومت بیشتر خان نمی یافت شهر خان نیز با جمعی مالدیو
مستاده بودند و وعده و وعید می نمودند و رایان دیوانه کمال میروتی بران
قرار گرفت که آنحضرت را اگر تواند بدست آورد و بکشم بسیار در وجه لایست
و توابع بنهر شیرخان آمده بودند باریان طایفه کرد که مبادا شیرخان از و
از رزده خاطر شود و جمعی کثیر را باین بیت جانب آنحضرت وان کرد و انکه خان بواسطه
انکه آنحضرت عامل سازد و خصم نداده و انکه خان طرح طرمانی الصمیمه را همیده
در خصم مراجعت نموده و یکی از کتابداران که بوقت شکست از مدت آن کجایند
رقه بود درین وقت رضیه برکاه و دست مالدیو در مقام غذاست هر چند
زود از ولایت دور شوید بهتر است و انکه خان تا که رضیه کنایه باریان
بجانب امر کوتاهی واقع شد و کس از منتهان کجایند و بودند بدست
اقادند و آنحضرت آوردند و بجهت رسیدن بکتابه انکشاف حقیقت حال از و
سیاست علم بر قلایک و مودندان هر دو خود را خلاص کرده از دست شخصی بایشان
زد یک بودند کار و خیر بدست آورده و صف جان دار از مردوزن اسیر و رحم
ایشان هلاک شده و احوال امر در و بقل رسید و اسیر خاصه آنحضرت از جمله آنها
بود و از ناچیان آنحضرت چون اسیر بکجهت سواری آنحضرت نگاه انداخته
بودند از ردی بیک چند اسیر شتر طلب نمودند و او را که میروتی بروی و بجهت تمام
مضایقه شد آنحضرت بفرستادن و ندیم که خود پیاده بود و مادرش را

و سوار بود اسب را در نظر دلورده مادر خود را بر شتر سوار کرد چون آن
 تمام رکاب و است و آب نایاب لکریان آنحضرت محبت بایر کشید و بر خط
 بنز و قرب آمدیو میرسد آنحضرت ایشان تمیز سلطان لی نعم خان و جمعی دیگر را
 می نمودند که نهانی و است که از غیبت کرباندا که مخالفان بسند خاک نشینند و
 اتفاق آن شب در میان آن جماعت راه را گم کردند و قریب بصبح سیاه مخالفان
 بنظر درآمد شیخ علی بیگ و درویشی که جمعی دیگر که مجموع ایشان مسبت و
 بودند روشن بیگ و باقی جلای را بخانه بود بجانب مخالفان وان شدند و این
 اتفاق قریب نهان رسیدند که بدره تنگ آمده بودند شیخ علی بیگ و تیرا
 سردار مخالفان را بر خاک انداخت و مرثیه که از پشت این جماعت
 میوت که این معبر اینجاست و طاعت تو قتی نیامور و دشمن عظیم از اند
 مردم که بران شدند و بوقت زبیری از ایشان بقتل رسید و شتر بسیاری
 لشکر بایان آنحضرت درآمد و خبر شیخ بآنحضرت رسید و مرثیه شکر گذاری تقدیر
 بر بر جایی که اندک آب داشت محل نزول گشت و امرای که شب راه گم کرده بودند
 و در نیوفت رسیدند و موجب تادیب خوشگاشد و روز دیگر کوی و میوند و سه فرس
 و روز چهارم بهر بی رسیدند که چون لوسر چاه میرسد دیوول میزند تا کسی که
 کاه میزند است ماده شود و این بواسطه ممنوعه است و باید میزند و قصه مردم از عاب
 تشکی بے طاقت شده چهار پنج نفر خود را بر بالا دومی انداختند و طمانینه
 باز در تهر خاه است و مردم از بی طاقتی نامه و مراد داشتند و بسیاری در اعدا
 و چهار می انداختند و این نوع حسمی کثیر از تشکی گفتند و بار کوی شدند

دیگر بوقت گرمی سوار بر بی رسیدند و اسب شتر که چید و زاب نیا قومه بود چون با
رسیدند خندان آتشامیدند که اکثر هلاک شدند با یک شمشیر یار بازگشت آیدند و
امر کوت از تنه مد کرده است و نام حکم امر کوت که بصفت و ت انصاف داشت
باستقبال آمده دست قدش با نچه مر رسید طبعی مضطرب و شکران چند
روز در آن شهر امانت خلاص شدند و آنحضرت آنچه در خانه داشت بر سر
تمت نمود و چون بمحیی رسید تروی بکایت و کیران مبلغی مساعدت کرد و در
را که نیکو نمیشی کرده بودند با بعام زرو کم خنجر را و از کردند و چون منیرا نشان
ارغون بد پرانار اقبال آورده بودند را با جمعی کثیر اطراف جوانب جمع آورد
در رکاب بطرف بگردان شد کوچ و بنه حسب حکم در امر کوت توقف نمود
خواجہ معظم را در یک مکانی مضطرب آن جامعیت معین گشت چون از بیوهای که عادت
قدیم روزگار است آن ایام نه بروی ام آنحضرت میکند شد اقبال که هم
ابدا اتصال آنحضرت بود پیش از بطلان وقت سپرده یکی او را طلاسای آن گشت
که تلافی آن پشیمانی خاطر خیزد و زه نبوی نماید که اثر آن در دامن آخر الزمان بر معجز
باقی ماند یعنی تاریخ کیش بنیم شهر حسب تسع اربعین تسعایه بر خند ترین ساعتی مبارک
طالعی دیده دولت آنحضرت بنور طلوع رخنده و نمودی که غرض از ترویج و کمون
ابایی سلوئی امهات و جود شایسته او بود و روشن گشته زبان حال با این مقام مبرم
و کویا شد بیت تا تو درین کوی بخت و قیام بینک سبب داشت و جود از هم
و تروی بکایت خان نزدیک امر کوت است این خبر رسید آنحضرت موجب اطمینان
تغیباتش بای خود مذکور شود و نام حضرتش منشای اعلان الدین محمد بکر موسوم

ردانیده کوچ بر کوچ بجایب بر روان شدند خطمانوش در محافظت نادرده کما
 سنانده موده تا آنکه حضرت حبشانی بر یکدیگر چون سینه و مدتی انجا توقف موده
 کوچ و اورن طلب نمودند و در بر یکدیگر چون دیده بدیدار این بود دعا قبله محموروشن سا
 جمعی که از اطراف جمع آمده بودند در ایام توقف بن مقرر کشتن شمع علی باب که سردا
 ولیه و صاحب محب و بود در یکی از برکنات تبت بدست کران میرزا شاه حسین بنغون نقل
 و یکیک از لشکریان از راه و وار نمودن آغاز کردند بنیایه منعم خان یکر تخمیر بنش
 و یکر توقف در آن ملک صلاح ندیده غمگینست بار مودند و بریم خان از جانب
 بکار مسدیده و حضرت بادشاه کس و میرزا شاه حسین ستاده طلبتی جنبه
 عبور از دریا نمودند میرزا شاه حسین امینعی اعظم دایم کشتی و سیصد و ستاد
 و آن حضرت از آب عبور موده متوجه قندهار شدند و درین وقت میرزا شاه حسین
 بمیرزا عسکری کامران میرزا کس ستاده علام نمود که حضرت یغیبه بار روان شدند میرزا
 کامران بمیرزا عسکری بنشت که سر راه بادشاه کر قندهار سیکر سازد میرزا عسکری که
 نعمت موده قبی که حضرت و یک قصه شان و متان سینه از قندهار الیغار کرده
 جوی از یکب بواسطه خبر گیری و تحقیق راه بنشتر روان گردانید و چون برورده
 حضرت بود و میرزا عسکری پس توانا طلب موده خود را برعت تمام خود را بار دو
 حضرت ساینده چون و یک و تلخا رسید و اسب برود آمده در خمیر بریم خان در
 آمده آمدن میرزا عسکری البقعه حضرت بابو گفت که بریم خان بنان بخطه بلامست
 بادشاه آمده از عقب محل خبر آمدن میرزا عسکری البعوض ساینده حضرت و مودند
 بواسطه قندهار و کابل چه گرا میسند که ما باراداران را کسیم بخت حین است

نیم تو شربت باد: کانی نعل بر سر خاک کنی بد و آخرت فی الحال سوار شد
خواجہ معظم پرم خان باوردن مریم مکانی دست اندازیشان تجمل رقصه حضرت مریم
مکانی و شامده جهانیاں کبیر شاه سوار کرده با حضرت ساندند و چون سپ
سر کا کمر بود از روی کا طلب ایستادند و او را بار خاک بی مروتی بروی و خجسته
در دادن ایستاقه نمود و عمری هم کرد و حضرت استیقا نعمی را با کس
روان شد مریم مکانی را همراه برده شامده جهانیاں که کیسار بود بواسطه حرارت
مواد اردو که اشتیاق و میرا عسکری بعد از خط بار دو زد یک سیرید خبریت که حضرت
سلامت براند جمعی انضباط اردو تعین نموده روز دیگر غایتی از زمی بدیو خانه
مالی و دو آمد و آنکه خان شامده جهانیاں کبیر شاه از میرا عسکری او
زدی با یک کلم میرا عسکری گرفتار گشت و محصلان تحقیق بیات حبش با
اموال معین گشتند و میرا عسکری حضرت شامده را نقبند ما آورده سلطان بکم گوش
خود سپرد و او بلوایم مهربانی نقبیز خود را بنیشت حضرت حبشانی بابیت
و و کس که پرم خان و خواجہ معظم با بادوست و خواجہ غازی حیدر محد خجسته یکی و میرا
قلی بابیشیخ یوسف و ابراهیم اشیک افاسی و حسن بابیک اشیک افاسی از انجا بودند و
ایسی شخص باشد روان شدند چون پاره راه رفتند بلوچی و چار شد را میری نمود
بسیار تعلو با جا رسید سکان انجا انچه داشتند بطبع من نهادند خدمت نمودند و خواجہ
جلال الدین محمود که از قبل میرا عسکری محضیل مال آن لایت آمده بود از رسیدن
مطلع شده بعبادت ملازم سوار شد ایستادند و تشریف ما بحینان سحر و انچه داشت
متشکس کرد و روز دیگر حاجی محمد کو که از میرا عسکری کر خجسته بود ملازم سپید و چون بواسطه

باداران خوشان جایی که لایق وقت باشد در آن توامی نبود با بصر و ده آن جسر
 متوجه خراسان عزای شد و در ابتدای لایستیان احمد سلطان شالوک ازجا
 شاه طهماسب حاکم انجا بود بوارم استقبالی قیام نموده چند روز در سیتا بود
 واقع شد احمد سلطان باده بر وسع مکان بوارم هماندر می قیام نموده عورت
 و رسم کبیران کجاست میفرستاد و جمیع مهابت و جرات و انبیکش کرده خود
 سکاک علایمان آمد و آنحضرت حاج البیض فریستبول نموده همه را با و انعام فرمودند
 و احمد سلطان بوقت شورت بعضی سائید که از راه طبرستان کمالی بجزای قس بفرست
 چون آن راه بنایت دیک است به راهبری نموده در ملازمت بجزای میام
 آنحضرت نمودند که تعریف شهر را بسیار شنیده ایم از آن راه رخن خوشتر می
 احمد سلطان در رکاب آنحضرت متوجه رات و عراق گشت و در آن وقت سلطان محمد
 میرزا یزید زک شاه طهماسب حاکم رات بود و محمد خان شرف الدین اعلی نخلو منصب
 شانزده داشت چون بوقت وصول آنحضرت مطلع شدند علی سلطان که یکی از امرای
 نخلو بود بجهل استقبال میسازند و او در ابتدای لایست رات ملازمت آنحضرت
 در رکاب آنحضرت به رات و آن شد و شانزده ایران با توابع لواحق با استقبال
 حضرت آمده در لوازم عظمی و کثیری و دقیقه و کد داشت و محمد خان شرف الدین بوسه
 شهر رات محل نزول اردو می گشت و محمد خان بوارم هماندر می بوسی قیام نموده از
 اقبال و اتوانان غایب کس چنین سعادت در نیافته بود و آنحضرت از حسن سلوک او
 بجا می شد و جمیع سیاب سلطنت و مایحتاج سفر آنحضرت را محمد خان برانجام
 جنایچه با بوقت ملاقات حضرت شاه طهماسب محضی و کراحتیاح نقیاد و چون

سنازل و نبات مرآت که لایق تماشا بود بنظر اشرف آنحضرت درآمد کوچ کرده
متوجه مشهد مقدس شدند و شاه قلی سلطان استاجلو حاکم مشهد نیز بقدر مقدور
در لوازم خدمتکاری سعی نموده همچنان حکم حضرت شاه طهماسب حکم در مهر منزل
حاکم انجا بخدمت بتمش نشان میرشد گشتن میکرد و از اردوی شاه طهماسب جمع
کثیر از اکابر اعیان و اشرف سرداران بستان آنحضرت روان شدند و مقرر
که از دامغان بآرد و در هر منزل کلمات ایشان بلوایم هماننداری قیام نماید و
هماننداری از سرکار شاهی معین گشت منزل منزل آنحضرت طوی میزدند
اما که قزوین محل نزول آنحضرت شد و اردوی شاهی ببلایق سوری قوه بودیم
آن حضرت و شاه و مستاد و اور قوتی آورد مشعل رهنیت و ممبر
از دم آنحضرت اطهار اقسام سرور آنحضرت منزل منزل رفتند هر جا که میرشد
اهل انجا خدمتکاری بجای آوردند و در بلایق سوری حضرت حبش نامی و شاه
دین شاه طهماسب بهم ملاقات واقع شد و شاه طهماسب مراسم
بجیل دقیقه مرغی نکاشت و طوی غطیم ترتیب داده لوازم هماننداری بفرستاد که لایق
بود بقیم رسانند اتفاقا در انشای کماله شاه رسید سبب گشت شاه چه بود
حضرت حبش نامی در مودند که مخالفت و بیوفای برادران ازین سخن بلام منزل
برادر شاه طهماسب آرزو ده خاطر گشته که عناد در بستان شاه ابرار داشت که
آنحضرت رضایع سازد اما بخلاف او جوهر شاه طهماسب لطایف که زده انجا
معتبر بود و در جمیع امور ملک و مال اختیار تمام داشت حسب المقدور در لوازم
آمد سعی می نمود و قاضی محبان فریونی که دیوان بادشاه بود و حکیم پورالذ

محمد طیب که او را اعتبار تمام داشت در دولتهای حضرت خورشیدیه
 خود را منی نشاند و حکیم نورالدین که محرم بود در بیرون درون بوقت دست
 به انجام مهمان حضرت کوشش می نمود در آن اوقات شاه طهماسب
 خاطر خورشیدیه را با جمعی از اعیان امرای لشکار و وزیران می مشغول شدند بهر امر
 که کین دیرینه را با اوقات غم در خاطر داشت تیری به بازه لشکار بجانب او
 و آن تیر منقل او رسید همان خط در کشت شاه طهماسب بمقام روان گردید
 و آنحضرت آمد و جمع اسباب سلطنت ساخت شاه مراد و ولد خود را که طفل جوان
 بود باده نر سوار بکومات آنحضرت تحسین کرد حضرت استیلا گفتند که ای پادشاه
 تبریز و اردبیل بخاطر پسر شاه حکام آن محال و امین ستاد که در روزم تعظیم و
 حسب المقدور سعی نمایند و آنحضرت بعد از سیر آن محال متوجه قندهار گشت کوچ
 کوچ زیارت شهرت من است امراتی لباس که همراه آورده بودند و بوداق خان شاه
 اتالیق شانزده صاحب بار آن لشکر بودند چون قلع کر میر رسیدند کمریات متبر
 درآمد و چون قندهار رسیدند جمعی کثیر از قلع کر و آن آمد بودند قندهار که
 سگست یانند و خاطر قندهار محل زول لشکر و زن باش گشت و آنحضرت نیز بعد از پنج روز
 به طامرقندهار رسید و قلعه محصور شد سه ماه مرور و خواب بود جمعی کثیر از جانب
 بقبل میر رسیدند بریم خان باطی که نمی نمود کاران میرزا بکابل رفت در راه قومی از هزاره
 بربر راه او آمدند و خاکشده بریم خان طعمایوت بکابل رفت میرزا کاران
 ملاقات نمود و میرزا آمدن و میرزا سلیمان ولد خان میرزا و میرزا یادگار ناصر که
 کز پیشان حال آمدند و دینز اتفاق ملاقات نمود و میرزا کاران میرزا خانزاده

بیکم همراه یرم خان بقصد داروستان و کاشایه سلجی صورت یافتی که بریخان باقی
بیکم بقصد رنجده پیشانی رسیدند و عسکری همچنان در مقام خاک و جمل بود
لکه قریباً شش از طول ایام محاصر طول شده در مقام مراجعت شدند و جگانه شدند
که چون آنحضرت بوقت در رسیدن خجایی بایشان رجوع خواهند نمود و چون بد
که نشئت و بیکس نایب خبر آمدن میرزا کامران کوکبا میرزا عسکری شهرت کرد و قول یافتند
اندیشه مند شده از اتفاقات حسنه در میان ایام میرزا کامران رگشت میرزا حسن خان
و ضایل یکایک باور نعم خان از میرزا کامران که رنجده بکاتب آنحضرت آمدند و ترکان
آمدند و ارشدند و بعد از آنکه وزیر محمد سلطان میرزا انجلیک و قاضی حسن سلطان
و شیر افکن یکایک نیز که رنجده آمدند و موجب اطمینان خاطر شد و قولها بشنیده بودند
که در قلعه محبوس بود و بجهت که توانست خود را خلاص ساخته از خصار قندمار بر بیسان
آمد و آنحضرت او را نوازش بسیار کردند و جمعی دیگر نیز بر سر دار ابو الحسن را آوردند
و آیه خان و منور یکایک و نور یکایک از قلعه بیرون آمدند و میرزا عسکری غایب منقطع شد
طلب ایشان کرد و آنحضرت از کمان موت و امان داد و امری قریباً شش طلب
منوده بایشان مقرر شد و آنحضرت که چون اهل و عیال اوس خجایی در قلعه قندمار بسیار
بود و در یکجای از کمان اسم اهل قلعه نشوند و موجب مقرر شد سه روز یکجاست
و رازی کرده اهل قلعه اهل و عیال بنشینند آمدند و میرزا عسکری در کمال خلوت
بر گاه آمده و از که شش بهج میان نایب و امرای خجایی شش در کردن و کمن
دست سعادت ملازمت در یا قندمارش یافتند و چون بکسر قولها بشنیدند و رایت
بود که بعد از فتح قندمار بایشان متعلق باشد آنحضرت با وجود آنکه هیچ تلاشی در

در تصرف نداشت قندمار را بایشان گذاشت و بدایع خان مرزا مراد
ولد شاه طهماسب را بقلعه درآورده قندمار را مستصرف گشت و امر او
قزلباش که کیمک آمده بودند اکثر بعراق مراجعت نمودند بجز بدایع
خان و ابوالفتح سلطان افشار و ملو و صوفی ولی سلطان دودلور
خدمت مرزا مراد کس مانند چون زمستان رسید الوس جغتای را مامنی ننماد
بالغز و رة حضرت جنت اشپاکس نزد بدایع خان فرستادند که دین
زستان لشکریان احتیاج مامنی دارند ان بی مروت در خواب سخن
که بکار آید بگفت و الوس جغتای سراییمه شدند و عبدالمد خان و جمیل یک
که از قلعه بیرون آمده بودند کریمه بجابل رفتند مرزا عسکری نیز خدمت
یافته کریمت جمعی کثیر او را تعاقب نموده گرفته نزد انحضرت آوردند
و محبوس گشت و سرداران جغتای جمع آمده بعد از مشورت فرار
دادند که قلعه قندمار را بموجب ضرورت از قزلباش می باید گرفت
و بعد از تسخیر کابل و بدخشان و کیرمان بایشان داد و بحسب اتفاق در همان
روز مرزا مراد و ولد شاه طهماسب با جمل طبعی در گذشت و این عجب
تقسیم یافت و جمعی کثیر باین خدمت تعیین یافتند و حاجی محمد خان بایان
باد و نوکر خود از بیم سبزه بدر و از ه قلعه رفت و نرگمانان که کمان
برده بودند که انحضرت قصد قندمار خواهد کرد در آن چند روز بکس
از الوس جغتای بشهر راه نمیدادند اتفاقاً قطار شتری علف بار بشهر
در می آمد حاجی محمد خان فرست یافته بدر و از ه در اند و مستحفظان در^{وازه}

در مقام منع شدند و او از کمال شجاعت شمشیر کشیده بر ایشان حمله آورد و آن
جماعت طاقت مقاومت نیاورده قرار نمودند و جمعی دیگر متعاقب رسیده
بقلم در آمدند مرزا انج بیک و پریم خان نیز بقلم در آمدند و قزل باش سراییم
و آن حضرت بدولت سوار شده بقلم در آمدند و بدایع خان از غایت اضطراب
بدرگاه حضرت عراق یافت و اروس جغای قندهار را ستعرف شده مطمین
خاطر شدند بعد از آن بجزیمیت شکر کابل کوچ کرده حکومت قندهار پریم خان
مقرر شد و مرزا یادگار ناصر و مرزا بهدال بایکد یک اتفاق کرده از مرزا کامران
گریخته و در راه از اوس هزار سنت بسیار کشیده بملارمت آن حضرت آمدند
و باتفاق کوچ کرده بکابل رسیدند و جمیل بیک نیز که در آن حدود بود
بملارمت رسید و مرزا کامران که شکر و سامان خوب داشت
بغرم جنگ بیرون آمد و هر شب جمعی از لشکر او جدا شده نزد حضرت
بادشاه میرفتند و او دوی عالی کوچ کرده در نیم گروهی لشکر مرزا
کامران نزول نمود و درین شب اکثر لشکریان مرزا کامران گریخته
بار دوی آن حضرت رفتند و او خ که جو روز کار بر گشت از من دل
و بخت بار بر گشت مرزا کامران سراییم شده جمعی از شایخ را بدرگاه
فرستاده طلب عفو نمود و آنحضرت کنه او را بشرط آمدن بملارمت
عفو نمودند مرزا کامران قرار آمدن بخود نداده بقلم ارک کابل گریخت
و جمیع لشکریانش بار دوی بادشاه آمدند و همان شب مرزا کامران از
راه بنی حصار بطرف غزنین قرار نمود و آنحضرت از فرار او مطلع شده

مرزا بهندال را بتعاقب او امر نموده بنفس نفیس بشهر کابل در آمد و چون
شب شده بود کابلیان از غایت شوق تمام شهر را از افروختن
چراغ چون روز روشن ساخته بودند شب سیاه فروغ بیاض
و بدوشش مودت آن را از صبح در کمان افکند و بعد از نزول قلم
حفر اب بکمان شهزاده عالمیان جلال الدین محمد اکبر مرزا را بنظر آن
حضرت در آوردند و آن حضرت دیده بیدار قدرت العین روشن
کرده لوازم سکر بنقدیم رسانیدند و این فتح در دهم رمضان سنه ۱۲۵۰
بنجاه و سه روی نمود و از سن شاه زاده درین وقت چهار سال
دو ماه و پنج روز گذشته بود و بعضی در سنه اثنی و خمین و تسعیم
بقلم آورده اند العلم عند الله و بعد از فتح کس بطلب اوراق و شکر
که در تشریف آورده بود رفت و مرزا یاد کار ناصر در ملازمت مریم
مکانه بکابل آمد و طویلهای عظیم درین اثنا ترتیب یافت و دست خاتون
حضرت شاه زاده درین ایام بفعل آمد و بقیه این سال بعیش
و عشرت گذشت و مرزا کامران کریمه بغربین رفت و راه در
مشهد نمایانته بمیان هزاره در آمد مرزا لغ بیک حکومت بین
داورد و بدفع مرزا کامران مقرر گشت مرزا کامران در زمین و دور
مجال توقف نیانته به بکرنزد مرزا شاه حسین دختر خود را بمهرزا
کامران داده و در مقام امداد او در آمد و در سال دیگر حضرت صفت
استثنائی مستوجه بدخان گشت چون مرزا سلیمان ولد خان مرزا

با وجود طلب بملازمت نیامده بود بدین جهت غریبت بدیشان تقصیم
 یافت و بوقت کوچ مرزا یار کا ز ناصر که مکر مخالفت کرده بود دیگر
 باره اندیشه قرار نمود و این معنی بران حضرت ظاهر شده حبس او
 حکم فرمودند بعد از چند روز محمد قاسم بر جی بموجب حکم او را بقتل رسانید
 و آورد و از عقبه هند و کوه گذشته در شتر کران نزول فرمودند و مرزا اسلم
 نیز شکر بدیشان را جمع آورده محاربه نموده در جمله اول شکست یافته بمو
 هستان دور دست کرخت و آن حضرت متوجه طالقان و کشمش
 درین میان مزاج مبارک آن حضرت از جاده صحت منحرف گشت
 و روز بروز مرض اشتداد یافت تا مرکز مردم اندیشه مند شدند و بجز
 نزدیکان دیگران بر حیات آن حضرت مطلع نبودند بدین واسطه
 در شکر پیدا شد و قزاق خان مرزا عسکری را محافظت میکرد مردم
 بدیشان از هر طرف آغاز مخالفت نمودند بعد از دو ماه آن حضرت
 صحت یافتند بجز سلامتی با طرف فرستادند و جمیع آن فقها
 فرشته مضمون این بیت بکوشش هوش ابل زمان رسید
 زین عاقبت که باد شده کانمکار یافت بشکفت باغ زاکمه نیم سار
 دارد وی غالی بواجی قلعه طفر آید و خواجه معظم برادریم سکا درین وقت
 خواجه رسیدی را که از عراق در رکاب آمده بود و بقتل آورده بکابل
 کرخت و انجامب الحکم مجبوس گشت و مرزا کامران چون از
 توجه آن حضرت بدیشان مطلع گشت جمعی را با خود متفق ساخته

بطرف کابل ایغار نموده و در راه بود اکران دوچار شده اسپ بسیار
 بدست آورده جمیع مردم خود را دو اسپ ساخته بنواحی غرین رسید جمعی
 از خاداناس غرین او را در قلعه در آوردند زاهد بیک حاکم انجا که در خواب
 غفلت بود بقتل رسید و بمردوده مراراً کابل را محافطت نمودند که خبر
 بانجا نرود و از غرین خاطر جمع نموده بایغار متوجه کابل گشت و محمد علی طعنا
 و نصایب بیک جمعی که در کابل غافل بودند وقتی آگاه شدند که مرزا کامران
 در شهر درآمد و محمد علی طعنا که در حمام بود گرفتار گشته در محطه بقتل رسید
 و مرزا کامران بقلعه کابل درآمد و نصایب بیک و مهتر و کیده را بدست آورده بنای
 ساخت دکن محافطت حضرات عالیات و شاهزاده عالیان برگشت
 و این خبر در نواحی قلعه ظفر بحضرت حجت اشیا رسید و آن حضرت فرمان
 حکومت بدیشان و تندوز که برزاهندال مرحت شده بود بمزایسلان
 فرستاده کوه بر کوه متوجه کابل گشتند و مرزا کامران بقدر فرصت جمعیت بهم رسانیدند
 بشیر افکن باو محقق گشت و بشیر علی نامی از نوکران مرزا کامران بفحاک و غورید آمده
 بضبط راه مشغول گشت و آن حضرت از آب دره بفحاک آمدند و بشیر علی سب
 المقدور جنگ کرده منهزم شد و لشکرانه از شکلی بدست عبور نموده و بشیر
 بار دگر بدغم غلبه لشکر مراحت رسانید و آن حضرت بدیه افغانان نزول
 نمود و روز دگر بشیر افکن بیک و تمام مردم مرزا کامران بجنگ بیرون
 و اینک بربت جلاک جنگ عظیم شد سخت مردم حجت اشیا برشان شدند
 و اخربسی مرزاهندال و قراچه خان و حاجی محمد خان مردم مرزا کامران بانتهج و جبه

با وجود طلب بملازمت نیامده بود بدین جهت غرضت بدخشان تقصیم
 یافت و بوقت کوچ مرزا یاد کارناصر که مکرر مخالفت کرده بود دیگر
 باره اندیشه قرار نمود و این معنی بران حضرت ظاهر شده بسبب او
 حکم فرمودند بعد از چند روز محمد قاسم برچی بموجب حکم او را بقتل رسانید
 و آورد و از عقبه هند و کوه گذشته در شتر کران نزول فرمودند و مرزا اسیر
 نیز شکر بدخشان را جمع آورده محاربه نموده در جمله اول شکست یافته بکو
 هستان دور دست کرخت و آن حضرت متوجه طالقان و کشمشند
 درین میان مزاج مبارک آن حضرت از جاده صحت منحرف گشت
 و روز بروز مرض ایشانت تا مرکز مردم اندیشه مند شدند و بجز
 نزدیکان و یاران بر حیات آن حضرت مطلع نبودند بدین واسطه
 در شکر پیداشد و قراچه خان مرزا عسکری را محافظت میکرد مردم
 بدخشان از هر طرف آغاز مخالفت نمودند بعد از دو ماه آن حضرت
 صحت یافتند بفرسلا متی با طرف فرستادند و جمیع آن فتنها
 فرو نشسته مضمون این بیت بکوشش بوش ابل زمان رسید
 زمین عاقبت که باد شده کانکار یافت : شکفت باغ زاکمه نیم سارفت
 دارد وی عالی بواجی قلعه طفر آمد و خواجه معظم برادریم سکا و درین وقت
 خواجه رسیدی را که از عراق در رکاب آمده بود و بقتل آورده بکابل
 کرخت و انجاسب الحکم محبوبس گشت و مرزا کامران چون از
 توجه آن حضرت بدخشان مطلع گشت جمعی را با خود متفق ساخته

بطرف کابل ایغار نموده و در راه بود اگران دوچار شده اسپ بسیار
 بدست آورده جمیع مردم خود را دو اسپ ساخته بنواحی غرین رسید جمعی
 از حاد الناس غرین او را در قلعه در آوردند زاهد یک حکم انجا که در خواب
 غفلت بود بقتل رسید و بفرموده مر را راه کابل را میحافظت نمودند که خبر
 بانجا نرود و از غرین خاطر جمع نموده بایغار متوجه کابل گشت و محمد علی طغای
 و فضایل یک جمعی که در کابل غافل بودند وقتی آگاه شدند که مرزا کاظم
 در شهر درآمد و محمد علی طغای که در حمام بود گرفتار گشته و در محظ بقتل رسید
 و مرزا کاظم بقلعه کابل آمد و فضایل یک و مهتر و کیمه را بدست آورده بناینا
 ساخت و کسان میحافظت حضرات عالیات و شاهزاده عالیان بر گشت
 و این خبر در نواحی قلعه ظفر بحضرت حجت اشیا رسید و آن حضرت فرمان
 حکومت بدیشان و قندوز که بمرزا بندگان محبت شده بود بمرزا سیلما
 فرستاده کوچ بر کوچ متوجه کابل گشتند و مرزا کاظم بفرست جمعیت بهم رسانیده
 بشیر افکن باو متفق گشت و بشیر علی نامی از نوکران مرزا کاظم بخیاک و غور بند آمده
 بفضط راه مشغول گشت و آن حضرت از آب دره بخیاک آمدند و بشیر علی حب
 المقد و رجب کرده منہزم شد و شکرانه از شکی بسلامت عبور نموده و بشیر
 بار و کمر بدغم عقب شکر فراموش رسانید و آن حضرت بدیه افغانان نزول
 نمود و روز دیگر بشیر افکن بیک و تمام مردم مرزا کاظم بکنک بیرون
 و انک بارت جلاک جنگ عظیم شد و نخست مردم حجت اشیا بیشان شدند
 و اخر بسی مرزا بندگان و قراچه خان و حاجی محمد خان مردم مرزا کاظم بفتح و جبه

انهم ايام يافتند و شیر اهن یک دستگیر گشت و چون بنظر حضرت در آمدی امر بقتل
 و بسیار از لشکر مرزا کامران درین روز بقتل آمدند و بقیة السیف بقتل کردند و شیر علی
 که شجاعت انصاف داشت هر روز از قلعه بیرون برآمده بقدر نقد و رجنک سیر و گنج
 شیر علی و حاجی محمد خاکی یک بگرد و چار شدند و حاجی محمد زمان را زخم رسید
 اتفاقا خبر رسید که کاروانی که اسب بسیار همراه دارد و بجا ریکاران
 رسیده بشیر علی مرزا کامران مقرر کرد که باتفاق جمعی رفته اسپان را
 بشهر آورد و اکثر مردم مرزا کامران به همراهی شیر علی باین خدمت رفتند
 و حضرت جنت اشیا برین معنی اطلاع یافته بقلعه نزدیک آمدند و راه
 آمده و شد این قلعه با کلکله سد و دگشت و شیر علی و آن جماعت بعد از
 مراجعت راه در آمدن بقلعه نیافتند و یک مرتبه مرزا کامران قصد کرد
 که از قلعه بیرون آمده بکنج شیر علی و جماعه را بقلعه در آورد مردم بیرون
 آگاه شده بوقت بیرون آمدن بضرب توپ و تفنگ ایشان را نهم
 گردانیدند و باقی صالح و جلال الدین یک که مردم معتبر مرزا کامران بودند
 درین وقت بملازمت حضرت جنت اشیا رسیدند شیر علی و همراهان
 او از در آمد شهر نومید شدند و محاصره قلعه تنگ شد و مرزا کامران از
 روی کمال بی چاره و بی مردی فرمود که چند مرتبه حضرت شاهزاده
 اکبر شاه را بر گنکره قلعه که در جایی که توپ و تفنگ بسیار رسیده
 نشاندند و ما هم انکه انحضرت را در بغل گرفته می نشست و خود را در پیش
 و بجانب غنیمت میداشت و حضرت حق سبحانه برگزیده خود را می نطقت

مینو و القصبه جمعی از اهل کابل از قلعه بیرون آمده قرار نموده هر یک بطرفی رفتند و حضرت
 جنت اشیا فوجی را بخاقب ایشان فرستاده تا بسیاری از ایشان بقتل آمده
 طایفه ای می رسیدند و مرزا کامران و کابل مضطرب و از اطراف و جوانب لشکرهای روس
 بملازمت حضرت جنت اشیا گردند مرزا سلیمان از بدخشان کمک فرستاد و مرزا
 انصاریک از قندهار آمد و قاسم سلطانی با جمعی از نوکران شیرم طغای از تندر
 بمد رسید و مرزا کامران و طلب صلح شد و آن حضرت بشرط ملازمت قبول کردند
 اما مرزا کامران از ملازمت کردن اندیشه مند شده و مقام فرار شد چون از
 الوس جغتای بکرفتاری مرزا کامران بجهت گرمی بازار خود راضی نمودند
 با او بنجام کردند که حضرت جنت اشیا دزین دور و زجانب بقیعه
 می اندازند و بکمر توقیف مصلحت نیست و مرزا کامران که از پاپوش
 بیکت و قراچه بیک آزرده خاطر بود شه پسر خود سال بابوس بیکت
 ببقوبت بقتل آورده از دیوار قلعه بپایان انداخت و مردم درون
 و بیرون ازین بی مروتی مرزا کامران آزرده خاطر شدند و سردار بیک
 پسر قراچه خان را بر بالای فیصل در دیوار قلعه استوار ساخت و قراچه
 خان را حضرت جنت اشیا بدلداری بسیار نمودند قراچه خان
 نزد بیک بقیعه رفته فریاد کرد که اگر پسر من کشته شود در عوض
 پسر من بعد از گرفتن قلعه مرزا کامران و مرزا عسکری بقتل خواهند سپید
 و مرزا کامران از بیم جان میسر شده از جانب خواجهم دیوش دیوار
 قلعه را بسو دایح کرده و ملازجایی که امیر ملازم بیرون نشان داده بودند گذاشته

جانی تبک پا پد ربرد و آن حضرت حاجی خان را با جمعی تبعاقب فرستادند حاجی
محمد خان بمزاکامران نزد یک رسید و مرزا او را شناخته بزبان ترکی گفت
که بابا قشقانی من ایلدرب تر یعنی پدر تو بابا قشقانی من بقتل نه آورده ام
حاجی محمد خان که همیشه طالب فتنه بود و آنستة معاودت نمود و حضرت
شاه زاده عالمیان اکبر شاه بسعادت ملازمت مشرف شد و مردم
شکر گذاری بغدیم رسانیده و بفقره و مساکین نقدی بسیار دادند
و مرزا کامران چون از قلعه بریشان دبی سامان بدامن کوه کابل رسید
هزار دایا و دو چار شده انچه از اسباب داشت بتاراج بردند آخر
یکی مرزا کامران را شناخته بسر دار خود خبر کرد و سر داران
الوس مرزا را اینجا که دیکت مامیان بشیر عیا نوکر مرزا که باینگ
مردم اینجا که بود رسانید و یک هفته در آن نواحی توقف واقع شد
و قریب به صد و پنجاه سوار نزد مرزا جمع گشت و مرزا با کامران
ستوجه غوری با سمد سوار و هزار پیاده با مرزا جنگ کرده
شکست یافت و براق آن جماعت بدست لشکریان مرزا آورده
فی الجمله فوتی گرفتند و از اینجا ستوجه پنج شده بایر محمد خان حاکم انجا
ملاقات نمود و بایر محمد خان بنفس خود مابدا و مرزا به بدشان
آمد و غوری و بقلان را مرزا متصرف گشت و از اطراف و حواری
لشکریان رو بملازمت مرزا آوردند و بایر محمد خان بولایت خود
معاودت نمود مرزا کامران ستوجه سیما مرزا او ابرایم

مرزا شد

مرزا شد ایشان طاقت مقاومت نیاورده اند طالقان بجانب کولاب
رفتند و مرزا کامران در بعضی از ولایت بدخشان مستقل شد و قراچه خان
و دیگر امر که درین ایام خدمات خوب بجا آورده مغرور شده بودند توقعات
غیر مقدور از حضرت چنت ریشنا نمودند از آن جمله قتل خواجه غازی وزیر
و تعیین خواجه نجای او بود و این یعنی بر خاطر مبارک انحضرت کران آمده موا
قف مدعای ایشان جواب گفت و امر بایکدیگر اتفاق نموده بودند وقت
چاشت سوار شد و کدبان حضرت را که خواجه ربوایچ بود پیش انداخته متوجه
بدخشان گشتند و آن حضرت بعد از طلوع صبح و جمع آمدن لشکر سوار شده
تعاقب نمودند مخالفان بایستاد و چون در نایبوغور بندر رسیده از بل گذشته بل و در آن
کردند و مردم پیش انحضرت باین جماعه رسیده جمعی را بآداب نمودند چون پیش
ان حضرت بکابل مزاجت نمودند که بعد از آن استعداده سفر بدخشان نموده
شود و آن جماعه نیز به مرزا کامران رفته نمر علی شغالی را در سج بر کشته
که اخبار اردوی ان حضرت بایشان رسانیدند و ان حضرت غریمت
بدخشان نموده فرامین بمیرزا اسپهتمان و مرزا ابراهیم و مرزا هندال
فرستادند مرزا ابراهیم از راه قلعه پریان بنواهی بخارا آمد و در تبرک شغالی
خبر یافته بر او رفته او را بقتل رسانید و در قراچه خان کابل بفرست
رسانید و مرزا کامران و درین ایام علی را بموجب بستدعای ابو نعیم
مرزا هندال فرستاد و لشکریان مرزا هندال شیر علی باد سنیکر کردند
و در آن وقت که مرزا هندال بمیل دست حضرت رسیده شیر علی بمیل

و نیز او را در دند انحضرت از کمال میردت کفایت او را ناپا بود و انباشته
 غریبی زیاده با و مرحتت کردند و مرزا کامران قزاق خان و جمعی را که از کابل
 آمده بودند در کشم گذاشته خود بطلان قان رفته بود و حضرت جنیت
 استیاض مرزا اندال و حاجی محمد کوکه را با جمعی برسم نقلائی بجانب
 کشم روان ساختند و قزاق خان به مرزا کامران خبر فرستاد که
 جمعی قبیل با مرزا اندال همراه آمد و با دوشامه و ورست اینبار می بود
 کرد که با اتفاق و بیخ مرزا اندال نموده شود که بعد از آن جنگ
 بان حضرت نیز آسان میتوان کرد و مرزا کامران بتجمل از کشم
 آمد و در لب آب طالقان بوفتی که مرزا اندال و لشکرانش
 از آب گذشته بودند رسید و در چهار اول ظفر یافته جمع رسیده
 مرزا اندال و آن جماعه بتاراج رفت و حضرت جنیت استیاضی
 نیز درین وقت بلب آب رسیده و بواسطه بید کردن
 که در لحظه توقف واقع شد و بعد از عبود هر اول لشکران حضرت
 بهر دم مرزا کامران رسیده ششم خواجه خفزی و اسماعیل بیگ
 و ولد و او دستگیر کرده بنظر پادشاه در آورده و مرزا کامران
 بقصد هر اول انحضرت معاودت نمود و چون بیکدیگر رسیدند
 علمای حضرت جنیت در شینا بنظر مرزا و راهد و مرزا و دیگر طاق
 توقف ناپا و ملا ده بطرف طالقان کرختند و آنچه بتاراج برده
 بود با آنچه داشت بتاراج و او را ویز و دیگر طالقان محصور گشت

و مرزا سلیمان درین ایام ملازمت اید و مرزا کامران از یگان مد طلبید
و چون از ایشان نومید شد بنحایت مضطرب شده از در عجز و رافت
مکه طلب کرده و آن حضرت بروی ترمیم فرموده اهتمام او را قبول کردند
بشرط آنکه امرای باغی را بدرگاه فرستد مرزا کامران کنه بابوس
بیک را در خواست نموده و بیکر امرار را به ملازمت فرستاد و ایشان
خجل و سرسار بدرگاه آمدند و آن حضرت کنایان ایشان را دوباره
عفو فرموده و مرزا کامران از قطع برون آمده ده فرسخ رفت
و چون گمان نداشت که آنحضرت با وجود قدرت او را بحال خود
گذارد و ازین مرحمت بنحایت سرسار شده غنیمت ملازمت آن
حضرت نموده مراجعت کرد و چون این معنی بعرض حضرت رسید
آنحضرت بنحایت انبساط فرموده مرزایان را باستقبال او فرستادند
بوقت ملاقات نهایت مهر بانی بجا آورده اسباب سلطنت
مرزا کامران و یکباره مرتب گشت دسه روز و رهن منزل توقف
واقع شده طواری و جشنهای ترتیب یافت و بعد از چند روز
ولایت کولاب باقطاع مرزا کامران مقرر شد و مرزا سلیمان و
مرزا ابراهیم در کشم مانده اردوی بزرگ متوجه کابل گشت و در وادی
زمستان کابل محل نزول گردید و حکم شد که لشکریان با بسته او شکر
مشغول شوند در آخرین سال حضرت جنت اشبانی بغریمت
شیخ بنح از کابل روان شدند و کس بطلب مرزا کامران و مرزا

عسکری بکولاب رفت و مرزا اندال چون آن حضرت بیدخشان آمدند
 بملازمت آمدند و مرزا ابراهیم بموجب التماس مرزا سلیمان در
 کشم توقف کرد و مرزا کامران و مرزا عسکری و دیگر باره مخالف کرده
 بملازمت نیامدند و آن حضرت کبوج بر کبوج بیای قلعه ابیک
 آمد و انالیف پیر محمد حاکم بلخ با جمعی از اموات معتز او در قلعه ابیک
 متحصن شدند آن حضرت قلعه را محاصره نمودند و از ریکان منظره
 بامان بیرون آمدند چون مرزا کامران بخدمت نیامده بود و امرا جمع
 شدند قرعه مشورت در میان انداختند که سباده چون لشکر متوجع بلخ
 کرد و مرزا کامران قصد کابل نماید آن حضرت فرمودند که چون غنیمت
 این نورس نصیب یافت تو کل کرده میرودیم و پایی سعادت در کابل
 آورده متوجع بلخ شدند امر او اکثر سپاهیان بود و سطله نما آمدن مرزا
 کامران پریشان خاطر بودند چون بنوامی بلخ رسیده شد بوقت
 فرو آمدن لشکر شاه محمد سلطان از یک با سبده سوله رسید
 و جمعی بدفع او روان شده جنگ عظیم کرده و کابلی برادر محمد قاسم
 خان موجی درین معرکه بقتل رسید و کمی از زنا بداران از یک
 گرفتار شدند و دیگر پیر محمد خان از شهر بیرون آمد عبد العزیز
 خان ولد عبید خان و سلاطین حصار نیز بکونک او آمده بودند
 و بعد نصف النهار هر دو لشکر یکدیگر رسیده شروع در جنگ شد
 و آن حضرت سلاح پوشیدند و مرزا سلیمان و مرزا اندال و حاجی

محمد سلطان بهر اول مخالفان را شکست داد و نشهنه کم برآیندند و میر محمد خان
 و همراهان نیز بر گشته پیچ در آیدند و یوقت غروب انقلب لشکر خفائی
 که قریب شهر رفته بودند مراجعت نمودند و چون اکثر امرا و خفهای بواسطه
 نماندن موزه کامران دل نگران کابل و اهل عیال بودند و این شکی که
 صاحبش بلخ به طرف می در آید جمع شده بعضی از آن حضرت رسانیدند
 که از جو بیار بلخ گذشته مناسب و دات نیست صلاح در است که
 بجانب دره کر رفته بجای محکم بجهت اردو معین سازم و در اندک
 فرصتی مردم بلخ و حصار بملازمت می آیند و مبالغه بجای رسانند که آن
 حضرت ناچار کوچ کرد و چون دره کر بجانب کابل است و دوست
 و دشمن که از مشوره اکاه بودند تصور مراجعت نمودند و از بیکان
 دیر شده تعاقب کردند و مرزا سلیمان و حسین قلی سلطان مهر دار که
 بمیان فطرت عقب شکر مشغول بودند با هر اول از یک اندک جنگی
 کرده شکست یافتند و لشکریان که مایل رفتن کابل بودند هر کس بهر
 طرف که میخواست روان شد و اختیار از دست بیرون رفت
 و قریب سی هزار کس مخالفان رسیدند و آنحضرت درین موقع بنفس
 نفیس خود حمل بر مخالفان آورده بزرگم نیزه شخصی را که از کشتن
 نموده پیاده ساخت و بقوت بازوی خود از میان این جمع بر
 آمد و مرزا هندال و تردی بیک خان و نسیم خان و جمیع دیگر را مرا
 بجانب کنان سلامت بردن آمدند و از شاهان ذاع خان و قو

تو چنین درین سرکه نماند شجاعت بطور آمدن حضرت به سلامت
 بجای نثار برف آوردند بقیه این سنان در کاپل گذشت و مرزا کامران
 در کوتلا بمانده چاکو علی بیگت کولابی بامرزا کامران در مقام
 محبت شده با شکر بسیار نواحی کولاب را تاخت و مرزا کامران
 و مرزا عسکری را بکنک او فرستاد مرزا عسکری شکست یافته و گریز
 بکیم برادر بیک او رفته بطریق اولی مراجعت نمود مرزا سیلوان و مرزا
 ابراهیم از کشم و قندوز متویم او شدند و مرزا کامران دیگر تائب است
 نیامده نزدیک بر سباق آمد و جمعی از اوزبک درین وقت بر سر او
 آمد اکثر اسبانش را با راج بردند مرزا کامران پریشان حال خواست که از
 راه ضحاک و بیامیان هزاره در آید کامران پریشان حال خواست که از راه
 آن حضرت چون ازین سنی آگاه شدند جمعی کثیر از امرای لشکرمان را بضحاک
 و بیامیان فرستادند که محافظت آن ولایت نمایند قراچه خان و قاسم
 سلطان و جمعی دیگر از امرای یوفا که در ملامت آن حضرت بودند کسی
 نزد مرزا کامران فرستادند که از راه قباقی می باید آمد که در وقت جنگ
 ما هم بخدمت می ایم و چون مرزا کامران نمودارش قراچه خان و قاسم
 او خاک بی مروتی بر فرق خود ریخته از آن حضرت جدا شد و بمرزا کامران
 تلمیذ گشته بکنک ایستادند و بانک اندک مردم با حضرت بودند از
 شجاعت پای ثابت انشوده جنگ عظیم افتاد و پیر محمد اخته بکی
 مؤمن احمد پسر مرزا علی دژین جنگ گشته شد و مرزا علی زخم خورده

از اسب افتاد و آن حضرت بنفس نفیس چنان کوشش فرمود که از شمشیر
 بر فرق مبارک رسیده واجب خاصه نیز مجروح گشت و آن حضرت بجز
 نیزه مخالفان را از خود و در ساخته سلامت بردن رفته بجانب
 ضحاک و بامیان شریف بردند و جمعی که بان راه رفته بودند بیان
 حضرت ملحق شدند و مرزا کامران بار دیگر کابل را در تصرف درآورد
 و آن حضرت با حاجی محمد خان و جمعی دیگر که در رکاب بودند بجانب
 بدخشان رفت و شاه بداع و تولک قوچی و مجنون فاشغال و جمع دیگر
 که مجموع ده نفر بودند به جز کمری بجانب کابل فرستادند و عز تولک
 قوچی از آن جماعت دیگری بملازمت مراجعت نکرد و آن حضرت
 از بیوفای توکران تعجب نموده در نواحی اندراب منقام فرمودند و بکامران
 مرزا و ابراهیم مرزا همدال چون از آمدن حضرت اطلاع یافتند با شکرهای
 خود بملازمت رسیدند و بعد چهل روز آن حضرت متوجه کابل شد
 و در بامین عقبه اشترکرام مرزا کامران با قراچه خان و لشکر کابل در
 برابر آمد و از طرفین صف آرائی کردند و درین وقت خواجه عبدالصمد
 مصور از فوج مرزا کامران که بحین بملازمت آن حضرت آمده و نوارش
 یافت و کامران مرزا طاقت نیاورده شکسته و بریشان حال بد
 کوه مندر او را و کریمیت و قراچه خان حرام مکلف بوقت کمریزدستگیر
 و شخصی او را بملازمت آن حضرت می آورد و در راه قنبر علی سهار
 که برادر او به فرموده قراچه خان در قندهار قتل رسیده بود و جاشده

و فرست غنیمت دانست قزاقه جان بد افعل آورد و مرزا عسکری دین
 نمود که بدست لشکریان حضرت گرفتار شد و آن حضرت مظفر و منصوب بکابل
 تشریف برد و یکسال در کابل بفرمانت گذشت و بار دیگر جمعی از سپاهیان
 واقع طلب کریمه نزد مرزا کامران رفتند و قریب به هزار و پانصد سوار نزد
 او جمع شده حاجی محمد بی رحمت آن حضرت بغزین رفت با مفرورت
 آن حضرت بجانب لغمانت بدفع مرزا کامران متوجه شدند و او طا
 نیارده باتفاق افغانان همدرو غیس و داود نهری و ملکان لغمانت
 بطرف سنده کمر بستند و آن حضرت در لغمانت مدتی بشکار مشغول فرمود
 بکابل مراجعت نمودند مرزا کامران بار دیگر بمیان افغانان درآمد آن
 حضرت دیگر بار بدفع او روان گشت و پرم خان حاکم قندهار فرمان رفت
 که بهر طریق تواند بغزین آمده حاجی محمد خان را بدست آورد و حاجی محمد خان
 کس نزد مرزا کامران فرستاد که اینجا می باید آمد که ولایت غزین تعین
 بشمارد و بده خدشکار است مرزا کامران از ولایت بشاور براه
 بکیش و کردیز متوجه گشت اما قبل از رسیدن او پرم خان بغزین
 رسیده بود و حاجی محمد خان ناچار نزد او رفت و باتفاق بکابل آمدند
 و مرزا کامران در راه خبر رفتن حاجی محمد خان بکابل سینه پشاور
 برگشت و حضرت چنت اشیا رز لغمانت بکابل مراجعت نمود
 و چند روز قبل از آن که آن حضرت بکابل در آید حاجی محمد خان رز بکابل
 کریمه بغزین رفت و آن حضرت رز بکابل پرم خان با اکثر ارباب دفع او فرستاد

و حاجی محمد خان دیگر باره با اتفاق پیرم خان بدرگاه آمده نوازش یافت و مرزا
 عسکری را حسب الکیم خواجه جلال الدین محمود و پیدنشان برده و مرزا سلیمان
 سپرد که از راه بلخ بخت مکمل نماید و مرزا سلیمان او را بلخ فرستاد و ایام
 حیات مرزا عسکری در ولایت روم تهابت رسید و مرزا کامران
 را افغانان در میان خود نگه داشته در مقام اجتماع لشکر بودند آن حضرت
 با ضرورت دیگر باره عازم دغ اوکشت و حاجی محمد درین یورشین
 بجهت کثرت جرایم با برادر بقتل رسید و درین بار مرزا کامران با اتفاق
 افغانان برادر دوی حضرت شجون آورد و مرزا اندال درین شب
 بشهادت رسید تا ریخ شهادتش شجون بطلب مرزا کامران حضرت
 بشاه زاده عالمیان جلال الدین محمد اکبر مرزا محبت فرموده غنیمت و
 توابع را با قطع ایشان مقرر ساختند و مرزا کامران را افغانان بعد از آن
 که حضرت بقصد ایشان روان شد محافظت نتوانست کرد و از هم
 مایوس شده بهندوستان کر بخته نزد سلیم خان افغان رفت و تمام
 ایل و الوس افغانان تاراج شده آن حضرت بجابل مراجعت کردند بعد از
 چند روز که لشکریان اسوده شدند از راه بکشتش و کرد مر غنیمت هندوستان
 فرمودند و تمام سمرقاند و دران اطراف و جوانب بودند تا دست برصل
 یافتند و از میان دکنوت و نیلاب آن حضرت از آب سند عبور کردند
 و مرزا کامران چون از سلیم خان حاکم هندوستان بواسطه بدسلوکی آزرده
 خاطر شده کر بخته بهوستان سواک در آمده بسی بسیار خود و ولایت

سلطان آدم گھر سائیدن و سلطان آدم اور محافظت کردہ حقیقت را بگاہ
 عرض داشت نمود و ان حضرت اور انوارش کردہ طلب فرمودند و منعم خان
 بمنزل سلطان آدم رفتہ باتفاق مرزا کامران را در نواحی برالہ بھارست آوردند
 و ان حضرت باز بمنطق الحفوع عند الاقتدار من علو الاقدار عمل نموده از کمال مرتبت
 جبلی از جبرائیم مرزا کامران در گذشتند اما شکر بیان و امر ایلوس حقیقت کہ بواسطہ محنت
 مرزا کامران انواع محنت و پریشانی کشیدہ بودند اتفاق کردہ نزد انحضرت آمدند
 کہ بقای عرصہ و ناموس ایلوس جتنا در فانی مرزا کامران منحصر است چہ مکر را
 خلاف عہد از مرزا کامران شاہدہ نمودہ بودند لاجرم ان حضرت ضابطہ
 ساختن اور رضا داد و علی دوست باریکی رسید محمد کیمتہ و غلام علی شش نشست
 بہشت چہشم مرزا را از غیہ بنیای عاقل گردانیدند و نارنج این واقعہ را بہشت
 و بعد از ان مرزا کامران رخصت حج یافتہ با اسباب سفر بموجب دل خواہ روان
 شد و بکہ رسیدہ انجا و دیعت حیات سپرد و ان حضرت بجای قلعہ پٹن
 آمدہ ارادہ شیخ کشمیر نمودہ بودند و دیرین اثنا بعرض رسید کہ پرانہ نام من
 داری در این کوہستان بواسطہ محکم مقام تا غایت یک لالین انقاد
 نمودہ و مباد ارادہ بیرون را محافظت نماید و کشمیر نیز تعریف در نیاید
 و کار مشکل شود و حضرت از غایت علو ہمت بسنمان ارشان ملتفت نشدہ
 روان شدند و درین وقت خزانہ سلیم خان افغان از جانب
 ہندوستان بہ پنجاب رسید و سبب بر ہم خورد کہ سپاہی گردید و قوت
 کوچ امرا و لشکران کہ بر فتن کشمیر راضی نبودند بیکار بجانب کابل روان

شدند و آن حضرت چون مطلع شد که بکس این یورش را بمی نیت به طرف کابل
 معاودت فرمودند بجهت تمام در اندک وقتی آن قلع را رسانیدند و اسکند
 خان اربک بضبط آن قلعه حین گشت و آن حضرت بکابل آمد شاهزاده عالمیان
 جلال الدین محمد اکبر مرزا بغیرین رحمت فرمودند و خواجه جلال الدین محمود و جمعی دیگر
 از اعیان در رکاب ظفر اشهاب بغیرین رفتند و بعد از مدتی خبر فوت سیم خان
 و فترت از هندوستان رسید و چون ارباب صد بغرض رسانیدند
 که پیرم خان اراده مخالفت دارد و آن حضرت غریمیت یورش قندار
 فرمودند و پیرم خان استقبال نموده لوازم عبودیت و اخلاص بظهور
 آورد و بوقت مراجعت قندار را بمنعم خان نامزد کردند منعم خان بغرض
 رسانید که چون یورش هندوستان در خاطر است تیغ و تیر بدل حکام یافت
 تفرقه شکر است بعد از فتح هندوستان بمقتضای وقت عمل نمودن
 لایق دولت است و بچنان حکومت قندار به پیرم خان مغرض شد
 و زمین داو را بطاع بهادر خان برادر عیقلی خان شهبانی مقرر گشت
 و اردوی بزرگ بکابل توجه نموده با استعداد یورش هندوستان مشغول
 شدند و بحسب اتفاق آن حضرت دوزی بسیر و لشکار سوار شده بودند
 فرمودند که چون غریمیت هندوستان در خاطر است الحال به کس
 از بی ایتم که بنظر در ایند نام ایشان پرسیده فال گرفته شود اول کسی که در
 و نام او پرسیدند گفت نام دولت خواجه است حضرت بشارت
 گرفته چون پادشاه رفتند و بهقانی پیش آمد نام پرسیدند نام او پرسیدند

نام خود را مراد خواجه گفت حضرت فرمودند که چه خوش باشد اگر شخصی سیوم
نام سعادت خواجه باشد چون پاره را طلی شد شخصی بنظر در نام خود سعادت
خواجه گفت بکنان این قضیه غریب تعجب کرده بر فتح هندوستان امید
دار شدند و در ذی الحجه سنه اصدی و ستین و تسعایه آن حضرت پای دولت
در رکاب سعادت در آورده عازم بنجر بندوستان شدند و چون بشا و ترویل
فرمودند بر مرغان حاکم قندار بموجب حکم درین وقت سعادت ملازمت
رسیده و آیات جلال از آب سینه گذشت و پرم خان و خضر خواجه خان
و تروی بیک خان و اسکندر سلطان و جمعی دیگر از امراء بر رسم منقلای بستر
روان شدند و نامار خان کاسی که حاکم رهناس بود با وجود استحکام قلعه وقت
توقف نیاورده بکینخت و آدم گهر با آنکه سبق خدمت داشت از بی دلتی
بملازمت نیامد و آن حضرت کبج بر کوچ متوجه لاهور شدند و افغانان از
وصول موکب هایون خبردار شده فرار نمودند و خجسته رایت منصور
در رنج و هنوز که نفرت و ظفر افتاده بود در افواه و آن حضرت بی مناعتی
بشهر لاهور در آمده امراء منقلای بجانب جلند و سرهند روان شدند
و بکینت پنجاب و سرهند و حصار تمام بی جنگ و رتصرف لشکریان الویس
جفتای درآمد درین وقت جمعی جنگ و رتصرف لشکریان الویس جفتای
درآمد درین وقت جمعی از افغانان ببرداری شبها ز خان و فیض خان
افغان در و پالپور جمع شدند و آن حضرت بعد از اطلاع بمرالو المعالی
و علیقلی شهبانی را بدفع ایشان فرستاد و بعد از جنگ افغانان شکست

یافت و اموال و اهل عیالی ایشان بگارت رفت و اسبند را فغان
 که دہلی در تصرف اوسی هزار سوار بسرداری تاتار خان و حبیب خان
 بدفع امرای سرہند فرستاد و امرای جغتای در حالند جمع شدہ با وجود
 کثرت دشمن و قلت دوست و از جنگ دادند و کوچ کردہ از
 آب بیلج و شکر افغانان از عبور ایشان اکاہی بایستہ بقصد جنت روان
 شدند و امرار جغتای با وجود قوت مخالفان دل بر جانب نہادند
 و بوقت غروب ہر دو لشکر یکدیگر رسیدند و جنگ عظیم شدہ مغولان
 آغازی کمان داری کردند بواسطہ ظلمت شب تیر اندازان مغول
 مرتی نمی شدند و انعامان از غایت اضطراب آتش در موضع ایستادہ
 بود انداختند و چون اکثر خانہای موضع ہندوستان خس بوشمی است
 آتش ہدف تیر شدہ بودند و بکراتت بیاوردہ فرار نمودند و فتحی عظیم
 روی نمود و نیل و اسپ و اسباب در دست لشکر مغول درآمد چون
 مژدہ فتح بلاہور رسید ان حضرت بغایت خوشحال گشتند امرار انوازش
 بسیار فرمودند و تمام پنجاب و سرہند و حصار فیروزہ بہ تصرف درآمد
 و بعضی برکنات دہلی را مغلان نیز متصرف شدند و سکندر افغان
 چون بر شکست لشکر خود مطلع گشت بہشتاد ہزار سوار و فیضان
 کوہ بیکر و توب خانہ بسیار بعزم انتقال روان شدہ بسرہند رسید
 و بہر کرد و مسکر خود خندق و قلعہ مرتب ساخت و امرار الوہس جغتای
 شہر بند سرہند را محکم ساختہ حسب المقدور را ظہار جلدوت میکردند

و عرایض بپایور فرستاده است عمار قدوم حضرت لزوم جنت
 انبشانی نمودند و رابات جلال بفتح و فیروزی عازم سرنگشت
 و بعد از قریب وصول امرای منتظر برسم استقبال بملازست آمدند
 و صفوف را راسته گشت و بعفت هر چه تمام تر بمقابلہ غنیم که اصناف
 مضاعف شکر بخول بود و درآمدند و بعد از چند روز بعد از آن که مکررا از
 طریق جوانان کار طلب داد مروی و مردانگی داده بودند مروی
 که نوبت قزاولی ملازمان شاه زاده عالمیان جلال الدین محمد اکبر
 مرزا بود و جنگ صفت روی داد و از یک طرف برم خان خانان
 نواز جانب دیگر سکندر خان و عبداللہ خان از یک و شاه ابوالمعالی
 و علی قلی خان و بهادر خان بر مخالفان حمل آوردند و هر یک از خوانین دین
 روز آن قدر نوازم شجاعت و مردانگی بطهوری آوردند که فوجی طاقت
 بشری بود و نوبتی رفیق حال مردان مردانده شکر افتادان که قریب
 بزارکس بودند از اندک مردی شکست یافته اسکندر و بغور آورد سپاه
 طغریانہ مخالفان را تعاقب نموده بمراسم تهنیت قیام نمودند و منشیان
 بموجب یک فتح نامه بنام نامی حضرت شاه زاده عالمیان که بحسن اتمام ملازمتش
 فتح روی نموده بود و بقلم در آورده با طرف و اکثاف فرستادند و سکندر
 خان از یک متوجه مدعی گشت و اردوی بزرگ در راه سامانه عازم
 پایتخت هندوستان شد و جمعی از افتادان که مدعی بودند خان بیک پایی
 بیرون بردند و سکندر خان بشهر درآمد و میر ابوالمعالی را بدفع اسکندر بجانب

لاهور که بگوستان سواکب کریمه بود فرستادند و در ماه رمضان آن حضرت
 بدرهلی درآمده باده دیگر در اکثر سوهند و ستان خلیفه و سکه بنام نامی آن حضرت
 مزین شد و جمعی که در رکاب ظفر انساب از کتاب تحمل سعی نموده بودند
 با حسن و جوه نوازش یافته هر یک حاکم ولایتی شدند و بقیه این سال
 بعیش و عشرت گذشت چون شاه ابوالمعالی که بدفع کند رفته بود
 بآباد کوکبی نیکو سلوک کرد و در اقطاع ایشان در تفرقات کرده
 به خزانه عامه نیر دست اندازی داسکندر روز بروز قوی میشد این
 خبر که با حضرت رسید پرم خان را بمنصب اتالیقی شاه زاده عالیا
 سرفراز فرمودند در رکاب آن حضرت بدفع اسکندر تعیین فرمودند
 و حکم شد که شاه ابوالمعالی بحصار فیروزه و آن حدود آید و درین ایام
 شخصی قنبر دیوانه نام در میان دو آب و سبیل جمعی را با خود متفق ساخته
 بنیاد غارت و تاراج نهاد و مردم کوته اندیش واقعه طلب از هر طرف
 نزد او جمع آمدند و علی قلی خان شبانی بدفع او نامزد شده داد و قلمه
 بداد و نهن کشته چند روز تلاش کرد و در آخر قلمه بدست درآمد
 و قنبر گرفتار گشته بقتل رسیده و سرش را بدرگاه فرستادند و از عراب
 واقعات آنکه در بهتم رمع الاول نزدیک عزوب حضرت ضحیه
 با بالادرام کتاب خانه برآمد لحظه ایستادند و بوقت فرو آمدن
 مودن در بانک نماز شروع کرد و آن حضرت در زیند و دم عظیم
 بنشست و بوقت برخاستن پای مبارکش نعریده از نروبان جدا شد

بر زمین امد و این مجلس سراسیمه شده آن حضرت را که بهوش شده بودند امد و چون خانه
 را آوردند و بعد از لحظه افاقیت یافته سخن گفت و اطباء و در محالجه سعی بسیار
 بسیار نمودند اما سودی نیکو و روز دیگر ضعف آن حضرت بسیار شد
 کار از محالجه گذشت نظر شیخ جولی را ببلای زیست شاهزاده عالمیان بطرف
 پنجاب فرستاده از حقیقت حال اعلام فرمودند در پانزدهم ماه ربیع الاول
 سنه ثنت و ستمین و شصتی به وقت غروب داعی حق را بکیاست
 گفته بر ریاض رضوان خراسیند و از عجایب اتفاقات الهامات این
 مصرع تاریخ واقع شد همایون بادشاه از بام افتاد ایام سلطنت صغیر
 آن حضرت بست و پنج سال و اکثری امداد یافت و سن مبارکش
 به پنجاه و یک رسید ذات ملک صفاتش بکمالات انسانی ارسته
 بود و در شجاعت و مردانگی از سلاطین افاق امتیاز داشت و در
 بخشش و ایثار او هیچ هندوستان و خاکردی در علم نجوم و ریاضی
 بدل بود و شعر نیکو گفتی و در صحبت آن معتدا جهان همه وقت
 و علماء و اکابر بودند و همیشه از اول شب تا بصبح صحبت یکدشت و نهایت
 ادب در مجلس آن حضرت مرعی می بود و همه وقت بخت علمی مذکور
 بهشت آیین یکشت ارباب فضل و هنر را در عهدش رونق تمام بدید آمد
 و مردانش بجدی بود که مرزا کامران امرای جغتای کمر را نخلطت کرده
 گرفتار شدند کنایان ایشان بعفو اقران یافت در کل حال با وضو
 بودی و هرگز نام خدا بتعالی بی وضو نثار نشدند بمیر گفتند که معذور

خواهد

خواهید داشت که چون وضو فرماشتم وحی نام خداست نام شمار تمام نم بردم
 ذات کلی صفات اش جامع کمالات صوری و معنوی بود و رحمت الهیه
 و اسعت القصد نظر شیخ جلی که بوقت شدت ضعف ان حضرت پنجاب
 روان شده بود و در کلا نور بجا داشت ملازمت حضرت شاه زاوه عالیان
 رسید و قضیه غیر بهرام مردمن داشت و متعاقب او خبر حلت آن حضرت
 رسانیدند امرای که در رکاب طفرانتایب شاه زاده بود و نجیب برم خان
 خانان بعد از تقدیم لوازم تعزیت بر سلطنت ان حضرت اتفاق نموده تاریخ
 دوم ربیع الثانی در قضیه کلا نور ترتیب جشنی نمودند و ان حضرت قدم بر
 فرماندهی نهاده جهانیان را از حادثات این کرده اندر آید بارگاه خدا
 دامن ضروری شان و یرپای و چون در تغلب و تسلط شیرخان افغان
 و سیم خان و سایر افغانه در بلاد هندوستان بر ایام سلطنت حضرت
 خلیفه الهی مقدم است و مورخ را از ایراد ان چاره نیست مابوم عثمان قلم
 بزرگ معطوف میکرد و بعد از اتمام احوال این جماعه ذکر احوال خیر مال
 ان حضرت نموده خواهد شد که در السنه و افواه بشیر شاه
 مذکور است نام او فریدون نام پدر او حسن است و حسن از طایفه افغان
 سوریست و متی که سلطان بهلول بگومت رسید از ولایت روه
 که مسکن افغانه است افغان بسیار طلب داشت و روه عبارتست
 از کوه مخصوص که ابتدا در ان باعتبار طول از سواد بجود ناقضه سوی از
 توابع بکهر و باعتبار عرض از حسن ابدال تا کابل است و فندمار در حدود

این کوه واقع است در این ایلام پدر حسن بود که ابراهیم نام داشت بنده
 نشان آمده نوکری امیرای سلطان بهلول میکرد و چند گاه در حصار
 فیروزه و روزی چند در برکنه ناو نول گذراند چون نوبت بهلول
 گذشت و در سلطنت به پسرش رسید و جمال خان که از امیرای بزرگ
 سلطان سکندر بود حاکم حکومت جوینور شد حسن پدر فرید عمری
 در ملازمت او گذراند و جمال خان حسن سور را رعایت نموده برکنه
 سهرام و خواص پور نامده از توابع رهناسن بجاکیر او داده پانصد
 سوار همراه ساخت حسن را هشت پسر بود فرید و نظام از یک مادر
 بودند و مادر ایشان از نسل افغان بود و دیگر پسران از نسلان
 بودند حسن را باوالیده فرید چند لغت بنمود و نسبت به دیگر فرزندان
 بهو توجهی نداشت فرید از خدمت پدر رنجیده و سعادت خدمت
 اندک داشته بملازمت جمال خان رفت حسن بخدمت جمال خان
 نوشت که فرید را تسلی کرده پیش من فرستید که بخواهم چیزی بخواند
 و تهذیب اخلاق نماید هر چند جمال خان فرید را تکلیف رفتن بخدمت
 پدر که سربایه سعادت او بود میکرد قبول نکرد گفت که چون جوینور
 نسبت سهرام شهرت و اینجا علما بیشتر اند همین جا بطلب علم مشغول
 می شوم و مدرسه انجلی بوده چیزی بخواند و کاتبه را با حواشی و دیگر کتب
 خواند و کتاب گلستان و بوستان و سکندر نامه را در آن زمان
 اهل هند می خوانند نیز گذرانید و در سیر و تاریخ و خونی بهم رسانید

بعد از دوسه سال که حسن به جوپور آمد خویشان او در بیان آمده فرمود
 بجهت پدر آورده و فتح کلفت نمودند و حسن و اردو یکی جایگزین خود را بفرستاد
 معوض داشته و در اینجا بیکم فرستاد و فرمود در وقت رخصت بعضی بر
 رسانید که مدار کار عالم خصوصاً امارت بر عدل است اگر مایل بجا بیکم
 من از سویت تجاوز نخواهم جست و نوکران شما اکثر خویش و قرابت
 اند که کس از راه عدل تجاوز نماید محالاً نخواهم نمود ازین قسم مقدمات
 بجا بیکم رفت و اینجا از روی محکی و کفایت سلوک نموده در میان اقربا
 سویت مرعی داشت مقدمات بعضی مواضع که متمدن و سرکش بودند فرمود
 ندید فرمود در مقام نبه ان جماعت شده بر دم خود شورت کرد و گفتند
 که لشکر همراه پدرت نماند پدر بر ما چه کرد و فرمود که و دست زین آب
 طیار ساختند و از مقدم هر موضع بزرگ آب بجا بیکم طلب داشت
 و از سپاهی که بعضی پیاده بودند و در آن نواحی سکونت داشتند
 طلب داشته بقدر خرجی و جانه امداد کرد و بوعده تسلیم نموده بیکم
 بر اسپان عاریت سوار ساخته بر سر متردان رفت خان دمان
 ایشان را از خراب ساخته اسیر نمود بعد از آن بعضی متردان
 که در نواحی برکنات ادبزد و قوت و کنت خود اعتماد جنگل و دریا
 تمام داشتند و فرید را در نظر نمی آوردند و مواضع برکنات او را از
 می رسانیدند تمام جمعیت نموده بر سر آنها رفت و قریب موضع
 ایشان فرود آمده کرد و خود را قلع ساخته بر روز جنگل ایشان را می برد

تا بقصد رسید و سر کوبها ساخته غالب آمد و خلف کثیر را قتل و بجزایر ساخت و چنان
 کرد که من بعد تمام سترخان مواعی بطبیع و منقاد او شده مالکنداری نمودند و بکشت
 او معقول ^{نمودند} اما توان گشت و او صاحب قوه و بکشت شد بعد از مدتی
 که حسن بجا کین آمد و بنوی پرکانت و طریق سترخانم و سر بر اهی فرید مشاهده نمود
 و خوش حال و خوش وقت شده تحسینا کرد گویند که حسن را کینری که از فرید پسر
 داشت سلیمان و احمد و مداف حسن بنبل و کر قار لین کینز بود و بعد سلیمان و احمد
 گفت که وعده کرده بودی که هرگاه که پسران بزرگ شوند دار و نمکی
 پرکانت با آنها داده خواهد شد الحال که بجد بوغ رسیده اند بوعده وفا
 یابد که حسن که بجهت خاطر فرید که فرزند خلف د بزرگ برتن فرزندان
 بود موقوف میداشت فرید این معنی را فهمیده دست از حکومت
 پرکانت باز کشید حسن دار و نمکی را بسلیمان و احمد داده عذر خواهی
 فرید نموده گفت که چنانچه تو کار دان و صاحب سحر به شده میخواهم که
 برادر تو نیز سر پرده و بخته شوند و در آخر قایم مقام من تو خواهی بود و بقصد
 چون حکومت پرکانت سلیمان و احمد قرار گرفت و فرید نوید شد سعادت
 ملازمت پدر را گذاشته باکره رفت و در خدمت دولت خان که از
 کبار امراء سلطان ابراهیم بود قرار گرفت و مدت مدید خدمت او کرده
 او را از خود راضی و خوشنود ساخت روزی دولت خان از فرید
 پرسید که هر مطلب و مدعا که داشته باشی بگوئی تا بنفیدم رسانیده بشوم
 فرید گفت که پدر من پیر شده و ببت سحر و جادوی کینز اندیز مبتلاست

از غلبه و ستیلا و ان کینز بر کنات جاکیر پدر و سپاهیان خراب و پرت
 آمد اگر آن بر کنشت بیاورد و برادر غایت شود یک برادر با پانصد سوار
 همه وقت در خدمت سلطان باشد و کی سرانجام بر کنه و سپاهی نمیشد
 پدر نیز سیموده باشد در روزی دولت خان این سخن را بعرض سلطان
 ابراهیم رسانید سلطان فرمود که مرد بست که کله و شکوه از پدر و آورد
 و دولت خان این حرف را به فرید گفته او را دل جوئی نموده گفت که
 من باز در وقت صالح بعرض سلطان رسانید همسازی تو خواهم کرد و در طیفه
 یومیه او افزوده تلی او نموده او را نگاه داشت فرید از جهت خلق خوش
 و استثنای کرم و مروت و دولت خان همراهی او می نمود تا آنکه حسن پدر
 او فوت شد و دولت خان خیر فوت حسن بعرض سلطان رسانید بر کنات
 او را بجاکیر فرید و برادر او گرفت و فرید فرمان حکومت سپهرام و خواص
 بود تا نازده گرفته بجاکیر رفت و سرانجام سپاهی و رعیت مشغول گشت
 سیمان با فرید مقادست نتوانست نمود فرار نموده پیش محمد خان
 شور که حکومت بر کنه جوئد یک هزار و پانصد سوار داشت رفت
 محمد خان سیمان گفت که شینه می شود که حضرت بابر بادشاه
 بهندوستان در آمده و میان سلطان ابراهیم و بادشاه جنگ خواهد
 اگر سلطان ابراهیم ظفر یابد ترا برده بخد مت سلطان منقارش خواهم
 کرد سیمان بلا عملی نموده گفت که این انتظار نمیتوانم برد مادر و عیال من
 سرگردان میگردند محمد خان کس پیش فرید فرستاده برادران را بصلح و صلح

کرد فرید گفت که آنچه حصه و رسد سیمان در حیات پذیر بود حالا قبول
 دارم اما در حکومت بشرکت راضی نمیتوانم شد چه دو شمشیر در یک نیام و
 دو حاکم در یک شهر آرام نمیکنند چون مطلب سیمان شرکت در حکومت بود
 راضی شد محمد خان او را تسلی نموده گفت که خاطر جمع دار که حکومت را بزور از فرید
 گرفته بتو خواهیم داد چون فرید برین حال اطلاع یافت در فکر کار خود شده منتظر
 معامله با پیر باد شاه و سلطان ابراهیم می بود چون خبر کشتن سلطان ابراهیم
 و فتح با پیر باد شاه شنید بملازمت بهار خان و لردریا خان نوحانی که خود
 سلطان محمود خطاب داده ولایت بهار را فرو گرفته نوای سلطنت بر
 افراشته بود رفته در سلک نوکران او تنظم کشت روزی سلطان محمد شکار رفته
 بود ناگاه شری ظاهر شد فرید بشیر مقابله شد بزخم شمشیر شیر را هلاک ساخت
 سلطان او را نوازش کرده خطاب بشیر خانی داد رفته بشیر خان را در صد
 سلطان قریب و اختصاص تمام حاصل شد سلطان محمد و کالت پیر خود
 جلال خان که خور و سال بود پشته خان مفوس داشت و او را مالیف
 ساخت بعد از مدتی بشیر خان رخصت جاگیر گرفته آمد و بحسب اتفاق
 رزمی عاود زیاده ماند سلطان محمد روزی که بشیر خان میکرد و در مجلس
 میگفت که او از وعده تخلف نموده نمی آید محمد خان حاکم جوئند بعضی پادشاه
 که او انتظار آمدن سلطان محمود بن سکندر دارد و مزاج سلطان محمد
 منحرف ساخته گفت که علاج آوردن او آنست که سیمان محمد را منحرف ساخته
 گفت که علاج آوردن او نام برادر او که پدر در حیات خود مقام خود داشت

و مدتی است که از و کز ختیه است با من می باید باشد اگر جایگزین شیرخان باو
لطف شود شیرخان در ساعت خواهد آمد سلطان محمد بواسطه حقوق دست
شیرخان بکینه طاهری بتغیر جایگزین او راضی نشده محمد خان گفت که بطریق
که مناسب و لایق باشد تقسیم بکنات جایگزین شیرخان را میان برادران
کرده نگیین نقتنه و فساد و هرچون بجایگزین خود که چونند بود آمد شادی
نام غلام خود را پیش من اندوز حصه و رسد پیره نذرند لایق آنست
که حصه و رسد ایشان را برسانی شیرخان در جواب گفت که ولایت
روستاست که ملک کسی باشد ولایت هندوستان است هرگاه شاه
میدهد بناو تعلق دارد تا هر وزیر و شش سلاطین چنین بوده است که آنچه
مال سبت می بوده از روی شریع میان فرزندان تقسیم میکردند اما اگر
شایسته کارامات میدانست حکومتی و سرداری میدادند ملک
نگیرد کسی نامزد تیغ دستی بی و من بکم سلطان ابراهیم سهرام و خواص
پور مستقرم چون شادی بخدمت محمد خان رفته آنچه گذاشته بود گفت
محمد خان براشفته فرمود که شادی با تمام محبت او با اتفاق سلیمان رفته
خواص پور مانده را گرفته حواله سلیمان نماید و اگر شیرخان بممانعت بنشاید
بجنگ کرده او را نهر میت داده برد و بپرکنه را از و گرفته حواله سلیمان
نموده جماعه کثیر بموک سلیمان گذاشته بایدا اتفاقا در آن وقت از جانب
شیرخان خبر آمدن شادی و سلیمان شنیده بیکه نوشت که در مقام دست
نقیض نماید شادی و سلیمان که بظاهر خواص پور رسیدند ملک که بجنگ برآمده

بقی رسید و بشکر شیرخان نرسیدت جز در بهرام آمد شیرخان را تا بقیست
 نماز و در راه رنق بطرف دیگر کرد و بعضی گفتند که بنشین سلطان محمد باید رفت
 شیرخان دانست که چون محمد خان را از امر باز کرد است سلطان محمد بهت
 من خاطر او را از دست نخواهد داد و عزم نموده که بخدمت سلطان حید
 برلاس که از جانب حضرت بابر شاه حکومت کرده تا کنون پور دشت
 باید رفت و قریه کنش بابر او را در خود نظام در میان آورد و رای او نیز
 برین قرار گرفت بار سال رسل و رسائل بخدمت سلطان حید رسید و قول
 گرفته آمد بخش گذارند و از سلطان حید فوج را راسته بکوکه گشته
 بجای خود رفت محمد خان چون باب مقاومت گذاشت قرار نموده
 بکوکه رهناس درآمد و هر دو پسر شیرخان بابر گشته بودند و دیگر برکات
 نواحی انجا بمنصرف شیرخان درآمد شیرخان کوکبان را با انواع شکای
 وزر دادن دل جوئی نموده با تحف و هدایا لایق بخدمت سلطان
 حید فرستاد و اقوام و قبیله خود را که گریخته در کوکه در آمده بودند طلب
 داشته جمعیت تمام و بمحمد خان پیغام کرد که عرض من انتقام از برادران
 بود شمار بجای عم خود میدانم از ننگی که بر آمده برکات خود را تصرف
 شوید مرا برکات خواجه آنچه از خالصه سلطان ابراهیم بدست آمده
 پسند است محمد خان نیز آمده بجای خود قرار گرفت و مرهون شد
 شیرخان شده چون شیرخان را خاطر دست داد نظام برادر خود را در
 جای بکر گذاشته خود بخدمت سلطان حید برلاس در کره رفت اتفاقاً

دران ایام سلطان جنید بملازمت حضرت فردوس مکانی بابر
 بادشاه میرفت او را همراه برد و شیرخان بملازمت حضرت
 بادشاه رسیده و داخل دولت خوانان شده در سفر جنید
 بری در رکاب نطفه انتساب بود چون جنید گاه در شکر کذارینه
 طرز و طرح در روشن و سلوک مغول را مشاهده کرد روزی بایاران خود
 میگفت که مغولان را از هندوستان بدر کردن آسانست گفتند بچشم
 میگوئی گفت بادشاه ایشان خود به جملات کتر میرسد و بامید باموید
 وزرا میگذارد و وزرا بمقتضای رشوت کار کرده حق سلطنت بجائی نراند
 عیب افغانان را متفق و یک رنگ ساخته نفاق دارند اما اگر مارا دست
 رس شود افغانان را متفق و یک رنگ ساخته نفاق از میان بردارم باران
 او برین داعیه که دران دقت می نمود خنده میکردند و بنجراوی نمودند
 روزی در مجلس فردوس مکانی در وقت طعام خوردن طبق ماهیچه بش
 شیرخان نهاده بودند و او در خوردن خود را عاخر یافت گارد
 کشیده ماهیچه را از بنده ساخت تا با شوق خوردن گرفت حضرت
 بادشاه برین حال واقف شده بمیر خلیفه گفت که این افغان
 غریب کاری کرد چون از کارهای که با محمد خان کرده بود مطلع بودند
 بر فرزند بزرگ او اشاره کردند شیرخان از همزبانی بادشاه بمیر خلیفه
 آگاه شده این قدر داشت که بنظر غیرت منظور است داین
 معنی علاوه و اهمه که داشت شده همان شب از شکر بادشاه

فرار نموده بجاکیر خود رفت و بسلطان جیند نوشت که چون بمن رسید که محمد خان
 سلطان محمد گفته است که شیرخان پیش مغولانست بر سر بکرکات او فوج
 باید فرستاد و من چون میدانستم که دحضت من زود نخواهد شد و وقت
 تنگ شده بود بعزت خود را بجاکیر رسانیدم و خود را از زمره دولت
 خوانان بیرون میدانم القصه چون شیرخان از جانب مغول مایوس و متوهم
 شده بود باتفاق برادر بازنیش سلطان محمد رفت سلطان محمد او را
 نوازش کرده انا بیتی جلال خان پسر خود باو فرموده و بحسب تقدیر در آن
 آیام سلطان محمد فوت شد و جلال خان خورد سال قایم مقام شد و والیده
 جلال خان و دو انام مهات را از پیش خود گرفته باتفاق شیرخان حکم می
 راند و در همان آیام مادر جلال خان نیز فوت کرد و حکومت ولایت
 بهار من حیث الاستقلال بشیرخان قرار گرفت مخدوم عالم نام از ائمه
 حاکم بنکاله که امارت حاجی پور داشت با شیرخان رابطه و موافقت بهم
 رسانید سلطان بنکاله از و خاطر و کون کرده قطب خان را که در املای
 کبار او بود به تسخیر ولایت بهار و ارتباط مخدوم عالم فرستاد
 و شیرخان هر چند در صلح زود ملائمت نمود فایده نبرد و آخر باتفاق
 افغانان دل بر مرک نهاده قرار جنگ داد و چون طرفین بهم رسیدند
 جنگ عظیم شد و قطب خان کشته شد و شیرخان غالب آمد
 و نیل و خزان و حشم بنکاله بفرق شیرخان درآمد و بسبب از او
 و غلبه او شده ازین جهت نو جوانان از مسدود و رشک با شیرخان

در مقام نفاق بودند و چون شیرخان دستگاه قوی بهم رسید
نوحانیان که در اصل با شیرخان ناخوش بودند قصد کشتن او کردند
در آن باب بجلال خان که او نیز نوحانی بود کنکاش داد و ندی جمع از
متفقان جدا شده شیرخان را از آن حال خبردار ساختند و او خود را
دور انداخته به جلال خان گفت که امرای شما از روی حسد با من در مقام
نفاق اند اگر شما در علاج این امر سعی ننمایید مرا با نفوذت رزق دست
جدائی اختیار باید کرد و جلال خان گفت که بدانچه صلاح تو باشد من
بیرون نیستم شیرخان گفت که ایشان را دو فرقه باید ساخت
یکی فرقه را بتحصیل زیر پرکشات و فرقه دوم را مقابل غنیم که حاکم بنگاله
است باید فرستاد و عاقبت جلال خان و نوحانیان رزق دفع شیرخان
فارغ شده قرار دادند که ولایت بهار را بحاکم بنگاله دادند و نوکر
او شوند و نوحانیان جلال خان را بران داشتند که خود بمحنت
والی بنگاله باید رفت و سلطان بنگاله ابراهیم که او پسر قطب خان
بود بموک اوداده بر سر شیرخان فرستاد و شیرخان در سلمه
که از کل در کرد خود ساخته بود مستحصین شده هر روز جمعی را بکنک
میفرستاد فوج غنیم را می شکست تا آنکه ابراهیم خان مدد دیگر از
حاکم خود طلبیده و بعد از آنکه شیرخان دریافت که غنیم مدد دیگر
نیز می آورد مردم خود را دلداری نموده برخاک صف متحد
ساخت و وقت بامداد مردم خود را مهیا نمود و از سلمه بیرون

آمد لشکر بجایه صف پیاده و سوار و آتشبازی و فیسلان را تیر
داد و مقابل نمودند و شیرخان فوجی از مردم خود را برابر ایشان داشت
و مردم پیاده و گزیده را در عقب بندی مخفی ساخته قرار داد که چون
فوج مقابل در برابر غنیمتیراندازی نماید پشت داده برگردند تا سواران
ایشان بجهت تعاقب از میان توپ خانه بیرون آیند و وجود بران
سازند و بمچنین کردند درین اثنا شکاری که مخفی بود و یکبار حمله آورد
و مار از بنکالیان برآورده ابراهیم خان بسنت بدرکار کرده و پشت
کروانیده بقتل رسید و جلال خان نیم جانی بیک بمیرودن برده
به بنگاه رفت و تمام ششم فیسلان و توپ خانه بنکالیان بدست
شیرخان درآمد و ملک بهار صاف گشت و استعداد سلطنت بهم
رسید کویند در آن وقت تاج خان نامی از جانب سلطان ابراهیم
بودی محکومت چنانرا اشتغال داشت و او را زنی بود لاق
ملک نام عقیقه که تاج خان را با و نهایت میل و محبت بود و پسرا
تاج خان که از دیگر زنان بودند از کمال رشک و حسد و مقام
گشتن لاد ملک بودند اتفاقا گاهی از پسران تاج خان که کلانتر از
هم بود شبی شمشیر به لاد ملک انداخت و زخم کاری بآورد
غوغا برخواست که لاد ملک را کشتند تاج خان شمشیر برهنه
در دست خود را رسانید قصد پسر خود کرد و پسر چون یقین داشت که
دست پدر میمکن نیست بر قتل بدربار دست نموده شمشیران بی سعادت

کار گرفتاد و تاج خان بقتل رسید چون پسران تاج خان سرانجام سلم
و ولایت و سپاهی نتوانستند نمود و شیرخان تاج که دوسایکی
بود برین معنی اطلاع یافته بپیر احمد تبرکمان سخن در میان آورد و بعد از آمدن شد
رسولان قرار بر آن یافت که لاد ملک را بنیرخان و لکنج خود در
آورد و سلم چهار را مستغرف کرد و و شیرخان عقد لاد ملک نمود سلم را
با خیزین و دغاین مستغرف گشت چون کام رسیدن در رسید
بمردم خود کند کام دل آنهاک رزمی را رساند و بدو را نور که نظاره سر
بنود از دور در خلال این احوال محمود بن سلطان سکندر لودی
از صید منه افواج فرودس مکانی بایر باد شاه برانسانا بکرده با
تفاق رانسانا کاد حسن خان بهواتی و دیگر زمین داران بر سر
فرودس مکانی آمده در نواحی قصبه خانوه جنگ کرده شکست
یافته بود چنانچه در محل خود ذکر شده با بجمه سلطان محمود در نواحی
سلمه چتور روزی شب شبی بر وزی آورد اتفاق اکثر امرا و کبار
لودیان که در ولایت تهته اجتماع نموده بودند کسی بطلب سلطان
محمود فرستاده او را طلب داشتند سلطان محمود به بهته آمد بسی امرا
باز بر سر حکومت جوس نمود و از انجا با لشکر کران بولایت بهار دآمد چون
شیرخان دید که افغانان را از متابعت سلطان محمود چاره نیست به حلیج
شده ببلانست او رفته اطاعت و انقیاد نمود امرا سلطان محمود ولایت بهار
دآمد بهار را میان هم تقسیم نموده با شیرخان کندشته عذر خواهی کردند که هرگاه

ولایت جوپور از تصرف مغول بدر آوردم یازده ولایت بهار من حیث
 الاستقلال از تو خواهم بود شیرخان درین باب قول نامه از سلطان
 محمود گرفت و بعد از مدتی جهت سرانجام شکر رخصت جاگیر گرفته بهرام
 آمد درین وقت سلطان محمود بر سر ولایت جوپور بجنگ مغول نشست
 و کسین بطلب شیرخان فرستاد و در جواب نوشت که متعاقب سرانجام
 شکر نموده میرسم امراء سلطان محمود گفتند که چون شیرخان مرد
 میشل و مکار است مناسب آنست که جاگیر او رفته او را همراه باید گرفت سلطان
 محمود با لشکر خود متوجه بهرام شد شیرخان استقبال نموده لوازم
 مهمانداری و غذای مکاری بتقدیم رسانید و سلطان محمود چند روزی اینجا
 بوده متوجه جوپور شد امراء حضرت جنت رشیانی که در جوپور بودند
 تمام مقاومت نیاورده رفتند و جوپور و نواحی در تصرف افغانان
 درآمد و تا ولایت لکنور آمده متصرف شدند درین وقت حضرت جنت
 رشیانی در نواحی کابول تشریف داشتند چون خبر غلبه و طغیان افغانان بعض
 رسید و عثمان غنیمت بدفع و رفع این طایفه معطوف فرمودند سلطان
 محمود و بن بایزید و سایر امراء افغانان این طایفه در برابر آمده مقابله
 نمودند و شیرخان چون از کلانی بن بایزید در آید بود و میخواست
 خود کلان باشد و از روش کاه غلبه مغولان را برای العین مشاهده
 مینمود در خفیه میرهند و یک که از امراء کبار سپهسالار مغول بود بنجام
 کرد که چون من پروردگار دولت حضرت فردوس مکانی خود را میدانم

در وقت جنگ سبب نبردست افغانان خواهند شد و در روز جنگ با فوج
 خود طرح داده خواهم رفت در جایی که صفوف مرا بینداری شده
 موجب کفایت خود عمل نموده با فوج خود پشت داده گریزان شد
 و گریختن او باعث درانی لشکر شد و او یار دولت جنت است
 بفتح و فیروزی اختصاص یافتند سلطان محمود ولایت بیند رفت
 گوشه گرفت و ترک سپاهی گری داد تا راج در سنه تسع و اربعین
 در ولایت اودیسه وفات یافت و حضرت جنت استیانی بعد از
 فتح متوجه اکره شد امیر هند و بیک را پیش شیرخان فرستادند
 که فیله چهار ببارد شیرخان در دادن قلمه مذکور حیدر و عذر
 آورد و میر هند و بیک مراجعت نمود بملازم است آمد چون این خبر
 بمحنت استیانی رسید خود بنفس غنیمت فتح خیار کرده
 جمیع ازامارا را بستر فرستادند که رفته بمحاصره اشتغال نمودند
 شیرخان عرض داشت بحضرت جنت استیانی رسال نمود که
 من بمدد و توجه حضرت فردوس مکانی بابر باد شاه بر تبه شکست
 رسیده ام و در جنگ سلطان محمود دین بایزید سبب رفع فتح آن
 حضرت شدم اگر خیار را بمن سلم دارد قطب خان پسر خود را با فوجی بمحنت فرستاد
 لوازم خدمتکاری بتقدم رسانم چون عید پسر خود را و اسبهای سلطان بهادر گزینی
 عز و جلال رسیده بود دین وقت مدارا لایق نمود شیرخان قطب خان پسر خود را
 با عیسی حاج که بمترلم وزیر او بود بملازم است فرستاد و جنت استیانی مراجعت

نموده همسانی سلطان بهادر پرداختند و قطب خان و لد شیر خان
 کجراتی تا کجرات در کباب ظفر نشانی بود و از کجرات فرزند نموده
 پیش پدر رفت درین مدت شیر خان فرصت یافته ولایت بهار
 صاف ساخته شکر بسیار جمع کرده قوت و شوکت بسیار بهم رسانید
 و چون حضرت جنت استثنائی از سفر کجرات معاودت نموده
 و خبر طغیان و غلبه شیر خان بسمع اعلی رسید و دفع او را هم دانسته
 ریاست جهان کنشای بطرف خیاب در حرکت آمد شیر خان غازی
 سور و جمعی بجراست قلعه خیاب گذاشته خود بجانب کوهستان
 بهر کوزه رفت چون شش ماه محاصره قلعه خیاب گذشت رومی خان که حسب
 اتمام توپ خانه باوشاهی بود در دریا جر کو بهما ساخته اهل قلعو را
 زبون ساخت و از روی صلح قلعه بمصرف او لیار و دولت
 روز افزون درآمد چنانچه مذکور شد حضرت جنت استثنای محاصره
 خیاب اشتغال داشتند شیر خان جدال خان پسر خود و خواص
 خان و اکثر لشکر خود را به تسخیر نیگاله فرستاده بمصرف در آورد
 چون جنت استثنای نیگاله بگریه رسید حد نیگاله است
 رسیدند جهانگیر قلی بیگ و دیگر امرار را بیشتر ها
 فرستادند جلال خان و لد شیر خان که در گریه بود
 با مراد بادشاه بنام کرده غالب شد جنت
 استثنای و دیگر بار افواج فرستاده قریب رسیدند و فتح گریه

شده و جلالت خان میسر روت چون حبش پانی از کرسی که نشسته شیر خان شهر کور را
 عالی ساخته بجانب چهار کندر مت در اجرت سله متاس بنجام کرد که چون منو لان ارد
 میرند محبت سببی من و قلعو مای به بخت و حکایت او را راضی ساخت و یکبار دوی را
 داده در سرکاب جوان افغان مردانه انتخابی را با سلاح در آورده بیا لقلعه متسا و دوی
 دوی که در پیش بود بدعوات را در آورد و چون بانان سله در محض دو لیا مشغول شدند
 شیر خان را به بنجام کرد که مشغولات را نمیتوان نمود که سبب کمر غرت مای شود و راجه چون
 هر قسطنطنیه محض نمود و چون دو لیا بنجام در سله دیا به افغانان نشانی که دشمنان بی هر
 ساخته یکبار هر با کر قسطنطنیه از دوی را به متوجه خانه راجه شدند و جمعی خود را بدو
 رسانید شیر خان نیز با فوج مستعده خود را بدو روزه رسانید بدون اخت
 و قلعو متاس را که با حکام در سله بنام مثل ندارد در نهایت پانی متصرف شده و
 مال خود را در قلعو که اش خایه طرح ساخت محبت بجا رکشاده شود کار ساخت
 بدت بر آید شمار از درخت با و شاه از مدت راه در شهر کور که در کتب سله کلک
 مذکور است توقف کردند و پیش کشیدند درینوقت خبر رسید که شیر امان در
 و میوات علم مخالفت با و اخت بطلان اقبال رسانید و میرزا کامران محبت این قسطنطنیه
 آمده است با و شاه جهانگیر قلی بابا بنیجر کس انتخابی در کور که اش خایه را محبت
 چون شکر بادشا از کثرت باران کل و لای بی سامان شده اکثر سپاهیان را
 تلمش نهانیت به لرغابی بجان شکران داده یا قلعو شیر خان قسطنطنیه
 بانگش از مور و طغ زیاد و سر راه اگر در نواحی جو سا مقابله نمود و کرد لشکر
 قلعو ساخته نشست و بعد از سلسل در سایل شیخ خلیل نام شخصی را که مرشد خود میدا

خدمت و رساوه بنجام کرد که تا کرهی لایح بار در تصرف اولیای دولت گذشت
و سکه بنام ایشان میام چون مقدمه صلح و ارکشت کران بادشاهی نسبت دیگر روزها
و غنچه شدند و آب جو ساریلی بستند صبح روز شنبه ست و اربعین و تسهیه شرع
باشکرهای آراسته میدان کوه پیکر بیک آید و افواج بادشاهی دست تیب قیام
نکست اقامه و بادشاه در کمال بشارتی متوجه اگر شدند نظم همه ساله کومر بخیر در
کمی صلح باشد جهان گاه خباب :: همه ساله نباشد کامکار :: کلمی بشی عروسی
نوعاری :: و شیرخان محبت نموده به بخار و مت جهان بیک باشکری که آنجا بود و
خواب کرده ملعتیغ ساخته خود را شیر شاه خطاب داده خطبه سکه بنام خود کرده
سال دگر یا غلبه شوکت تمام متوجه کرده شده در وقت که یکانه را یکانه باید سا
میرزا گامران از خدمت حضرت جدا شده بلا هو روت و امرای حق بنیاد و فدا نهادند
از دست با وجود این حال از اگر استقبال نموده متوجه شتاب و آب گذشته در
کشتی بادشاه به بنجاه مر سوار رسید در روز عاشورا شب و اربعین و تسهیه شرع
کرده داده و و آمدن داشت که شیرخان بیک آید و افواج مغول خواب ناکرده
بایت و بادشاه در آب ایستاده محبت تمام برآمده متوجه لاهور شدند
و شیرخان عقب آمدن تا لاهور روت لا علاج بادشاه بجا نیندردن
و میرزا گامران بکابل شتافت خیابان در محل خویش نه گویاست و شیرخان با خوشایند
و اسماعیل خان و غازی خان فتح خان بلوچ و دورای که سردار طایفه بلوچ بودند آمدند
دیدند که داکوستان نند و حوالی کوه بانات را ملاحظه کرده در جا که ارجال
قلعه متاسل است طرح مسلمانان را خوام غایب و هست خان نایزی را باشکر سار کرد

بجانب هند مراجعت کرد چون بآمر رسیدند که حضرت خان به یک که از جانب هند
 بنگاله بود و در حرم سلطان محمود بنگالی را در عقد ورده در شت و خواست بوس سلاطین
 می نماید شیر خان علاج واقعه را پیش از وقوع واجب دانست به بجانب بنگاله نهضت نمود
 حضرت خان استقبال او شد تا محبوس گشت شیر خان بنگاله را بنجید س حاکمیر با طبع
 طوایف خست و قاضی قضایت را که از علمای لاهوت کرده که بحسن دینیت آنست
 و در آن دیار او آه بجا فاصل نه که راست این ساخته صلاح و در او قصه ای
 او گذاشت و مراجعت نموده بآمر آمد و در آن تسع اربعین تسعایه غریب شجر و لا
 مالوه حرکت کرد و چون بگو ایار رسید شجاع خان که از امرای او بود کوالیار را
 داشت ابوالقاسم بیک که از قبل خست بانی در قلع بود شیر خان او دید و قلع
 داد چون مالوه رسید ملو خان حاکم مالوه که از نوکران سلاطین طبع بود از راه آمد
 بی طلب با بیار آمد و او را دیده بعد از خینه و هر اسخی بطر او را به با قله و او را
 بنش کرد قلع مالوه درآمد و شیر خان حاجی محمد خان را بکومت مالوه که از شجاع خان
 جاگیر کرده سرکاس و اس را با داده مشوجه رهنشو گردیده و متعاقب این ملو خان با
 خباک کرده از حاجی خان شکست یافت چون فتح بنام شجاع خان شده بود شیر
 حاجی خان را پیش خود طلبیده حکومت مالوه بنام شجاع خان شده بود شیر خان حاجی
 خان را پیش خود طلبیده حکومت مالوه بنام شجاع خان مقرر کرده چون بنوای رهنشو
 الجباج ببنان ستاده قلع از کما شد سلطان محمود طبعی صلح کرد و از راه
 بآمر آمد گویند چون شیر خان را خبر داد ملو خان شیر خان در بدیه مصر گفت
 عهدی و له شجاع حال کنو مصره دوم را گفته است چون خالی از طرکی نیست ثبت اقامه

بیت با ما چه کرد و دیدی بگوشت نام لیدی کنه تو نیست جسطعازا الاخری العبد مکتبه
با بجا بدست یکسان دراکره قرار کرده سرانجام ملک و لایب مغوده به بیت خان علم
که عثمان ارتصرف طو خان آورده متصرف کرد و او وقت فتح طو خان طو خان شکست
عالم آمد و عثمان ایرمنه ساخته چون انجیر شیر خان نیل و ارمایک کرد و خطا
اعظم مایون داده و در سنه پنجاه و یونعل و در راجه سلسله پور به از طایفه
کسلوت بود در قلعه اسین علم غلبه استیلا بر او شده اکثر ریکبات توامی را
متصرف شده و در نر عورت بند و دیه مسله را در حرم خود آورده در زمره پاران
رقامی نظام داده بود چون جمشید شیر خان بکرت آمد و تنجیر طو خان پسین
بر داخت چون محاصره آمد و کشید سخن صلح میان آورده بدو یونعل عهد
که با و ضرر جانی مالی نرساند یونعل با عیان و اطفال و سبک خود با چنان برادر چو
نامی از قتل و و آمده و تفران کرد و علما وقت حضور امیر سید مع الدین معوی
با وجود سه و بیان قتل یونعل مستوی دادند و شیر خان تمام شکر و میلان
کوه یکبار را است بر منبر یونعل فرستاد که از اطرافش کار و در میان کرد
یونعل با حیوانات برکت نهاده کارشتم کرده که داشت استم دشمن
بار پنج شد پروانه و از چو نو از مردم تنغ و دندان میل زده ملک ساختند و زنان
و مردان حمیده را کشند عالمی را سوختند شیر خان حاجت مغوده با کرده آید
چینه و دراکره باز کی سرانجام بسکرموده متوجه تنجیر و لایت اروا شد و در هر
کرد شکر خود را قلع و خند و مستحکام داده و از مردم حرم و اشیای بقیه میرساند چون
زمین مکتیان سید مای سامن و قتل و نیت شد و منزه بود که حکومت و لایب

ماکور وجود بود است و در میان راههای هند بکر کسم شمار بود و در میان
 قریب به پنجاه هزار سوار را چوب در ظل رایت مالدیو مجتمع گشت شیر خان بدست
 در نواحی حمیر مالدیو متعابله داشت از هزار زبان امرای مالدیو بجانب خود خطابه
 نوعی ساخت که بدست او افتاد و بیم و مراسم تقیاس مالدیو راه یافته و از منوره
 متبهر روت کونیا نام که از امرای کبار مالدیو و دکیه سران بر حسب گفتند که این عمل
 تر و شیر خان است مالدیو تسلی نشده قرار بر جنگ نتوانست داد عاقبت کونیا
 دیگر امرای قراخنک اوده بیت نمر سواران و جدا شده متعابله شیر خان شد
 اوده شبخون نموده راه غلط کرده قریب بصبح صادق پنج شش هزار کس شدند
 بعد از تلاقی و یقین جنگ صعب دست داد کار خنک بکار و دوزخ رسید و
 از انبساط و آمده دامان بهد کیر بستند شیر خان و لشکرا طواف میان گرفته
 کونیا و اکثر حیوانات را بغل ساندند شیر خان بعد ازین فتح که نه در خور بازو
 او بود مرا حبت نموده بر نهنگ آمد چون شلو و نهنگ را بجای کیر بر ساد خان کلان
 خود داده بود و ساد خان خید روز رخت کرد که سیر شلو و سر خام نماند
 خود را متعاقب رساند و شیر خان از انجا بجانب تلوه کالنج که محکم ترین شایع هند
 نهشت کرد در آنجا کالنج در مقام خالو شده و شخص گشت و شیر خان قتل امر کرد و در
 کربه ساد خان لغت سر کوب ساد باطن شغال نمود چون ساد باطن قلع و سیر شد
 از اطراف جنگ انداخت در جای که خود ایستاده بود و چهار دیواری نهنگ
 می نمود که باندرون قلع می انداختند اتفاقا کایت بر دیوار قلع خورده
 و شکست در میان دیگر حقاقت او را کش در کوش شیر خان با شخ خیل و ملا نظام

و استمنه دریا خان سرداری سوخته شد و خود را با کالت می چای رسانید و هر خط
نفسی که میکشد شو بهم میرسانید و یاد کرده لشکر را رختاب ترغیب نمود و معبر
خود را تبا کند و اهتمام خوابی فرستاد اما آخر آن روز خمر قح و با ناک نازار قلعه شدند
و در بیعت حیات سپرد و با یزده سال با برت امرائی گذرانید و پنج سال در مازندران
تمام مهندستان کرد و شیرخان عقل و تدبیر صایب اختیار داشت اما
پسندیده بسیار گذاشت از نجاره و سنار کام تا آسبند که به نیل داشت تمام
دار و دیگرار و یا بنفد کرده است بر یک گروه لاری ساخته جابه مسجد ادرست
و کج در آن بنا بفساده معرو و امام یقین فرموده ایشان را و طیفه معین ساخت و در
کای دروازه شراب و طعام خام و نچند و ما یحتاج آدمی بخرید باشد از سر کشته
مسلمانان در دروازه دیگر خسته و آن مقرر کرده بود که دایم میرسانید و در
خیزد ایام و شتر و گاو بار گذارند که اشتی بود که مرا احتیاج شود به بند و دوا
که زبان مندوی بدک حج کی شهو است که اشتی بود که مرز و خبر نیلای و غیره اگر
در اقصای بخاله بود میرسید درین راه از مرد و جانب خیابان درخت میوه دار
انته و کهنی و بیر و غیره هلال کرده بود که خلائق در سایه او نشسته بودند موسم
میوه باشد تناول نمایند و بهین سیرین را که تاملند و تمام راه با عا کاک
در کای گروه ساخته و امنیت راه مرتبه بود که اگر زنی بطرفه باز طلا دشتی و در
صحرای شبها خواب کردی حاجت یابانی نبودی گویند که چون استی دیدی کفنی نما
شام سبسط سیدیم و تا سب خمر دمی شعرهای منصفک با دانی بهشت و مایا کفنی
این بیست و یکمین بود بشیخ السیدانی را با دوام میان شهر شمس حسن سورتا فایم

همه اوقات خود را صرف کار خلاق و سرانجام سپاهی و تیمار رعیت کردی و بر طریقه
داد و استقامت نمودی و پسر از مرکب کس گز و نام ماند بهمانا که در زندگیا کام
و کلیمه اتش مرد تاریخ فوت است ^{نور علی خان بن شیخ خان در وقتیکه پسر خان فوت}
جلال خان پسر او در قصبه برن از بهبه و عادل خان پسر کلان او که ولی عهد بود در قصبه
زنده پور مانده بود و اعزاء دیدند که چون آمدن عادل خان زود میسر نیست و وجود
ضرورت کسی بطلب جلال خان فرستاد و او در پنج روز خود را رسانیده بسو
خان حجاب و دیگر امرا در تاریخ بانزدیم شهر ذبیح الاول سنه اثنی و خمین
و تسعایه در پای قصبه کلبه خبر جلوس کرده مخاطب با سلام شاه گشت و
بر زبان اهل هند سلیم شاه و بر زبان لشکر مغول سلیم خان مذکور است
القصد چون سلیم خان قائم مقام پیدار شده برادر بزرگ که عادل خان
باشد عرصه داشت نوشته اظهار کرد که چون شما دور بودید و من
بودم بواسطه تکبیر فتنه تا آمدن شما می نفقت شکر نمودم و مرا بجز
اطاعت و فرمان برداری شما چاره نیست و از کایه بجز متوجه اگر شد چون شما
قصبه کوره رسید خواص خان از جای خود در سیده ملاست نمود و بنار یکا جشن جلوس ترتیب کرد
سلیم خان را جلوس دادند و سلیم خان بمقتضای دنیا داری کتوبی دیگر بجانب عادل خان نوشت و
محبت ملاقات نمود عادل خان بامرا سلیم خان که قطب خان نایب علی خان نیازی و خواص
خان و جلال خان جلو باشند نوشت که شما و ما ندان و آمدن من چه صلاح می بیند و سلیم خان نوشت که اگر
این چهار کس آمده مرا علی نمایند می توانم ملاقات را قرار داد و سلیم خان این چهار نفر و عادل خان خبر
و ایشان بعد و توان تسلی عادل خان کرده قرار دادند که او را در ملاقات اول ^{خصت} ^{بماند}

و هرگاه از بند و ستابجا کیر خود می خواسته باشد بداند عادل خان باتفاق امراء متوجه ملاقات
 سلیم خان شد چون بفتح پور سگری رسیدند و در سنگاپور که بموجب امر سلیم خان جای ملاقات
 راسته بودند سلیم خان استقبال نموده ملاقات کرد و آثار محبت و برادری از طرفین ظاهر شد و لحظه
 باهم شسته متوجه اکره شدند و چون سلیم خان عذری نسبت به برادر خیال کرده قرار داده بود
 که پیش از دو کس در قسعه اکره بخاول خان همراه گذارند و در روز مردم او منع نشده جمیع کثیر
 درآمدند و اندیشه سلیم خان و تدبیر او دست برآمده یا بفرقه اظهار طایعت نمود و گفت که من
 تا غایت افغانان بی سرانگاه و شتم اکنون اینها را بتو می سپارم و او را بر تخت نشاند
 بنیاد و چابو می کرد عادل خان چون عیاش و فراغت خوب بود و برکن و در باده بازی
 سلیم خان را میدانست قبول نموده برخاست و سلیم خان را بر تخت نشاند اول خود
 سلام کرده مبارک باد سلطنت نمود و امراء هر یک لوازم ایشان را بپهل آوردند بجای مقام
 خود قرار گرفتند و در همین اثنا قطب خان و علی خان و خواص خان عرض نمودند که قول عهدی
 که در میان آمده اینست که در ملاقات اول عادل خان را رخصت نموده بیانه با توابع جاکیر او نامزد نمودیم
 خان فرمان داد که چنین کردند و علی خان و خواص را همراه نموده عادل خان را رخصت بیانه داد و بعد از
 دو ماه دیگر سلیم خان غازی محلی را که از محرمان و معتربان او بود فرستاد که عادل خان را گرفته مقید سازد
 و زولانه بدست او از طلا فرستاده بود عادل خان این خبر شنیده نزد خواص خان
 که در میوات بود رفت و او را از نقص و عهد سلیم خان اعلام کرده درین بابت رخصت کرد
 خواص خان را دل بهم برآمد و غازی محلی را بطییده همان زولانه در پای او انداخت و ولای
 مخالفت برافراخت بامرای که همراه سلیم خان بودند خطبها نوشته و خفیه با خود متفق خسته
 و بانگ کران متوجه اکره شدند قطب خان و علی خان که در عهد و قول داخل بودند

از سلیم خان